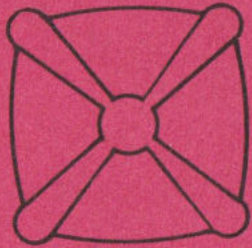




نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران



بنیادگذار دکتر قاسمی ارانی

سال دوازدهم ، شمارهٔ

۲

سال دوازدهم ، شمارهٔ

بها «۴۰» ریال یا معادل ارزی آن

دنیای

در این شماره:

۳	رفیق مهد الخالی محبوب
۵	رزیم و بخریج د مکراسی
۱۵	کشورهای سوسیالیستی و "جهان سوم"
۲۴	استاد محرمانه و سیاست امریکاد رهند و چین
۲۳	در باره مناسبات ایران و چین
۴۴	سخنی چند در باره مسئله جمعیت در کشورهای کم رشد
۶۱	سال حافظ
۶۲	ماکیاولیسم بجای مارکسیسم (نظری به برخی فاکتورهای عبرت انگیز)
۶۵	دام استعمار نوین
۷۲	سوگ کیهان نوردان
۷۳	گرایشهای جنبش‌رهای بخش ملی در جهان امروز
۷۸	در باره جشنهای ۲۵۰۰ سالگی شاهنشاهی
۸۶	یادی از کلنل محمد تقی خان پسیان
۸۸	نوشین
۸۹	پرتری سوسیالیسم
۹۰	اعترافات صریح
۹۱	جاودان دمد هور آفتاب
۹۳	تاریخ
۹۷	تقریظ - در باره یک کتاب
۱۰۱	دوستد مهم از تاریخ حزب کمونیست ایران - متن "تزه‌ای حیدر رعمواغلی" و برنامه حداقل حزب کمونیست ایران

نشریه تشریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظرهیئت تحریریه منتشر میشود
دوره دوم، سال دوازدهم، شماره دوم
تابستان سال ۱۳۵۰

رفیق عبد الخالق محبوب دبیرکل حزب
 کمونیست سودان سحرگاه چهارشنبه ۲۸
 ژوئیه ۱۹۷۱ پس از نشان دادن یک شخصیت
 قوی و خون سرد و مبارز درد اداری مسخره
 ژنرال جعفر نمیری که وی و رژیمش را برای
 ابد ننگین ساخته در شهر "خرطوم" بسد ار
 آویخته شد. چهل تن روزنامه نگار خارجی
 که در بخش علنی این دادگاه قلابی حضور
 داشتند و شاهد روش استوار و نیرومند
 محبوب بودند، در گزارشهای خود این
 منظره را توصیف کرده اند. از جمله روزنامه
 بورژوازی "لوموند" تحت عنوان "دادرسی
 مسخره" چنین نوشت: "رفتار شایسته و
 پرشهامت دبیرکل حزب کمونیست سودان،
 دادرمان وی راواد ارساخت که دادگاه
 علنی را به دادگاه درسته میدل کنند."
 رفیق عبد الخالق محبوب بسا همان
 شایستگی و صلابت که در خسورد یک
 کمونیست، یک انقلابی است بسوی مرگ
 رفت. مرگ و فراموشی را در پارگاه شهید
 راه نیست!



رفیق عبد الخالق محبوب در آستانه مرگ
 گیلان آبی را که به او داده اند می نوشد

رفیق عبد الخالق

محبوب

رفیق محبوب راه شهادت را پیمود،
 و این راه برای کمونیست ناشناخت نیست.
 هنگامیکه او، باد ستهای زنجیر شد، لبخند میزد
 در شپان، مجهز به طبا نچه و خودکار، بخود می پیچید.
 در "خرطوم" کسی نیست که از مرگش ماتم زد، نیست
 خواه زنجیر، خواه بازرگان
 آری برادران پرچمها را فرود آوریم
 در برابر یک زندگی بزرگ که افول کرد!

رفیق محبوب راه رزم را پیمود،
 و این راه برای کمونیست ناشناخت نیست.
 راه بسوی صلیب، بسوی شکنجه، بسوی زندان

راه پرافتخار بیکارمربکار
با امیرالاستها ، قنود آنها ، شاهان مغرور
و همه کسانی که سود شخصی و سوداگری سیاسی را
ارزشی بالاتر از همه ارزشها می شمارند .

رفیق محبو براه عشق راهبمود .
و این راه برای کمونیست ناشناس نیست .
عشق به خرد ، عشق به خلق محروم
عشق به استقرار عدالت بی سالوس
عشق به خاندان سترگ انسانی ،
عشق تا مرز فنای خویش
عشق تا مرز شهادت .

رژیم و بغرنج دمگراسی

"ایدئولوژی سازی" رژیم

رژیم ایران و سخنگویان عده آن گرم ساختن يك ایدئولوژی با اصطلاح "مدد در صد ایرانی" برای توجیه تاریخی - اجتماعی خود هستند . میخواهند خصالت نوسرمایه داری رشد کشور را که در پیوست با سرمایه داری جهانی انجام میگیرد در پرده گذارند و ثابت کنند که تنها مشی سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی درستی که ایران موافق با ویژگیهای تاریخی خود و بسود همه طبقات و سرمایه ملت میتواند باشد دنیال کند همان مشی کنونی است که شاه مُدَّع و موجد آنست و این مشی "انقلاب سفید" نام دارد و هر کسی آنرا منکر شود نه فقط ایرانی نیست ، بلکه انسان هم نیست | از جهش بسوی "تدن بزرگ" از "انقلاب مستمر" ، از "نظام صنفی" و "نهضت تعاونی" بعنوان یکی از اصول "انقلاب ایران" (*) از سیاست دخیل و دخلاقه کردن عموم به مالکیت و سرمایه (**) ، از "دمگراسی ارشادی و سالم" ، از "انقلاب اداری" ، از "انقلاب آموزشی" ، از اصل شاهنشاهی بعنوان شکل جاوید حکومتی و سیاسی در کشور ما و غیره و غیره بحد فرسایند . ای سخن مبرود . کنفرانس اخیر آموزشی رامسر (تابستان ۱۳۵۰) تصمیم گرفت که این "فلسفه" رسمی دولتی را به موضوع تدوین در دانشگاهها بدل کند . در قبال این پرسش که تا چه حد مبلغان و منادان رژیم قادر خواهند بود مقولات پر لاف و کزاف دستخاست خود را به غذای واقعی روح ایرانی بدل کنند پاسخ مبهم نیست . تجربه تاریخ نشان داده است که واقعیات از همه تعمیمات سیاسی ، اجتماعی ، فلسفی ، مذهبی که بخواهد این واقعیات را منکر شود پسا آنرا با غلو خاص و بارنگهای برآق جلوه گرسازد و یا آنرا منسخ کند نیرومند تراست . با اینحال وظیفه حزب طبقه کارگراست که با ایدئولوژی رسمی هیئت حاکمه برخورد جدی داشته باشد و سیاست اقتصادی - اجتماعی رژیم را مورد بررسی دقیق ، بدون پیشداوری ، با اطلاع از اسناد و فاکت ها قرار دهد و با آنها پاسخ گوید و خطوط عوامفریبی و اغراض طبقاتی و دروשהا و در عین حال حدود محتسوی واقعی و سمت طبقاتی و خصالت اجتماعی - تاریخی آنها را روشن سازد . نه انکار در بست واقعیات و نه تسلیم در بست به دعاوی - هیچکدام خصیصه يك برخورد جدی علمی و انقلابی به پدیده های اجتماعی نیست .

این مبارزه ایست علیه راست که در صورتیکه با مبارزه علیه چپ روان همراه باشد به تنظیم سیاست انقلابی و واقع بینانه حزب طبقه کارگر کمک میکند . هنوز در این زمینه ها کار انجام نیافته باقیست . ما در این مقاله تنها میخواهیم به بررسی استنباط هیئت حاکمه از دمگراسی بپردازیم و در

(*) رجوع بفرمائید به سخنرانی نخست وزیر هویدا ، روز پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۵۰ در اجتماع انتخاباتی کرمانشاه . درباره "انقلاب مستمر" رجوع کنید به سخنرانی هویدا در کنگره حزب دولتی ایران نوین .
(**) رجوع بفرمائید باظهارات شاه در مقابل هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد ، طاهر ضیائی رئیس و ابو نصر محمد نایب رئیس اطاق بازرگانی ایران (کیهان ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰)

باره نظر حزب خود را چنانچه با این مفهوم ، یاد قبقترا ، درباره محتوی خواست حزب توده ایران در باره د مکراسی سخن گوئیم .

خواست د مکراسی : یکی از خواسته های مبرم حزب ما

بر همه روشن است که خواست اجرا اصول و موازین د مکرانیک قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر ، تا همین حقوق و آزادی های د مکرانیک برای مردم ایران ، خاتمه دادن به رژیم استبداد و اختناق یکی از خواسته های مبرم حزب ما است . مادر طرح این خواست که ناشی از تحلیل واقعیت کشور است همچنین از این رهنمود لنین الهام میگیریم که میگوید :

" اشتباهی اساسی است اگر فکر کنیم مبارزه در راه د مکراسی ممکن است نظر پارتلاریا را از انقلاب سوسیالیستی منحرف سازد یا آنرا در برده و تحت الشعاع قرار دهد . بر عکس ، همانطور که سوسیالیسم پیروز نمیشود بدون اجرا د مکراسی کامل ممکن نیست ، همانطور هم پارتلاریا نخواهد توانست بدون مبارزه ی همه جانبه و بی گیر انقلابی برای د مکراسی ، پیروزی بر بورژوازی را تدارک ببندد " (*)

اگر طبق این سخن لنین ، مبارزه در راه د مکراسی در مرحله انقلاب سوسیالیستی ضرور باشد ، بطریق اولی در مرحله انقلاب ملی - د مکرانیک ، یعنی مرحله ای که جامعه ایران اکنون در آن مرحله قرار دارد ، این ضرورت بیشتر میشود .

محتوی خواستی که ما مطرح میکنیم ، چنانکه در فوق نیز گفته ایم ، روشن است . ما جامعه ایران را یک جامعه سرمایه داری و شامل طبقات متضاد میدانیم و تنها شکل از دو شکل ممکن د مکراسی (د مکراسی بورژوازی و د مکراسی سوسیالیستی) که برای چنین جامعه ای لازم و ممکن میدانیم عبارتست از د مکراسی بورژوازی مبتنی بر پارلماناریسم ، تحزب ، فعالیت سیاسی آزادانه مطبوعات ، سند پکاها و همه اینها بمعنای واقعی ، نه بمعنای دولتی ، صوری و ساختگی آنها .

روشن تر : منظورها از د مکراسی اجرا آن مقرراتی است که در قانون اساسی ماکه تاکنون پنج شاه با اجرا و حفظ آن سسوکند یاد کرده اند و قریب ۶۵ سال پیش (۱۴ ذی قعد ۱۳۲۴ موافق بسا ۳۱ دسامبر ۱۹۰۶) با امضا مظفرالدینشاه رسیده و متمم آن در سال بعد (۲۵ شعبان قوی نیسل ۱۳۲۵) با امضا محمد علی شاه رسیده ، ذکر شده است . نیز منظورها اجرا اعلامیه حقوق بشر است که دولت ایران از امضا کنندگان آنست و بارها این موضع خود را تائید کرده و بدان لافیده و گفته است که از زمان کوروش هخامنشی این مطالب را قبول داشته است !

لذا خواست ما یک خواست من در آوردی ، غیر قانونی ، مبهم نیست . مطالبی هم نیست که هیئت حاکمه ایران ، ولو بطور رسمی ، آنرا منکر باشد . ولی مطالبی است که در عمل باخشن ترین وضعی نقض میشود .

برای آنکه از این مواد و موازین د مکرانیک اسناد فوق یادی شده باشد و خواننده این بررسی ببیند که چه چیزها در کاغذ های رسمی است که باگستاخی و ددمنشی پایمال میکرد ما شمه ای از این موارد را در اینجا می آوریم .

(*) کلیات آثار لنین (بزبان روسی) جلد ۲۷ ، صفحه ۲۵۳

یادی از برخی موازین د مکرانیک قانون اساسی

در مقدمه قانون اساسی تصریح شده است :

" هر یک از افراد مملکت در مصوب و نظارت امور ، علی قدر مراتبهم ، ذی سهمند ."

همین نکته در اصل دوم قانون اساسی تکرار شده است :

" مجلس شورای ملی نمایندنده قاطبه اهالی مملکت ایرانست که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند ."

در اصل ۱۳ میگوید :

" هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه عمومی برنگارد تا هیچ امری در برده و برهه چکس مستور نماند ."

در اصل هفتم متمم قانون اساسی چنین میخوانیم :

" اساسی مشروطیت جزا و کلا تعطیل بردار نیست ."

در اصل هشتم چنین آمده است :

" اهالی ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود ."

در اصل نهم چنین میخوانیم :

" افراد مملکت از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین نمایند . روشن است که مقصود از این قوانین مملکت آن قوانینی است که روح این اصول را مراعات کند ، تازه حتی قوانین موجود متسوب خود این دستگاه نیز باخسوت و خود سری شکستی نقض میشود ."

در اصل سیزدهم متمم قانون اساسی آمده است :

" منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است . در هیچ مسکنی قهر نمیتوان داخل شد ، مگر بحکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده ."

اصل ۱۴ :

" هیچیک از ایرانیان را نمیتوان نفی بلد یا مانع اقامت در محلی یا مجبور به اقامت در محل معینی نمود مگر در موارد بکه قانون تصریح میکند ."

اصل ۴۴ :

" قوای مملکت ناشی از ملت است . طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین میکند ."

اصل ۶۴ :

" وزیر نمیتواند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرارداد و سلب مسئولیت از خود شان نمایند ."

اصل ۷۴ :

" هیچ محکمه ممکن نیست منعقد کرد مگر بحکم قانون ."

اصل ۷۲ :

" در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود ."

(تاکید روی کلمات ازماست)

ما ایرانیان میتوانیم بخود بیاییم که در محیط آسیائی و عقب ماندگی اجتماعی آغاز شده حاضر، چنین سندی را از طریق يك انقلاب بزرگ و جدی به قانون اساسی کشور تبدیل ساخته ایم.

به این قانون اساسی در دوران سلسله پهلوی چندین دستبرد زده شده، ولی این روح، این موازین بجای خود باقی است. مردمی که به قیادت ستارخانها و حیدرعلیها، صرصارا قیلها و ملك المتكلمین هاجانهایزی کردند، هدفشان آن نبود که این مواد بوسیله قوانین و آئین نامه های ضد دكراتيك مسخ شود و تازه همان قوانین و آئین نامه های ناقص نیز اجرا نگردد.

به منظره کشور ما بنگرید: آیا جز دستورهای استیناف ناپذیر شاه كشور و اراده افزارعسده اختناق ایران یعنی ساواک نیروی واقعی دیگری وجود دارد؟ آیا قانون اساسی و قوانین دیگری مسخره، به وسیله تعبیرهای مضحك و معمول، به پرده استتار جنایات بدل نشده است؟

یادای از اعلامیه حقوق بشر

ما برخی از مواد این اعلامیه را گزین کرده و در زیری آوریم. در این اعلامیه مطالب صریحی ذکر شده است که با همان صراحت از طرف رژیم ایران لگد کوب میگردد.

اعلامیه حقوق بشر (برخی مواد گزین شده)

ماده ۲- هرکس میتواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده دیگر از تمام حقوق، کلیه آزادیهائی که در اعلامیه حاضر ذکر شده بهره مند گردد. ماده ۳- هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ۵- احدی را نمیتوان تحت شکنجه یا مجازات پارتاری قرار داد که ظالمانه و با برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد. ماده ۶- هرکس حق دارد شخصیت حقوقی او در همه جا بعنوان يك انسان در مقابل قانون شناخته شود. ماده ۹- احدی نباید خود سزا قویف محبس یا تعهد شود. ماده ۱۰- هرکس با مساوات کامل حق دارد که در عوالم بوسیله دادگاه مستقل و بیطرف منصافانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی در باره حقوق و الزامات او و یا هر اتهام جزائی که با او توجه پیدا کرده باشد اتخاذ تصمیم نماید. ماده ۱۱- هرکس به بزهکاری متهم شده باشد بگناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان يك دعوی عمومی که در آن کلیه تضمینات لازم برای دفاع و تأمین شده باشد، تصدیق و قانوناً محسوز گردد. ماده ۱۲- احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله های خود سرانه واقع شود و نه شرافت و اسم و رسمش مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد. ماده ۱۴- هرکس حق دارد در برابر تعقیب و شکنجه و آزار پناهگاهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار کند. ماده ۱۵- هرکس حق دارد که دارای تابعیت باشد. احدی را نمیتوان از تابعیت خود یا حقی یا تغییر تابعیت محروم کرد. ماده ۱۹- هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق منبر شامل آنست که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن بتمام مسائل ممکن بدون ملاحظاتی مری، آزاد باشد. ماده ۲۰- هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد. ماده

۲۱- اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است. ماده ۲۳- هرکس حق دارد برای دفاع از منافع خود یاد یگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه ها نیز شرکت کند. ماده ۲۸- هرکس حق دارد برقراری نظامی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادیهای را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را بمورد عمل نگذارد.

بدین ترتیب دستور مورد قبول رسمی دولت که بتصویب مجلس ایران نیز رسیده و کاملاً قانونیت دارد، تکلیف محتوی دكراسی را روشن میسازد، ولی چون هیئت حاکمه که اصل استبداد و حکومت پلیسی را برای حفظ منافع خود بدوستان امپریالیستی خود لازم میدانند از بیخ و بن منکر محتوی واقعی و جدی این اصول است و از طرفی میخواهد به دكرات بودن نظا هر کند و خود را عضو "جهان آزاد" قلمداد نماید، برای حل بخریج دست به مانورهای مضحکی میزند و با حفظ ظواهر تو خالی و فاقد محتوی جدی مؤسسات دكراتيك (مجلس، ایجنس ایالتی و ولایتی، احزاب، سند پگاهها، مطبوعات) راجع به معنای دكراسی فلسفه باقیبهاشی میکند و تعابیری مبتزاشده که معلوم نیستی مبتنی بر کدام سند و مدرک رسمی است و کدام مقام قانونی و ملی در این باره تصمیم گرفته است و کجا گفته شده است که ایران بان نوع دكراسی من در آوردی نیازمند است که مفسران و مبلغان رژیم میگویند. اجازه دهید با برخی از این تفسیرها از نزد يك آشنا شوم.

اطلاعات و دكراسی سالم*

روزنامه اطلاعات در یکی از سرمقاله های خود تحت عنوان "دكراسی سالم و نشانه های اصیل" چنین مینویسد:

"در دكراسی سالم بحث میان احزاب، بحث بر سر سلیقه است نه اصول. چون خطوط اصلی سیاست مملکت روشن است و اقلیت و اکثریت در اصولی که مصالح ملی آنها اقتضامیکند اختلاف عقیده ندارند. بلکه احتمال دارد که هر کدام در زمینه کم و کیف و چگونگی اجرا برنامه های مملکتی سلیقه علیحد داشته باشند. مثل د و نرفسافر که میخواهند از تهران به تهریز بروند، منتهی یکی میگوید از جاده قدیم برویم، دیگری میگوید خیر بهتر است از جاده جدید برویم و هر کدام برای اثبات نظر خود د لایلی می آورند و حال آنکه در اصل موضوع اختلافی ندارند. هدف کسه تهریز باشد یکی است." (*)

شما ملاحظه کنید نویسنده سرمقاله روزنامه نیمه رسمی اطلاعات با چه سبک سستی مسئله دكراسی را حل میکند. در دكراسی سالم ایشان فقط "بحث بر سر سلیقه است نه اصول". اگر سؤال کنید: چگونه در جامعه ای مانند ایران که در آن طبقات و قشرهای دارای منافع اقتصادی - اجتماعی مختلف وجود دارند، اختلاف اصول یکی از میان رفته و تنها اختلاف سلیقه باقی مانده است، بشما میگوید: "زیرا سیاست مملکت روشن است". اگر گستاخانه بپرسید آخرکی این "سیاست مملکت" را بر حسب اقتضای مصالح ملی روشن کرده است؟ پاسخ آنست که چون شاه مملکت از سوشی مظهر کامل تمام مملکت

(*) رجوع کنید به "اطلاعات" مورخ ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

است و از سوی دیگر رهبر خردمند نه فقط ایران بلکه سراسر جهان ، لذا خود او به تنهایی میتواند سیاست مملکت را با اقتضای مصالح ملی روشن کند و برای اقلیت و اکثریت تنها این میدان که "در کم و کیف و چگونگی اجرا" برنامه های مملکتی سلیقه علیحده داشته باشند" . باز این سؤال پیش می آید : چرا آن رهبر خردمند که سیاست مملکتی را روشن کرده ، کم و کیف و چگونگی اجرا " برنامه ها را روشن نمیکند تا بهار اختلاف سلیقه ها نیز از دستها برداشته شود و نیازی به زینت های سیاسی بنام " اقلیت و اکثریت" نباشد و در اطراف تفسیر "منوهای ملوکانه" جنگ های زرگری بین احزاب دولتی روی ندهد ؟ مگر نه آنست که شاه برخلاف قانون اساسی و موازین مشروطیت را "ما بر امر کشور نظارت و دخالت دارد و در سمینارها و کنفرانسهای اقتصادی و فرهنگی شخصاً شرکت میجوید و در جزئیات رهنمود میدهد ، پس دیگر مسئله اختلاف سلیقه در کم و کاست از کجا برمی خیزد ؟

بعدا و چگونه يك رجل سیاسی که خود متعلق به طبقه معین سرمایه داران و زمینداران جز کشور است میتواند در عین حال سخنگوی دهقانان بی زمین و کارگران استثمار شده و پیشه وران وروشن-فکران فقیر باشد ؟ سخنگویان هیت حاکمه باین ایراد پاسخ میدهند : زیرا در ایران شاهنشاهی در طی تاریخ مافوق طبقات بوده است . زمانی همین روزنامه اطلاعات با لحن واقعا خنده آوری نوشت : "بزرگتر جردن میگوید تاریخ امریکار مردم امریکا ساخته اند ولی ما میگوئیم تاریخ ایران شاهان ایران ساخته اند" این تئوری "مافوق طبقات" بودن شاهنشاهی را اشرف پهلوی نیز در یکی از سخنرانیهای خود بمناسبة جشنهای ۲۵۰۰ ساله تکرار کرده است و وزیر دربار امیر اسداله علم از آن با حرارتی جلیان نثارانه دم زده است .

ادعا ایست که ایران دارای تاریخ ویژه ایست نه تابع قوانین عادی تکاملی جوامع دیگر نیست . اگر درد دیگر کشورها خلتها سازنده فرهنگ ، مدافع موجودیت ، موجد فعالیت تولیدی و در يك کلمه حافظ جامعه اند ، در ایران اینکارها را يك تنه شاهان انجام میدادند . و اگر درد دیگر کشورها دولتها و رجال دولتی و روسای دولتی نمایندگان طبقات از جهت اقتصادی حاکم و مسلط بوده اند ، در ایران قضیه برعکس است و شاهان در عین حال نمایندگان اصیل طبقات از جهت اقتصادی محکوم و مستعبدند نیز بوده اند و از گرگ و میش ، از غارتگر و غارت شده ، از بهره کش و بهره ده ، یکان و باتوفیقی همانند حمایت میکردند .

این سخنان بقول شادروان کسروی "خود زورگوشی است" . ولی مبلغان دولتی بی بیم از کترین واکنش منطقی و انتقاد یو فقط باقتضا "خوشگوشی درقبال دربار و دولت هرد عوی رایگانی را که لازم بداند میکنند و آنرا با خطوط دوازده سیاه در سرمقاله های مطبوع چاپ میرسانند . این "د مکرسی سالم" روزنامه اطلاعات ، چیزی جز همان د پکتائوری بمعنای اصیل کلمه نیست . آخر چه ارتباطی مابین این "تئوری" ها و این اصل قانون اساسی است که میگوید : "قوای مملکت ناشی از ملت است" و یا این ماده اعلامیه حقوق بشر که میگوید "اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است" . در باره این مواد موازین که متضمن رد اصول استبدادی و تأیید اصل حکومت مردم بر مردم است ، هیچ سفسطه ای مسموع نیست .

خواندنیها و "سلطنت توأم باحکومت"

مجله خواندنیها سرمقاله ای تحت عنوان "سلطنت توأم باحکومت" نگاشته و او نیز کوشیده است برای د مکرسی بعد اقی رژیم استبدادی معنایی بتراشد . خواندنیها ابتدا مینویسد که شاه "بادقت بحرهای طرف توجه میفرماید ولی سرانجام راه و

روشی را که درست و عقلانی و سریع و مفید بنظر میرسد ، انتخاب می فرمایند برخلاف نظر شاه پهلوی - پید از آن ، هنگام اخذ تصمیم نهایی حتی با نزدیکیترین کسان هم مشورت و مذاکره نمی کنند" . این مقاله در ایران چاپ شده و مورد تکریم و تحسین مرجعی نیز قرار گرفته و بهر صورت مدرك و گواه خوبی است برای نشان دادن نقض صریح مقررات قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر و حدت درجه استبداد در کشور ما . ولی خواندنیها بدین مشخصات حکومت فردی در ایران بسند نمی کند ، بلکه میگوید تا این حکومت خالص فردی را بهترین شکل د مکرسی نیز جلوه دهد تا او مینویسد :

" بنظر ما حال که يك حکومت کامل و بدین عیب پیدا نمیشود تا برای مردم مدینه فاضله ایجاد کند (۱) حکومت خوب و ایدآل آنست که اصول د مکرسی را بقدرت اجرا کند . بنظر خواندنیها رژیم کنونی ایران درست آن حکومت خوب و ایدآل است زیرا :

" دست زدن با انقلاب سفید ، بهاری گرفتن ۷۵٪ جمعیت مردم کشور (از کشاورز و کارگر گرفته تا زنان) ، مسهم کردن آنها در سر نوشت کشورشان ، کجاست که عاقلان فرد میشود که ما آن فرد و مقام و رژیمش را حکومت فردی و مطلقه بنامیم (۲)

موافق این تعریف اگر بالفرض يك مقام استبدادی تصمیمی بسود مردم گرفت ، بصرف اتخاذ چنین تصمیمی ، خود بخود استبداد به د مکرسی بدل میشود . یعنی لازمه د مکرسی آن نیست که "حکومت مردم بر مردم" باشد ، آن نیست که مردم ، انظوره که قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر گرفته ، اراده خود را بصورت انتخابات آزاد بسود یا علی رغم رژیم سیاسی مسلط بروز دهند و در تعیین سر نوشت خود دخالت مستقیم ورزند ، بلکه بالفرض کافی است يك د پکتائور "منه" و "عادل" سرکار باشد تا "حکومت خوب و ایدآل که حکومت د مکرسی را بقدرت اجرا میکند" پیدا آید . مانعی دانیم این تعریف من در آوردی د مکرسی را خواندنیها از روی کدام سند رسمی مصوب دولت و ملت برداشته است . ماد رفند به این مقاله نشان دادیم که قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر چه میکنند . از این جرفها در آن اسناد نیست ، ولی ضد آنها هست .

کیهان و "د مکرسی منجم"

روزنامه کیهان د وسرمقاله د باره مسئله د مکرسی نوشته و آنرا بشیوه خود حل کرده است . باید اذعان نمود که نویسند ه این سرمقاله ها در دادن ظاهر و روشنفکرانه و بیچاندن مسائل از نویسندگان "اطلاعات" و "خواندنیها" ماهرتر بوده است ، اگرچه مضمون سخن او و انگیزه ای که او را به این "زرف اندیشی ها" واداشته است با اطلاعات و خواندنیها تفاوتی ندارد . ابتدا ببینیم کیهان چه مینویسد ؟ کیهان مینویسد :

" اهمیت د مکرسی در کشورهای در حال رشد تنها تظاهر کردن به تمایلات مختلف و متضاد اجتماعی نیست ، بلکه به منجم کردن و تنظیم روابط اجتماعی افراد و گروههای اجتماعی برای ایجاد همکاریها و پیوند های مشترک و آرماتهای است که

(۲) رجوع به مجله "خواندنیها" شماره ۲۴ شهریور ۱۳۴۹
 (۳) رجوع کنید به "کیهان" شماره های ۲۷ مرداد و اول شهریورماه ۱۳۴۹

شناسایی و تأیید و تحمل آن در خارج از چهارچوب اختلافات و تضاد های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قرار دارد. باین نکته قبل از هر چیز توجه کنیم که جامعه در سرنوشت تاریخی خود، و در متن تمام اختلافات و تضاد های که بین شرایط اجتماعی و اقتصادی افراد و گروهها و طبقات وجود دارد، دارای يك سلسله پیوند ها و انگیزه ها و آرمانها و مسائلی در سطح تاریخ و سرنوشت جامعه است و د مكراسی اجتماعی در حقیقت بوجود آورنده و حفظ کننده و تکامل بخش این پیوند ها و انگیزه ها و آرمانهاست.

معنای کوتاه این سخن دراز بر زبان نهانتر اینست که درست است که در جامعه تضاد های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وجود دارد ولی پیوند های هم هست که در مقیاس سرنوشت تاریخی همه جامعه را بهم پیوند میدهد و "د مكراسی اجتماعی" نباید متوجه این تضاد ها باشد، بلکه باید متوجه حفظ و تکامل این پیوند ها باشد. عبارات دیگر: د مكراسی نباید کوشش برای حل تضاد های طبقات جامعه باشد، بلکه باید مظهر وحدت ملی جامعه باشد.

این "کشف" را خود، کیهان، "تکّه اساسی" مینامد و مینویسد:

" هر جامعه و سازمان سیاسی آن که به تجربه د مكراسی و ایجاد نهاد های آن میپردازد باید باین نکته اساسی توجه کند."

کیهان این مسئله را که د مكراسی باید بتواند اختلاف اجتماعی - اقتصادی را در يك سیستم سیاسی متناسب منعکس کند یعنی اصلی که بر پشت آن قانون اساسی ما و اعلامیه حقوق بشر نوشته شده " ساده کردن مفهوم د مكراسی" مینامد و می افزاید:

" این ساده کردن مفهوم د مكراسی از آن جهت باصل مفهوم د مكراسی در کشورهای در حال رشد لطیفه میزند که با ضعف فرهنگی و شعور اجتماعی وجدان سیاسی اکثریت افراد در يك جامعه در حال رشد و فاقد نهاد های د مكراتیک بطور کلی موجب میشود که مردم راه استفاده از د مكراسی را ندانند و از آن بضرر آرامش و امنیت که لازمه رشد و تکامل تدریجی جامعه است استفاده کنند."

در این عبارات، نویسنده سرمقاله کیهان که تلاش داشته است مقاصد صرفاً طبقاتی خود را در جامعه علمیت بیوشاند، بیشتر محتوی فکر خود را آشکار میسازد. معلوم میشود که ما جز " کشورهای در حال رشد" هستیم و در کشور ما " مردم راه استفاده از د مكراسی را نمیدانند" و از آن بضرر " آرامش و امنیت" استفاده میکنند. آرامش و امنیت بسود که، روشن است.

در دنیایه بحث کیهان مینویسد:

" در جوامعی که د مكراسی را از الگوی د مكراسی بیرونی غرب تقلید میکنند، د مكراسی عبارتست از تظاهر سریع وی پروای عقاید و آرا مختلف در باره مسائل و موضوعهای واحد و بدنیال آن تا " تیر این نظریات و عقاید در نحوه حل مسائل و بروز شدن یا موضوعهای مورد بحث، بدیهی است که این ساده ترین و ابتدائی ترین تعریف از د مكراسی از نوع غربی است."

سپس کمی دوتر:

" حال وقتی ما از زبان يك عضو دولت میشنویم و میباید بریم که هنوز آثار و عوارض تفری و ذهنی نبود الیسم باقی است، باین نتیجه میرسیم که هنوز د مكراسی قدرت لازم را نیافته است که چتر حمایتی خود را بر جامعه مایگستراند."

در دوسرمقاله مورد بحث ما از کیهان که بمناسبت انجمن های ایالتی و ولایتی نوشته شده افکار در باره د مكراسی بیان شده است که یکدست نیست، ولی نکته مرکزی در همه این افکار آنست که ما ر شد نیافته ایم و به د مكراسی بمعنای غربی آن نیاز نداریم و " د مكراسی اجتماعی" ماباید به مسائل عمومی ملی که در سطح تاریخ و سرنوشت عمومی جامعه قرار دارد تکیه کند.

این همان " د مكراسی سالم"، همان " سلطنت توأم با حکومت" همان استبداد عادل است که اطلاعات و خواتد نیها نیز از آن صحبت کرده اند.

این همان افسانه کم رشد بودن مردم ایران برای برخورداری از آزادی است که تا زگی ندارد. این همان دعوی جبارانه هیئت حاکمه است که مردم باید مشتاق باشند تا ما از این امنیت و آرامش بسود غارت خود و دستان سرمایه دار جهانی خود استفاده کنیم.

این همان توجیه حکومت مطلقه است در عصری که انکار غلنی د مكراسی دشوار است.

آنچه که بعنوان نمونه از "اطلاعات"، "خواند نیها" و "کیهان" آوردیم مهم مشتی از خسروار است. از شاه و ملکه و اشرف پهلوی و هوید گرفته تا د پگرسختگوییان و منادان رژیم هر روز سخنران متناقض خود را در باره د مكراسی تکرار میکنند. از سوشی از ضرورت رژیم شاهنشاهی، از ضرورت اتوریتم رهبری کننده شاهنشاه، از ضرورت وحدت ملی دم میزنند و از سوشی دیگر اعلام میدارند که در ایران همه گونه آزادی موجود است غیر " آزادی خیانت" (بخوانید: غیر آزادی استفاده از آزادی) اعلام میدارند ایران نمونه عالی رژیم پارلمانی است. اعلام میدارند در ایران تحزب بمعنای واقعی پدید شده است. اعلام میدارند ایران دارای يك رژیم واقعی د مكراتیک است.

برای پیوند این دو قطب متناقض " حکومت مطلقه فردی" و " د مكراسی" فلسفه باقی از نوعی که ارائه داشته ایم شروع میشود. به د مكراسی " شرقی و غربی" لعنت میفرستند. از د مكراسی " سالم" و " ارشادی" و مبتنی بر " وحدت ملی" سخن میگویند. همانطور که گفتیم در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر که از آنها یاد شده این مطالب نیست و معلوم نیست این تئوریها از کجا آورده اند؟ کدام مقام و کدام سند قانونی یا نهاد اجازه داده است که سخنگوی مطلق مردم، مظهر " وحدت ملی"، قاضی کسل تعیین ارزشهای اجتماعی باشند؟ چه نسبتی بین د مكراسی و سطره ساواک، دادگاههای در بسته نظامی، سانسور مطبوعات، نفی مطلق ایترسیون، سیستم گسترده چاپوسپهای نفرت آور، احیای اشرافیت قرون وسطائی وجود دارد؟ مبارزه در راه د مكراسی بمعنای که بیان داشته ایم از شعارها صرم حزب ماست و ما آنرا وظیفه کلیه نیروهای مترقی جامعه میدانیم. این مبارزه ایست دشوار ولی شریف و اگر بایگیری و خرد مندی و واقع گرایی دنبال شود میتواند نقش مثبت خود را در بسط نهضت و موقعیت آن بازی کند.

مبارزه در راه د مكراسی از مبارزه در راه تحکیم استقلال و حاکمیت ملی یعنی مبارزه علیه امپریالیسم و عمال آن جدا نیست و همچنانکه سند مصوب احزاب برادر (مسکو - ژوئن ۱۹۶۹) تصریح کرده است:

" منافع مبارزه با امپریالیسم که در تلاش سرکوب آزادیهای اساسی مردم است ایجاب میکند که برای نهل به آزادی بیان، اجتماعات، نظاهرات و سازمانها و حفظ این آزادیها و نیز بخاطر برابری حقوق همه انبساط

کشورهای سوسیالیستی و «جهان سوم»

جنبش آزاد بیخوش ملی یکی از سه جریان عمده پروسه انقلابی جهانی است. کشورهای سوسیالیستی که در نتیجه موقعیت بین المللی و ماهیت طبقاتی خود تا حد عمده پیشرفت پروسه انقلابی جهانی را تشکیل میدهند، نیرومندترین و پیگیرترین پشتیبانان این جنبش هستند. کنگ های مادی و معنوی کشورهای سوسیالیستی به خلق های مبارز و یا بسط مناسبات سیاسی و اقتصادی آنها با کشورهای «جهان سوم» بمنظور تقویت استقلال سیاسی و تأمین استقلال اقتصادی آنان از انترناسیونالیسم پروولتری کشورهای سوسیالیستی ناشی میشود و یکی از عرصه های مبارزه ضد امپریالیستی را تشکیل میدهد.

متأسفانه نقش عظیم کشورهای سوسیالیستی، بخصوص نقش مسلم و قاطع اتحاد شوروی در یاری به جنبش آزاد بیخوش ملی و کشورهای در حال رشد چنانکه باید از طرف تمام نیروهای ترقیخواه ضد امپریالیست بخوبی درک نشده است. تلقینات سوء گروههای چپ رو و چپ نما که با تحریف ماهیت مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد همراه است، در این امر نقش بزرگ دارد.

۱- تحریف ماهیت مناسبات کشورهای سوسیالیستی یکی از مظاهر انترکومونیسم*

تحریف چگونه و برای چه انجام میگردد؟

برتری مناسبات اقتصادی کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد بخدی عیانست که گاه محافل امپریالیستی نیز ناگزیرند بان اعتراف کنند. بهمین جهت تبلیغات امپریالیسم پیش از آنکه به جنبه های اقتصادی روابط کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد بپردازد، جنبه های سیاسی آنرا در مرکز توجه قرار میدهد. امپریالیست ها، محافل حاکمه و خلق های کشورهای در حال رشد را از عواقب سیاسی بسط مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی یعنی از «خطر کمونیسم» و «نفوذ مسکو» برحذر میدارند. و این کوشش از طرف آنها، کاملاً مفهوم است. کشورهای سوسیالیستی مدتهاست به تسلط مطلق و وضع انحصاری کشورهای امپریالیستی در «جهان سوم» پایان داد مانده گسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی کشورهای سوسیالیستی از دامنه تسلط و عمق نفوذ انحصارات امپریالیستی و شدت وابستگی کشورهای در حال رشد میکاهد و در برابر خلق های ستمکش برای برانداختن نهائسی تسلط امپریالیسم امکانات واقعی روز افزون فراهم میآورد. و این برای امپریالیسم جز «خطر کمونیسم» و «صدور انقلاب» مفهوم دیگری ندارد.

مانوسه دون و هوادارانیش نیز کاملاً به این «خطر» پی برده اند. بسط مناسبات کشورهای

سوسیالیستی وفادار به مارکسیسم - لنینیسم کشورهای در حال رشد مانع عمده نفوذ اندیشه های انحرافی مائوتسه دون در کشورهای در حال رشد بود. به نقشه های هژمونیکستی رهبران کنونی چین - لطفه جدی وارد میسازد. کینه تیزی آنان نیز از همین جانشینی میشود.

تفاوت امپریالیست ها و هواداران مائوتسه دون در اینست که امپریالیست ها ناگزیرند گاه برتری روابط اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را با کشورهای در حال رشد اعتراف کنند، ولی هواداران مائوتسه دون این واقعیت مسلم را نیز منکر میشوند.

مائوتیست ها اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپائی را "سوسیال امپریالیست" می نامند که گویا مانند امپریالیست ها به غارت کشورهای در حال رشد مشغولند (حتی اتحاد شوروی به غارت سایر کشورهای سوسیالیستی متهم میشود). برای "اثبات" این ادعای سنگت به قیاس های سطحی ظاهر پدیدها، تحریف حقایق و حتی به جعل ارقام و آمار متوسل میشوند.

چون کشورهای سوسیالیستی مانند کشورهای امپریالیستی با کشورهای در حال رشد روابط بازرگانی دارند، باین کشورها وام و اعتبار میدهند، در اکتشاف معادن و پایبیره برداری از منابع طبیعی این کشورها شرکت میبرزند، متخصصین و مشاوران اعزام میدارند، پس کشورهای سوسیالیستی نیز مانند امپریالیست ها به غارت "جهان سوم" میپردازند.

برای مائوتیست ها فقط شکل روابط مطرح است و نه محتوی آن، فقط ظاهر پدیدها مطرح است و نه ماهیت آن. برخی از مائوتیست های ایرانی در این عرصه چنان تند میبازند که برای خدمت به مأمورین عالی رتبه سازمان امنیت کارگران و مهندسين شوروی را در ایران عمال جاسوسی شوروی معرفی میکنند.

برای توجیه اینکه چگونه يك کشور سوسیالیستی میتواند مانند امپریالیست ها به استثمار و غارت کشورهای دیگر بپردازد، ماهیت سوسیالیستی این کشورها نیز نفی میشود و برای اثبات این مدعا نیز بهمان شیوه قیاس سطحی و یافتن تشابه ظاهری میان مفاهیم و مقولات اقتصادی اکتفا میشود.

در کشورهای سوسیالیستی اروپا از "سود" و "سوداوری" و "کالا" و "بهره" و "انگیزه مادی" و... صحبت میرود و چون این مفاهیم و مقولات خاص اقتصاد سرمایه داری است، پس این کشورهای مائوتیست ها بهمانند در اینجا باز این مسئله که صحبت بر سر شکل کلمات و تشابه ظاهری مفاهیم و مقولات و ظاهر پدیدها نیست، بلکه مطلب بر سر محتوی و مضمون و ماهیت آنهاست، برای این مدعیان مطرح نیست. اگر صحبت بر سر شکل و ظاهر بود، اصطلاح "سرمایه گذاری" که بنیاد رهنده کشورهای سوسیالیستی را تشکیل میدهد بتنهائی برای "اثبات" وجود سرمایه داری در این کشورها کافی بود. از دو حال خارج نیست: یا مائوتیست های ایرانی واقعا این مفاهیم و مقولات را درک نکرده اند و یا برای فریب جوانانیکه با مارکسیسم و اقتصاد سیاسی آن آشنائی کم دارند خود را به تجاهل میزنند.

تحریف بسود کیست؟

تحریف ماهیت مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد یکی از شیوه های عمده مبارزه گردانندگان گروههای چپ رو و چپ نمای چینی علیه کشورهای سوسیالیستی است. امپریالیسم جهانی نه فقط از این قبیل تحریفات برای تحکیم مواضع خود بهره میگیرد، بلکه خود یکی از الهام دهندگان این نوع "مبارزه" است.

در دوران اوج مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای مستکش، زمانیکه ماهیت استعماری و ضد انسانی امپریالیسم و شیوه های "ظریف تر" و "نامرئی تر" تسلط آن بر کشورهای "جهان سوم" آشکارتر

میگردد، یافتن "شرک جرم" و منحرف کردن افکار عمومی یکی از شیوه های تاکتیکی امپریالیسم را تشکیل میدهد. امپریالیسم به کمک این تاکتیک میخواهد خلقهای کشورهای در حال رشد را نسبت به کشورهای سوسیالیستی بدبین سازد، اگر نتواند خود را دوست کشورهای "جهان سوم" جلوه دهد، لاقابل دوستان واقعی آنان را برای اعتبار کند، در میان مبارزات ضد امپریالیست گمراهی بوجود آورد، صفوف آنان را دستخوش تفرقه سازد، کشورهای در حال رشد را از پشتیبانی و کمک بزرگترین یاران خود محروم گرداند و با توجیه کردن لاقابل بخشی از نیروی مبارزه علیه کشورهای سوسیالیستی از شدت ضربات وارد به سرخود بکاهد.

بنابراین تحریف ماهیت و چگونگی مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد بسود استراتژی جهانی امپریالیسم عمل میکند و یکی از مظاهر آنتی کمونیسم است. تصادفی نیست که اتحاد شوروی آماج اصلی تیرهای زهرآگین اتهام قرار گرفته است. چون آنتی سوسیالیسم محور اصلی آنتی کمونیسم است، پس تحریف ماهیت مناسبات اتحاد شوروی با کشورهای در حال رشد نیز باید هدف اصلی نیروهای دشمن باشد.

۲- ماهیت و مباحث مناسبات کشور- های سوسیالیستی با جهان سوم

ماهیت مناسبات خارجی يك کشور از مناسبات اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره بر حسب ماهیت مناسبات تولیدی حاکم بر این کشور، یعنی بر حسب ماهیت طبقاتی جامعه تعیین میشود. مناسبات اجتماعی داخلی با روابط خارجی يك کشور و بنابراین سیاست داخلی و سیاست خارجی آن پیوند ارگانیک دارند، هر دو بهم خدمت میکنند، نمیتوانند باهم تضاد داشته باشند.

در کشورهای سوسیالیستی که مناسبات مبتنی بر استثمار دارند برافتادهاست، تا همین حد اکثر رفاه توده های زحمتکش متناسب با امکانات واقعی هر مرحله رشد و تقویت نیروی دفاعی کشور، هدف سیاست داخلی را تشکیل میدهد. هدف سیاست خارجی این کشورها علاوه بر تأمین شرایط خارجی برای تحقق این هدف داخلی عبارتست از برانداختن امپریالیسم و آماده کردن شرایط برای پایان دادن به سیستم استثمار در مقیاس جهانی.

سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی در مورد کشورهای "جهان سوم" برد و اصل همزیستی مسالمت آمیز و انترناسیونالیسم پرلتری مبتنی است. این دو اصل از جنبه و تحلیل مارکسیستی-لنینیستی واقعیت دوران ماناشی میشود. در مبارزه میان سوسیالیسم و امپریالیسم، "جهان سوم" اهمیت و نقش خاصی دارد. کشورهای سوسیالیستی در مبارزه ضد امپریالیستی خود موظفند از هرگونه فرصت و امکان برای کمکهای سیاسی و نظامی و اقتصادی، صرف نظر از رژیم حاکم بر آنها، استفاده کنند. اینکه استقرار این نوع مناسبات و این نوع کمک ها تا چه حد وسیع و عمیق است، فقط به کوشش کشورهای سوسیالیستی وابسته نیست و عوامل داخلی و خارجی فراوان در آن مؤثر است.

کشورهای "جهان سوم" همگن نیستند، در داخل آنها پروسه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گوناگون و متضاد جاریست، از لحاظ منابع طبیعی و رشد نیروهای مولده و تکامل مناسبات تولیدی، آرایش طبقاتی و تضاد های درونی، شدت و ضعف مبارزات داخلی و مبارزه با امپریالیسم، ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه و رژیم های سیاسی و چگونگی پیوند آنها با کشورهای امپریالیستی، ویژگیهای ملی و سنن تاریخی و موقعیت جغرافیائی و راه رشد و غیره متفاوتند. تمام این عوامل باعث میشود که کشورهای سوسیالیستی روابط کاملا متنوع و در هر مورد کاملا مشخص با این کشورها داشته باشند و در

اصل همزیستی و انترناسیونالیسم با اشکال مختلف و ترکیب‌های گوناگون اجرا گردد، در مواردی روابط سیاسی و آفت‌های دیپلماتیک برجستگی پیدا کند و در مواردی مناسبات اقتصادی یا نظامی بنا بر این گسترش مناسبات کشورهای سوسیالیستی با کشورهای "جهان سوم" پیوسته است بفرنج که با عوامل پیچیده و متضاد داخلی و خارجی سروکار دارد. چگونگی مناسبات کشورهای سوسیالیستی را با ایران نیز باید از همین نظر بررسی نمود.

ولی بهر حال میان دو اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و انترناسیونالیسم برتری تضاد وجود ندارد. انترناسیونالیسم برتری بطور مستقیم در خدمت پیرویه انقلابی جهانی است و همزیستی مسالمت‌آمیز برای تقویت و پیروزی این پیرویه شرایط مساعد جهانی فراهم می‌آورد و هر دو علیه بزرگترین دشمن پر و سه انقلابی جهانی - امپریالیسم متوجه است.

مضمون، هدف، اصول، شیوه‌های سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی در مورد کشورهای "جهان سوم" بر حسب ماهیت طبقاتی کشورهای سوسیالیستی تعیین می‌شود، مارکسیسم - لنینیسم - بنیاد علمی این سیاست را تشکیل می‌دهد و آنرا از هرگونه پدیده‌های صرفاً پراگماتیک در امان می‌دارد.

۳- اشکال پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی

پدایش اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در چگونگی آرایش نیروهای طبقاتی و سیاسی در جهان تحول بنیادی پیدا کرده قدرت اقتصادی و نظامی روز افزون کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی بنیاد مادی مبارزه ضد امپریالیستی را در مقیاس جهانی تشکیل می‌دهد. در نتیجه بسط نفوذ مادی و معنوی سوسیالیسم، امپریالیسم ابتکار تاریخی خود را از دست داده است و موقعیت انحصاری آن در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی واپس‌گولونیک بیش از پیش ضعیف‌تر می‌شود. خود وجود اردوگاه کشورهای سوسیالیستی عامل نیرومند و قاطعی است که در بسط و تکامل جنبش آزادی بخش ملی و تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای در حال رشد تا "تیر روز افزون دارد. تلاش‌های سیستم استعمار امپریالیسم فقط و فقط پس از پدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و مبارزه قاطع اردوگاه سوسیالیسم با جهان سرمایه داری امکان پذیر گردید.

مبارزه کشورهای سوسیالیستی در راه رهایی کشورهای "جهان سوم" از تسلط امپریالیسم در جنبه‌های گوناگون انجام می‌گیرد.

پشتیبانی سیاسی

مبارزه و نیروی متضاد سوسیالیسم و سرمایه داری - محور سیاست جهانی دوران معاصر را تشکیل می‌دهد و برای گسترش و پیروزی مبارزه آزاد بخش ملی در کشورهای "جهان سوم" از لحاظ سیاسی شرایط لازم فراهم می‌آورد. اقدامات سیاسی کشورهای سوسیالیستی و به ویژه اتحاد شوروی در هر جبهه بین‌المللی بسود خلقها و کشورهای که بخاطر استقلال سیاسی و اقتصادی خود علیه امپریالیسم مبارزه میکنند، در تقویت این مبارزه و به ثمر رساندن آن تا "تیرجیدی دارد. منشور سازمان ملل متحد در باره برانداختن کامل و نهایی استعمار که ده سال پیش بتصویب مجمع عمومی این سازمان رسید، با ابتکار اتحاد شوروی مطرح گردید. اتحاد شوروی همچنین مبتکر برنامه ای بود که در اکتبر سال ۱۹۷۰ برای تحقق کامل این منشور بتصویب سازمان ملل رسید.

فعالیت سیاسی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، برخلاف دیپلماسی رهبران

کنونی چین، بر اظهارات بی‌پشتوانه و زمت‌های دیپلماتیک میان تپه‌ی که چه بسا اقدامات کارشکنانه بد نبال دارد، متنی نیست.

کارشکنی علی‌چین بنام پشتیبانی از مردم کوهاکه در معرض خطر تجاوز امپریالیسم امریکا قرار گرفته بود و با از خلع‌های عرب که به تشویق امریکا مورد تجاوز اسرائیل قرار گرفتند، از انظار محافل واقع بین مخفی نماند. روش چین مائوتسه در این در مورد همسایه دیوار بد یوران یعنی خلق قهرمان ویتنام نیز نمونه بارز اینگونه "پشتیبانی" بود و ماهیت واقعی دیپلماسی چین کنونی را آشکار می‌سازد. زمانی که امریکا تجاوز هوایی خود را علیه ویتنام شمالی آغاز کرد، محافل رسمی چین اعلام داشتند "تجاوز ایسالات متحد و امریکایله جمهوری دموکراتیک ویتنام بمعنای تجاوز علیه چین بود و خلق چین نمیتواند نسبت باین تجاوز بی‌اعتنا باشد". ولی در ژانویه سال ۱۹۶۵، هنگامیکه نیروی هوایی امریکا بصفتد رویتنام پیش میرفت و به مرزهای چین نزدیکتر میشد، مائوتسه درون به ادگار سنو، روزنامه نگار امریکایی که نقشی رابط غیررسمی میان سران چین و امریکارا ایفا میکند، اطمینان داد که "مردم چین فقط در صورتی جنگ خواهند کرد که امریکایله چین حمله کند. آیا این روشن نیست؟ مردم چین در خانه خویش برای خود کار بسیار دارند". اینها حقایقی هستند که ماهیت واقعی سیاست "انقلابی" منحرفین چین را بخوبی آشکار می‌سازند. انتشار اسناد محرمانه وزارت دفاع امریکا ماهیت "عامل چین" و سیاست مخرب آنرا با زهم آشکارتر می‌سازد.

سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی وفادار با اصول مارکسیسم - لنینیسم بر قدرت مادی واقعی (قدرت اقتصادی و نیروی نظامی) این کشورها و اقدامات علی و اثر بخش آنهاست. متکی است. اقدامات سیاسی قاطع و پیگیر کشورهای سوسیالیستی در جهت پشتیبانی از خلق‌های کمره، کنگو، مصر، کوبا، ویتنام، لائوس، کامبوج و سایر خلق‌هایی که بنحوی با امپریالیسم و تجاوزکاران درگیر شده‌اند، برکسی پوشیده نیست. ماهیت سیاست کشورهای سوسیالیستی را امپریالیسم بخوبی درک کرده است و ناگزیر آنرا بحساب می‌آورد.

پشتیبانی اقتصادی

اکنون که سیستم جهانی استعمار تقریباً بر افتاده است و اکثریت قریب باغاق کشورهای در حال رشد استقلال سیاسی بدست آورده‌اند و امپریالیسم جهانی خود را با شرایط جدید ساز کرده و سیاست نو استعماری را جایگزین استعمار کهن نموده است، مبارزه در جبهه اقتصادی به مهمترین عرصه مبارزه ضد امپریالیستی بدل شده است. لنین می‌گوید سوسیالیسم با قدرت اقتصادی خود میتواند تا "تیرصد" در پیرویه انقلابی جهانی باقی‌گذارد.

تسریع رشد اقتصادی کشورهای در حال رشد، ایجاد تحول در ساختار اقتصادی این کشورها تا "مین اقتصاد ملی مستقل و بدینسان برانداختن عواقب اقتصادی استعمار طولانی و پایان دادن به استعمار زین - هدف نهایی کمک‌های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد.

مناسبات اقتصادی کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد بر برابری حقوق و منافع متقابل مبتنی بود و از هرگونه شرایط تحمیلی آزاد است. این حقیقتی است که محافل رسمی و اجتماع‌های تمام کشورهای در حال رشدی که با کشورهای سوسیالیستی روابط اقتصادی دارند، بارها آنرا تائید کرده‌اند.

خالد محی‌الدین، یکی از رجال اجتماعی مصر در این باره می‌گوید:

"طی سالهای مدید انمان سفید پوست در افریقا سهل اسارت و استثمار

بود. ولی پس از پیدایش کشورهای سوسیالیستی که با کشورهای در حال رشد افریقا مناسبات مثبتی بر برابری حقوق و احترام متقابل برقرار کردند، این وضع کاملاً دگرگون شده. افریقا، پس از برقراری این روابط، با انسان سفید پوست، نوینی آشنا شد که همکار و دوست صادق آن بوده و به خلقی-های افریقا در مبارزه با خاپر آزادی و استقلال و پیشرفت اجتماعات کک میکند. (۱)

مناسبات اقتصادی کشورهای امپریالیستی با کشورهای در حال رشد خصلت کاملاً دیگری دارد. این حقیقتی است که نه فقط محافل رسمی و اجتماعی کشورهای در حال رشد، بلکه حتی گسای نمایندگان محافل امپریالیستی نیز بآن اعتراف میکنند. رولف، میلیاردر معروف امریکائی، پس از باز-دید یک در سال ۱۹۶۹ از امریکای لاتین بحمل آورد، در گزارش خود به نیکسون مینویسد:

" برنامه های کک ایالات متحده امریکارا انواع شرایط و محدودیت ها که به تهر بخشی این ککها لطمه جدی میزند، بیش از پیش بخریچتر میسازد. حمل نمیشود از کالاهایی که بحساب وامهای اعطائی خرید آری شده بوسیله کشتی های امریکائی، خرید حتمی کالا از امریکا بدون در نظر گرفتن قیمت آن در بازار جهانی، صرف این ککها در راه مقاصد که مطابق نیازمندی های این کشورها نیست. ۰۰۰ از جمله این شرایط و محدودیت ها است... این شرایط ۰۰۰ صمائی مارا برای کک به کشورهای در حال رشد جدا تضعیف میکند و برخی از این شرایط حق حاکمیت این کشورها را پایمال میسازد." (۲)

با آنکه در شرایط کنونی ارتقا سطح زندگی زحمتکشان و تقویت قدرت اقتصادی و نیروی قاعی کشورهای سوسیالیستی بزرگترین وظیفه انترناسیونالیستی آنهاست ولی این کشورها از بذل کوشش در راه کک به جنبش آزاد بیخش ملی و کشورهای در حال رشد دریغ ندارند و میزان ککهای خود را به کشورهای در حال رشد تماماً افزایش میدهند. هر قدر بر قدرت مادی کشورهای سوسیالیستی افزوده شود امکانات عملی آنان برای مقابله با امپریالیسم و کک به جنبش های آزاد بیخش ملی و کشورهای در حال رشد بیشتر خواهد شد. اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۵ فقط با کشورهای در حال رشد موافقتنامه همکاری اقتصادی و فنی داشت و اکنون با ۶۰ کشور. میزان صادرات ماشین آلات و تجهیزات فنی شوروی به کشورهای در حال رشد در سال ۱۹۵۵ برابر ۱۵۳ میلیون روبل بود و در سال ۱۹۶۸ به بیش از ۴۳۰ میلیون روبل رسید یعنی بیش از ۲۸ برابر شد. اتحاد شوروی تا سال ۱۹۷۰ بیش از ۵ میلیارد روبل (بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار) وام و اعتبار در اختیار کشورهای در حال رشد گذارده است. (۳)

هواداران مائوتسه دون معمولات با مقایسه وامهای "بدون بهره" چین با وامهای با بهره اتحاد شوروی میخوانند برای این نوع ککها تفاوت کثیفی قائل شوند و اتحاد شوروی را به "بهره کثیف" متهم سازند. در این مورد تذکار چند نکته زیرین ضرورت دارد: اولاً، واگذاری وام "بدون بهره" خود

(۱) "Новое время". М., 1970г., № 9, стр. 20
 (۲) "Международная жизнь", М., 1970г., № 6, стр. 52
 (۳) "Международная жизнь", М., 1970г., № 9, стр. 151

بخود تفاوت کثیفی بدید نمی آید، زیرا بخش بزرگی از وامهای چین بصورت اعتبار برای خرید کالاهای چینی واگذار میشود که بهره آن در بهای این کالاها گنجانده شده است. حتی کشورهای امپریالیستی نیز بمنظور بهره برداریهای سیاسی و اقتصادی مبالغی "کک" های رایگان در اختیار برخی کشورهای در حال رشد میگذارند و همچنین تعداد انحصاراتی که بمنظور رقابت و برای فروش کالاهای خود اعتباراً بدون بهره در اختیار خریداران میگذارند، کم نیست. ثانیه میزان وامها و اعتبارات "بدون بهره" چین ناچیز بوده و این اعتبارات بیشتر جنبه تعاقبی و سمبولیک دارند و برای بهره گیریهای سیاسی خاصی واگذار میشوند. ثالثاً، اتحاد شوروی در آنجا که واقعاً لازم باشد نه تنها مبالغ هنگفتی اعتبار را بدون بهره به برخی کشورهای در حال رشد میدهد، بلکه صد ها میلیون روبل وسایل نظامی و تجهیزات صنعتی و مواد خام و خواربار و وسایل دارویی بطور رایگان در اختیار آنان میگذارد که میزان آن شاید بر مراتب بیش از مجموع وامهای "بدون بهره" چین باشد. مثلاً اتحاد شوروی طی سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۵۵ علاوه بر انواع کک های اقتصادی و نظامی در حدود ۹۵ میلیون روبل بدون بازگشت به ویتنام کک کرده است. (۱) سرانجام باید اضافه کنیم که میزان بهره دریافتی اتحاد شوروی بسیار ناچیز است و این بهره دارای توجه اقتصادی بود. از مکانیسم درونی پروسه های اقتصادی ناشی میشود (در این باره در "سالنامه توده" بتفصیل صحبت شده است).

همکاریهای اقتصادی و فنی کشورهای سوسیالیستی با کشورهای در حال رشد در جهت تقویت بخش دولتی، صنعتی شدن این کشورها و ایجاد تحول در استرکچر اقتصادی آنان انجام میگیرد. توزیع کک های کشورهای سوسیالیستی میان رشته های مختلف فعالیت اقتصادی کشورهای در حال رشد این حقیقت را روشن میسازد.

توزیع ککهای کشورهای سوسیالیستی میان رشته های مختلف (به درصد) (۲)

صنایع و نیرو	۶۸٫۷
اکتشاف معادن	۱۰٫۰
نقلیه و ارتباط	۱۰٫۰
کشاورزی	۶٫۲
آموزش و فرهنگ و بهداشت	۴٫۲
متفرقه	۰٫۹
جمع	۱۰۰٫۰

مسئله کپی کادریهای فنی تحصیل کرده یکی از مسائل بفرنجی است که تمام کشورهای در حال رشد با آن روبرو هستند. کشورهای سوسیالیستی برای کک بحل این معضل با تمام قوا کوشش بعمل میآورند. دهها هزار متخصص شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در ایجاد واحدهای اقتصادی کشورهای در حال رشد شرکت دارند و صد ها هزار کارگر و متخصص این کشورها را تعلیم میدهند. همگانی

"Международная жизнь", М., 1970г., № 9, стр. 64 (۱)
 "Международная жизнь", М., 1970г., № 4, стр. 41 (۲)

بیش از ۲۰۰ هزار کارگر و تکنسین و هنرآموز و دانشجوی کشورهای در حال رشد در کارخانه‌ها و موسسات آموزشی اتحاد شوروی به کارآموزی و تحصیل مشغولند. فقط در سال تحصیلی ۱۹۷۰ / ۷۱ بیش از ۱۲ هزار دانشجو خارجی در اردن عالی اتحاد شوروی بفرارگرفتن رشته های مختلف علوم و تکنیک سرگرم بودند. (۱)

کشورهای سوسیالیستی با همکاریهای اقتصادی و فنی با کشورهای در حال رشد از راه کمک به صنعتی کردن این کشورها، استرکتور اقتصادی ناهنجار دوران استعمار را در این کشورها دگرگون میسازند و با گسترش مناسبات اقتصادی خود پیوند کیفی نوینی با این کشورها پدید می آورند که برآند آختن وابستگی اقتصادی این کشورها به انحصارات امپریالیستی یاری میرساند.

پشتیبانی نظامی

کمک های کشورهای سوسیالیستی فقط به عرصه اقتصاد و سیاست محدود نمیشود. قدرت اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ضامن استقلال و پشتیبان نیرومند خلقها و کشورهای مبارز علیه امپریالیسم است.

کمک های نظامی اتحاد شوروی به خلق قهرمان ویتنام و جمهوری متحد عربی که قربانیان مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم امریکاهستند، نمونه بارز اینگونه کمک هاست. در حدود ۷۰٪ تمام کمک های نظامی به ویتنام از طرف اتحاد شوروی انجام میگردد. هواپیماهای "میک" و توپهای ضد هوایی و موشک های "زمین - هوا" ساخت شوروی بیش از ۳۰۰۰ هواپیما شکاری و بمب افکن و از جمله مدرن ترین هواپیماهای "ف - ۱۱۱" و "ب - ۵۲" امریکائی را سرنگون کرده اند. کارشناسان نظامی شوروی سربازان ویتنامی را مستقیماً در جبهه جنگ و در داخل مواضع جنگی آنها تعلیم میدهند. تعداد کثیری از سه هزار کارشناس نظامی شوروی بهنگام جنگ به دریافت نشان و مدال ویتنام مفتخر شده اند. (۲)

احیاً قدرت نظامی و تسلیح مجدد نیروهای جنگی مصر بوسیله اتحاد شوروی پس از تجاوز اخیر اسرائیل واقعیتی است که همه به آن اذعان دارند.

کوبای انقلابی بدون پشتیبانی نظامی اتحاد شوروی نمیتوانست در چند کیلومتری درنده تر و گستاخ ترین کشور امپریالیستی به کار صلح آمیز ساختمان سوسیالیسم ادامه دهد.

میهن پرستان آنگولا، موزامبیک، کپنه (بی سو)، افریقای جنوبی بیش از هر کس به اهمیت کمکهای نظامی اتحاد شوروی واقف هستند. برای پارتیزان های آنگولا که از سال ۱۹۶۱ علیه استعمار پرتغال می جنگند و به مشخصات جنگی مسلسل های دستی "شپاگین" ("III") و مسلسل های کالاشنیکف آشنائی کامل دارند، بیش از هر کس عیار واقعی ادعاهای هواداران چین که گویا شوروی به جنبش های آزاد بخش ملی کمک نمیکند، آشکار است. این سلاح ها ساخت اتحاد شوروی هستند و حتی سربازان امریکائی آنها را به سلاح های دستی خود ترجیح میدهند و به رویدن آنها از کشنگان جنگ هند و چین میبهرد ازند. (۳)

جون مارکس، رئیس حزب کمونیست افریقای جنوبی در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری در

(۱) "Международная жизнь", М., 1970г., № 4, стр. 43, и № 6, стр. 26
(۲) "За рубежом", М., 1970, № 45, стр. 10-11
(۳) "Новое время", М., 1970, № 41, стр. 23, и "За рубежом", М., 1970г., № 45, стр. 10-11

سال ۱۹۶۹ بناسبت کمک های کشورهای سوسیالیستی به میهن پرستان افریقای گفت :

" این کشورها و نیروهای ضد امپریالیست با پول و آذوقه و لباس و دارو و تربیت کادر نظامی و مهمتر از همه با اسلحه خود کمکهای گرانبهائی بیاوردند. فقط ما از این فرصت استفاده کرده و در حضور رهبران اتحاد شوروی، جمهوری دیمکراتیک آلمان، بلغارستان، لهستان، مجارستان، مغولستان و کوبا و سایر کشورهای سوسیالیستی اعلام میداریم که خلق ما همبستگی آتشین و رفیقانه این کشورها را در تمامین مابا وسایل لازم برای مبارزه آزاد بخش هرگز فراموش نخواهد کرد". (۱)

تاب شیرانقلابی کنند

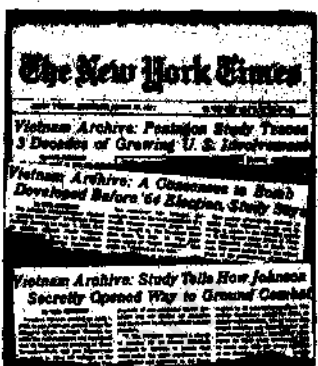
اندیشه های سوسیالیستی بنحوی بیسابقه در میان خلقهای مبارز کشورهای در حال رشد نفوذ میکند و بیش از پیش بر مبنای علمی مارکسیسم - لنینیسم استوار میگردد. کشورهای سوسیالیستی با پیشرفت های عظیم اقتصادی و اجتماعی و کامیابیهای شگرف علمی و فنی خود برتری مسلم نظام شکوفان سوسیالیستی را بر نظام فرسوده سرمایه داری به ثبوت رسانده اند و از این راه در میان وسیعترین قشرهای جامعه بشری و از جمله در کشورهای در حال رشد که در اکثر آنها نیز شرایط مادی لازم برای گذارن سوسیالیسم فراهم نیامده است، گرایش روز افزون بسوی آرمانهای سوسیالیستی پدید آورده اند. بدون آنکه تردیدی میتوان گفت که اشاعه اندیشه های سوسیالیستی در اکثر کشورهای در حال رشد بیش از هر چیز معلول پیدایش کشورهای سوسیالیستی و کامیابیهای شگرف این کشورهاست. وجود کشورهای سوسیالیستی بخودی خود تاب شیرانقلابی کنند. در کشورهای در حال رشد دارد.

فقط پس از انقلاب اکتبر و پیدایش اردوگاه سوسیالیستی بود که برای راه رشد غیر سرمایه داری امکان پدید آمد. کشورهای سوسیالیستی نه فقط برای مبارزه شر بخش خلقهای کشورهای "جهان سوم" علیه امپریالیسم شرایط مساعد بوجود میآورند، بلکه برای تأمین پیشرفت اجتماعی و تحولات بنیادی این کشورها در جهت سوسیالیسم نیز امکان واقعی پدید آورده اند.

وجود کشورهای سوسیالیستی و پشتیبانی های مادی و معنوی آنها حتی برای کشورهایی که راه رشد سرمایه داری در پیش گرفته اند، برای محدود کردن دامنه تسلط انحصارات خارجی و تضعیف رشته های وابستگی اقتصادی و سیاسی و نظامی این کشورها به امپریالیسم شرایط کاملاً مساعد بوجود آورده است. هم اکنون کشورهایی که براه رشد سرمایه داری میروند، برحسب آنکه کدامیک از طبقات و قشرها بهره کش بر آنها حکومت میکند و تناسب نیروهای داخلی و شدت و ضعف مبارزات درونی و نیز برحسب میزان تابش عوامل خارجی مشخص و چگونگی استفاده از آنها، از امکاناتی که کشورهای سوسیالیستی در اینراه بوجود آورده اند، بدرجات و صور مختلف بهره میگیرند. وظیفه نیروهای ترقیخواه این کشورها این است که با استفاده از اختلافات و تضاد های ناگزیر قشرهای معینی از سرمایه داری داخلی یا انحصارات خارجی و نیز با استفاده از اختلافات و تضاد های درونی طبقات و قشرها و گروههای مختلف استثمارگران داخلی و باتکیه بر پشتیبانی های بیدریغ کشورهای سوسیالیستی و استفاده از سایر عوامل مساعد جهانی بیش از پیش هیئت حاکمه کشور خود را در جهت گسترش مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنی با کشورهای سوسیالیستی که علاوه بر شدت وابستگیهای کشور به امپریالیسم جهانی میگذارد، سوق دهند.

(۱) اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۹، چاپ مسکو، صفحه ۸۵۷

اسناد محرمانه سیاست امریکا در هندوچین



مقدمه

روزنامه ها و جرائد جهان سرمایه داری انتشار قسمتی از اسناد محرمانه وزارت جنگ امریکا را در باره جنگ ویتنام بعنوان حادثه ای "هیجان انگیز" تلقی کردند. هیجان انگیز از این جهت که پرده دروغ و فریب را از چهره سیاست پلید و تجاوز کارد ولت های ایالات متحد و امریکای شمالی در مورد جنگ ویت نام و شبه جزیره هند و چین برداشت و ماهیت سیاست حکومت بزرگترین انحصارهای امپریالیستی جهان را برهنه و عجز در مقابل چشم جهانیان گذاشت. برای مارکسیست - لنینیست ها و نیروهای مترقی و ضد استعماری انتشار این اسناد چیز تازه ای به ارمغان نیاورد و بر معرفت آنها نیافزود، زیرا آنچه امروز از پرده استار بنام راز بیرون افتاده سالهاست که مردم شبه جزیره هند و چین، کشورهای سوسیالیستی و نیروهای ضد امپریالیستی با صدای بلند گفته اند و بسیار هم گفته اند. اما بهر حال انتشار این اسناد برای مردمی که فریب ادعاهای پوچ و دروغ سردمداران "جهان آزاد" را میخوردند - مخصوصا برای ملیونها نفر از مردم امریکه که هدف تبلیغات متمرکز و گپ کنند و فریبی سیستم سرمایه - داری هستند هیجان انگیز و بسیار روشن کننده بود. این اسناد برای ادعا که ایالات متحد و امریکای شمالی ناخواسته و بطور مکرر و بیگانه در هند و چین کشیده شده اند، خط بطلان کشید و این حقیقت را که جنگ های جتاینگارانه خصیصه غیر قابل انکار امپریالیسم است یکبار دیگر ثابت نمود. این اسناد شاهکاری از نقشه ریزی برای ارتکاب یکی از بزرگترین جنایات قرن بیستم بدست جهان خواران امریکایی است که در آن پست ترین و رذیله ترین شیوه ها برای تأمین تسلط امپریالیسم بر منطقه جنوب شرقی آسیا بکار رفته است.

انزوی این اسناد مفهوم واقعی عباراتی مانند "دفاع از جهان آزاد" و "تعهد و تضمین استقلال کشورها، قرارداد های دو جانبه، سازمانهای دفاعی"، "کمکهای فنی و اقتصادی"، "اعزام کارشناسان نظامی و غیره برای کمک بشهرهای در حال رشد، روشن و هوشمند میگردند."

این اسناد برای ایرانیان که از دولت سرحکومت های ارتجاعی پس از کودتای ۲۸ مرداد مشمول اینگونه "عناایت" امپریالیسم امریکایی شده اند، بسیار آموزنده است. این اسناد جواب روشنی به ایسناد ادعای دولت ایرانست که میگوید در ده سال اخیر سیاست "مستقل ملی" در پیش گرفته و از تهدید و بنسند

استعمار رهایی یافته است. وقتی سفارت امریکاد در تهران در روزنامه اطلاعات علنا اعلام میکند که امریکا در ایران همان تعهداتی را دارد که در ویتنام بعهده گرفته و مقامات رسمی دولتی یا سخنی بد آن نمیدهند، هنگامیکه ایران با قرارداد دو جانبه نظامی با امریکا پیوند گرفته، زمانیکه صد مستشار نظامی و غیر نظامی امریکا در ایران جولان میدهند، موقعیکه سرمایه های امریکائی در تمام رشته های اقتصادی از نفت گرفته تا کشاورزی شاه رگهای اقتصادی مراد رست دارند، و مادام که ایران عضو پیمان نظامی سنتو است و سرالسگه داکلاس هیوم وزیر خارجه انگلستان آنرا کامکان افزای مبارزه علیه کمونیسم میخواند و در یک کلام تا موقعیکه امپریالیسم امریکا در مواضع مهم اقتصادی، سیاسی و نظامی و فرهنگی مانع دارد، کشور و مردم ما راهمان خطری تهدید میکند و همان نیروی استعمار مینماید که شبه جزیره هند و چین را فاقط باین دلیل که مردم آنجا خواهان استقلال ملی هستند، با خاک یکسان مینماید.

چگونه این اسناد منتشر شد؟

در نیمه ماه ژوئیه ۱۹۷۱ روزنامه نیویورک تایمز برای اولین بار با انتشار اسناد محرمانه وزارت جنگ امریکا در باره جنگ ویتنام و شبه جزیره هند و چین آغاز کرد. این اسناد که جمعاً هفت هزار صفحه و از طرف یک هیئت سی نفری در دوران وزارت جنگ "مک نامارا" در چهل و هفت جلد تهیه شده و ۱۵ نسخه از آن موجود است توسط یکی از افراد این هیئت بنام دانیل ایلزبرگ Daniel Ellsberg در اختیار روزنامه نامبرده گذاشته شد و سپس جرائد دیگر بنشر آنها پرداختند. ایلزبرگ در یک مصاحبه تلویزیونی اظهار داشت که از سال ۱۹۶۸ پس از دیداری از ویتنام با ماهیت غیر انسانی و تجاوز کار جنگ در هند و چین بی برده و پس از بازگشت بطرفد اران پایان دادن به جنگ پیوسته و مدتها در فکر انتشار این اسناد بوده و اینک برای آگاه کردن جامعه امریکا از حقیقت امر این اسناد را در اختیار جرائد قرار داده است. ایلزبرگ که جنیدی پنهان بود و پلیس او را جستجو میکرد ناگهان از اختفای بیرون آمد و خود را بدادگاه معرفی کرد و با دادن ضمانت آزاد شد. انتشار این اسناد محرمانه که پسرده از اسرار پنتاگون و سیاست حکومت های امریکاد در ورانی طولانی در مورد جنگ کثیف ویتنام بر میدارد حکومت نیکسون را بدست و پا انداخت. نیکسون که خود یکی از بازیگران نامبرده شده در این اسناد است تمام کوشش خویش را بکار برد تا از ادامه انتشار آنها جلوگیری کند، ولی در اینکار توفیق کامل نیافت. زیرا در بین طبقه حاکمه امریکا در مورد ادامه جنگ شکافی پدید آمده است. گروهی که پس از سالها جنگ و خونریزی از سوشی امید پیروزی را از دست داده و از سوی دیگر واکنش شکست سیاست تجاوز امریکسا را در داخل امریکا و در جهان می بینند در جستجوی راه خروج از این بست که جز با خروج نیروهای امریکا از ویتنام و پایان جنگ امکان پذیر نیست، میباشند. گروه دیگری که از ادامه جنگ سود میبرند از حل مسئله ویتنام و شبه جزیره هند و چین جلوگیری میکنند و به ادامه نابودی بازهم ملیونها نفر از مردم هند و چین و امریکا و همچنین به افکار عمومی جهان واقعی تمیگد دارند. انتشار این اسناد را بسایند

* در پانزدهم ژانویه ۱۹۷۱ روزنامه اطلاعات مقاله ای تحت عنوان "شناسایی حقیقت" نگاشت و ضمن آن انتقاداتی بسایست امریکاد در مورد ویتنام وارد ساخت. سفارت امریکا در ایران باین مقاله پاسخی داد که در همان موقع در روزنامه اطلاعات بچاپ رسید. در پاسخ سفارت امریکا چنین میخوانیم: "حقیقت اینست که بودن امریکاد در ویتنام برای انجام یک تعهد رسمی است (۱) ما تعهد کردیم به مردمی که مورد تجاوز همسایگان کمونیستی واقع شده اند کمک کنیم که در مقابل تجاوز ایستادگی و پایداری نمایند. نمیتوانیم ماورکنم که نویسنده تفسیر (مقصود تفسیر روزنامه اطلاعات است ۱۰ گ) به انتقاد منطقی خود آرزومند نباشد که امریکا نسبت به تعهد مشابهی که در ایران دارد وفادار ماند. ۲ گ

نتیجه کشمکش و گروه نامبرده دانست که گرچه از لحاظ ماهیت یکی هستند ولی از نظر سیاستی که برای خروج از این بست و تنگم دارند متفاوتند: انتشار این اسناد در روزنامه ای مانند نیویورک تایمز که وابسته بگروهی از نیرومندترین انحصارهاست و سالهای دراز سیاست تجاویز و دخالت امریکارادروستام تأیید و توجیه میکرد، مؤید وجود این اختلاف و تفاوت در درون طبقه حاکمه امریکا است.

چگونه این اسناد بوجود آمد؟

در سال ۱۹۶۷ بدستور مک نامارا وزیر جنگ حکومت جونسون چگونگی ورود امریکا به جنگ در ویتنام مقدمات و نتایج آن مورد بررسی گروهی بین می تاجهل نفر از کارشناسان نظامی و غیر نظامی قرار گرفت. نتیجه این بررسی تنظیم این اسناد بود که "بسیار محرمانه" در بایگانی وزارت جنگ نگهداری میشد. این اسناد سیاست چهاردولت را که پشت سرهم آمده و با امید پیروزی جنگ را تشدید کرده، توسعه و ادامه داده اند، نشان میدهد و روشن میکند که چگونه این حکومتها واقعبین را بمردم امریکا و جهان و در موارد حتی بکنگره امریکا در کورن جلوه داده و سیاست دروغ و فریب را در انتشار اخبار رسمی بکار برده اند. در اینجا نمونه ای از دروغ زنی جونسون رئیس جمهور ایالات متحد امریکا شمالی را در سال ۱۹۶۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی ذکر میکنیم:

سؤال: آقای رئیس جمهور! نمایندگ ایالت ویس کن سین بنام "لرد" اعلام داشته که دولت در صد تهیه مقدمات توسعه جنگ به ویتنام شمالی است. تا چه حد این یادها حقیقت دارد؟
جواب: من بی هیچ وجه از وجود چنین نقشه هائی اطلاع ندارم.
(نقل از مصاحبه مطبوعاتی لویی جونسون، ۲ ژوئن ۱۹۶۴)

اینک بصفحه ۲۸۸ مورخ ۱۷ مارس ۱۹۶۴ اسناد مراجعه کنیم:

"سیاست ایالات متحد امریکا شمالی اینست که مقدماتی را فراهم کند که ظرف ۷۲ ساعت بتواند پیشنهادات سابق را در مورد ویت نام شمالی اجرا کند و در مدت ۳۰ روز امکان یابد برنامه و فشار تدبیری آشکار نظامی را علیه ویت نام شمالی اعمال نماید"

یک سیاست جنایتکارانه

از روی این اسناد محرمانه معلوم میشود که دولت امریکا پیش از محاصره (دین - بین - سو) یعنی قبل از شکست قطعی امریالیسم فرانسه و پیش از کنفرانس ۲۷ آوریل ۱۹۵۴ درباره ویت نام نقشه دخالت در شبه جزیره هند و چین را ترسیم کرده است. اصول این نقشه تجاویز کارانه در صورت جلسه "شورای امنیت ملی" امریکا مورخ ژانویه ۱۹۵۴ قبل از محاصره فرانسویان در (دین - بین - سو) قید شده است. این صورت جلسه برای دخالت امریکا در هند و چین سه نوع امکان را در نظر گرفته:

- ۱- افزودن کمک نظامی بفرانسه برای "تنظیم یک برنامه نظامی، سیاسی و روانی از جمله عملیات مخفیانه برای تابود کردن ویت مین" - ویت مین نامی است که امریالیست ها به ارتش جنگی بخش ویت نام داده بودند.
- ۲- در صورت دخالت چین خطوط ارتباطی "از جمله خطوط ارتباطی در داخل خاک چین"

۲- در صورت ضرورت "محاصره دریائی چین"

این اسناد گواهی میدهند که اصل انتخابات آزاد در ویت نام که طبق قرارداد ژنو باستسی در سال ۱۹۵۶ انجام شود، مورد مخالفت حکومت امریکا بخصوص (دالمن) وزیر خارجه قرار گرفته است. در آغاز ماه ژوئیه وزیر خارجه امریکا به بسیاری از دیپلماتها در این باره چنین نوشته است:

"از آنجا که انتخابات منجر بوحادث ویت نام زیر نظر حکومت "هوشی مین" میشود، این مسئله اهمیت دارد که تاریخ انتخابات تا حد امکان زمان دیری تعیین شود.
... ماهیت زیادی برای تعیین نکردن زمان انتخابات از هم اکنون قائلم"

بدین ترتیب حکومت ایالات متحد امریکا شمالی با پشتیبانی از حکومت دست نشانده "دیم" (Diem) که از اجرای قرارداد ژنو در مورد انتخابات شانه خالی کرد، به هدف خود رسید و مانع از حل مسئله ویت نام شد.

در اسناد محرمانه "مک نامارا" هدف و محرک دخالت و تجاویز امریکا به شبه جزیره هند و چین از روی صورت جلسه "سازمان امنیت ملی امریکا" چنین تصریح شده است:

"تسلط کمونیسم در شمال شرقی ویت نام بهر وسیله که باشد در مدت کوتاهی - و با شدت بیشتری در طول زمان - منافع ملی امریکارا بخطر خواهد انداخت، در مسئله محض هند و چین جهان کمونیسم و غیر کمونیسم باید آن مبارزه وارد میشود - شکست در هند و چین عواقب وخیمی برای منافع امریکا و جهان آزاد، نه تنها در آسیا بلکه در اروپا و جاهای دیگر، ببار خواهد آورد"

سهیم فهرست کشورهائی که در صورت "نجات ندادن" ویت نام ساقط میشوند بدین ترتیب ذکر میگردد:

"غیر از کلیه کشورهای جنوب خاوری آسیا، اندونزی، کشورهای خاور نرس دیک باستانهای پاکستان و ترکیه. از دست رفتن جنوب خاوری آسیا عواقب جدی اقتصادی برای کشورهای جهان آزاد دارد و منابع متعددی را در اختیار بلوک شرقی میکند. جنوب خاوری آسیا خصوصاً مالزی و اندونزی مهمترین صادر کنندگان کائوچوک و قلع در جهان هستند. این منطقه تولید کننده نفت و سایر مواد خام است. ... از طرف دیگر این منطقه بازار مهمی بالقوه برای کشورهای صنعتی جهان آزاد میباشد."

بدین ترتیب مفهوم دفاع از "آزادی" و انجام "تعهدات" در قاموس امریالیسم چیزی جز تأمین منافع غارتگران نفت، قلع، کائوچوک و مواد خام و بازار برای کشورهای صنعتی "جهان آزاد" یعنی انحصارات امریالیستی نیست. یک نکته مهم از این قسمت از اسناد بطور روشن مفهوم میشود. این نکته اهمیت مبارزه مردم شبه جزیره هند و چین و نقش آن نه تنها در سرزوش مردم این منطقه بلکه تا "شیان در سرزوش سایر کشورهای ملتهاست. با توجه باین نکته که از دهان دشمن بیرون آمده و در دفتر نقشه های پلیدش ثبت شده، وظایفی که بشریت مترقی در کمک به مبارزان قهرمان سرزمین هند و چین بعهده دارند، تعیین میگردد. این حقیقتی است که شکست استعمار امریکا در هند و چین که هم اکنون بمیزان زیادی تحقق یافته و بدین شک در آینده نزدیکی تکمیل خواهد شد، موجب تضعیف امریالیسم در مقیاس جهانی گردیده است."

امریکاییسم امریکا پس از ۱۷ سال کوشش و بکارانداختن تمام نیروی نظامی و سیاسی خود به علت پایداری قهرمانانه مردم ویت نام و سایر ملل شبه جزیره هند و چین و کنگهای اردوگاه سوسیالیسم و مردم ضد استعمار جهان باین ملتها درین بست شکست سیاسی و نظامی قرار گرفته و اینک آخرین سعی خود را بکار میبرد تا با استفاده از شکافی که گروه "ماتوسه تونگ" در اردوگاه سوسیالیسم بوجود آورده، راهی برای خروج از آن پیدا کند. برگردیم به اصل مطلب:

ادامه سیاست تجاوز و تعرض

از سال ۱۹۴۵ بعد دولت های ایالات متحدہ امریکای شمالی بر اساس سیاستی که در بالا ذکر شد علیه ملت های شبه جزیره هند و چین باین اقدامات دست زدند: در ۱۹ مارس ۱۹۵۰ حکومت ترومن در کشتی جنگی برای حمایت ارتش مستعمراتی فرانسه به هانوی فرستاد. در آوریل ۱۹۵۴ یژنهار با افسران عالی رتبه نظامی کنفرانسی برای بکار بردن سلاحهای هسته ای تاکتیکی بمنظور نجات محاصره شدگان در "دین - بین - فو" تشکیل داد. در ۱۱ ماه مه ۱۹۶۱ حکومت جان کندی برنامه محرمانه برای عملیات پوشیده علیه ویت نام شمالی و لائوس را تصویب کرد. در همین زمان واحد های نظامی امریکا در ویت نام جنوبی از ۱۰۰۰ نفر به ۱۶۰۰۰ "مشاور" رسید. در اول فوریه ۱۹۶۴ حکومت جونسون نقشه عملیات نظامی موسوم به (آ - ۳۴) را تصویب کرد. طبق این نقشه جنگ محدود علیه ویت نام شمالی توسعه یافت و تشدید شد و مقدمات جنگ زمینی در جنوب شرقی آسیا فراهم گردید.

تهیه مقدمات جنگ هوایی علیه جمهوری دیمکراتیک ویتنام

بر اساس نقشه عملیات "آ - ۳۴" اقدامات تحریک آمیز و عملیات ضد انقلابی علیه ویت نام شمالی آغاز گردید. در سال ۱۹۶۴ هواپیماهای جاسوسی "او - ۲" بر فراز خاک ویتنام شمالی پیرواز آمدند، در زدن اتباع ویت نام شمالی، خرابکاری و جنگ روانی بوسیله چترپازان، حملات "کماندوها" از راه دریا بکناره های ویت نام، انفجار خطوط راه آهن و مراکز حساس ویت نام شمالی بشدت شروع شد. برای همه این اقدامات جنایتکارانه ژنرال "هارکینگ" Harking در سایکسون نقشه های وسیعی در چندین ماه تهیه کرد و بتصویب حکومت امریکارسانده بود. در ۱۷ مارس همین سال دو برنامه برای بمباران خاک ویت نام شمالی تنظیم و در آوریل نقشه "توسعه جنگ در سه مرحله" از طرف جونسون تأیید گردید.

صحنه سازی خلیج تنکن

برای آغاز جنگ علنی هوایی علیه ویت نام شمالی و اجرای نقشه های تنظیم شده بهانه ای لازم بود تا حکومت امریکا تجاوز مستقیم و آشکار خود را در برابر افکار جهانیان توجیه کند. این بهانه را پنتاگون با صحنه سازی معروف به "خلیج تنکن" ایجاد کرد و با تفتیش با آنچه خود ساخته بود وحشیانه تفسیرین بمبارانهای هوایی را بخاک جمهوری دیمکراتیک ویت نام آغاز کرد. از روی اسناد محرمانه وزارت جنگ امریکا آشکار میشود که امریکاییان نیز مانند فاشیست های هیتلری که با ساختن حادثه دروغین حمله لهستان بفرستند گلا یوتیز" هجوم به لهستان را آغاز کردند، با ایجاد

حادثه ای بنام "خلیج تونکن" دست زدند. داستان از این قرار است که در می ام ژوئیه ۱۹۶۴ نزد یک به نیمه شب واحد های دریائی حکومت سایگون زیر فرماندهی ژنرال امریکائی وستمرلاند Westmorland بدو جزیره متعلق به ویت نام شمالی در خلیج "تونکن" بنامهای "هن - مه" و "هن - نیو" حمله کردند. این حمله جنایتکارانه زیر پوشش جنگی کشتی نره پوش امریکائی بنام "مادکس" Maddocks انجام گرفت. در سوم اوت کشتی "مادکس" بوسیله کشتی جنگی دیگری دیگری بدستور مستقیم جونسون تفتیش شد و کشتی هواپیما بر امریکائی نیز بحال آماده باش درآمدند. در شب های ۲ و ۳ اوت قایق های جنگی و تندرو امریکائی با سرنشینان سایگون بیخاک ساحلی ویت نام زیر حمایت کشتی های جنگی امریکا حمله کردند. قایق های محافظ مواحل جمهوری دیمکراتیک ویت نام مهاجمین را کشف کرده و بحالت دفاع درآمدند. حکومت امریکا و دستگاههای تبلیغاتی او فریاد برآوردند که نیروهای دریائی ویت نام شمالی کشتی های آنها را مورد حمله قرار داده است! باین ادعا و "پوشش" مقامات نظامی دولتی امریکائی بعلامت "Pierce Arrow" فرمان خونین ترین و دردناکترین جنگهای دوران ما را صادر کردند. از روی این اسناد معلوم میشود که حکومت جونسون خیلی پیش از ایجاد صحنه "خلیج تونکن" در ۲۵ مه ۱۹۶۴ یعنی ۳۵ روز زودتر از خود حادثه متن اعتراضی نامه کنگره امریکارا بیهت نام شمالی در مورد حمله به نیروهای دریائی امریکاد در خلیج تونکن تنظیم کرده بود. با این صحنه سازی مرحله اول جنگ هوایی علیه ویت نام شمالی شروع گردید.

سیاست توسعه جنگ طبق نقشه

با آنکه حکومت جونسون در ظاهر سیاست تردد و محافظه کارانه ای از خود نشان میداد، اما در پشت پرده مقدمات جنگ برداشته و همه جاگیر هوایی علیه جمهوری دیمکراتیک ویت نام شمالی را فراهم میکرد. در ۲۴ نوامبر ۱۹۶۴ جونسون در "شورای امنیت ملی" امریکاسه مرحله جنگ هوایی را طرح کرد و در اول دسامبر ۱۹۶۴ تصمیم خود را اثر بی پایان دادن مرحله اول جنگ هوایی و ورود بمرحله دوم، به پنتاگون ابلاغ نمود. در همین موقع فرمان آغاز بمباران لائوس را نیز صادر کرد. در ۱۳ فوریه ۱۹۶۵ تجدید و توسعه بمبارانهای هوایی سرتاسری ویت نام شمالی را فرمان داد و در اول آوریل ۱۹۶۵ اجازت اعزام دو بیست هزار نفر دیگر سرباز امریکائی را به ویت نام امضا نمود. بدین ترتیب شماره سربازان امریکائی در ویت نام از ۱۸۵۰۰۰ در سال ۱۹۶۶ به ۳۸۵۰۰۰ نفر رسید و این تعداد تا سال ۱۹۶۸ از ۵۴۳۰۰۰ یعنی بیش از نیم میلیون نفر تجاوز کرد.

اشک تماش

در همان هنگام که جونسون جنگ را علیه مردم هند و چین تشدید میکرد و دامنه آنرا توسعه میداد و نابودی سیستماتیک جمهوری دیمکراتیک ویت نام را هدف حملات هوایی قرار داده بود، در برابر مردم امریکا و جهان اشک تماش میریخت. در ۸ اکتبر ۱۹۶۴ جونسون اعلام داشت که "باتشد بد، و با بمباران نمیتوان صلح را در ویت نام بدست آورد". ولی هم او در سال ۱۹۶۵ در دانشگاه بالهتبر گفت که "ما برای تقویت نظم جهانی در ویت نام مانده ایم".

شکست نقشه های جنگ هوایی

مقاومت بی نظیر جمهوری دیمکراتیک ویت نام در مقابل حملات وحشیانه هوایی امریکاء، با لا

رفتن منظم تلفات هواپیماهای مهاجم ، ناکامی نیروهای زمینی امریکاد رویت نام جنوبی ، حملات متبهرانه و فدائیکارانه ارتش نجات بخش ویت نام جنوبی بمراکز زیاد خانه امریکائیان ، شکست مفتضحانه سیاست تجاوز امریکا در افکار عمومی جهان ، جنبش ضد جنگ درد اخل خاک امریکا ، مبارزه وسیع خلقهای مترقی و ضد استعمار علیه این سیاست و کمکهای بیدریغ اردوگاه سوسیالیستی و درد رجه اول اتحاد جماهیر شوروی مردم ویت نام ، جنگ هوایی علیه ویت نام شمالی را با شکست روبرو کرد و حکومت جونسون را وادار نمود تا عالی الظاهر بتشکیل کنفرانس صلح در فرانسه (۱۲ مه ۱۹۶۸) تن در دهد و حملات هوایی را علیه جمهوری د مکزیک ویتنام قطع نماید . اما بطوریکه معلوم است در سیاست تجاوز امریکاتغییری داده نشد بلکه در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ بتعداد نیروهای زمینی امریکاد رویت نام افزوده شد و امریکا دامنسه جنگ رابکشورهای لائوس و کامبوج کشاند .

در این مقاله نمیتوان حتی خلاصه جامعی از هفت هزار برگ اسناد محرمانه وزارت دفاع (جنگ) امریکارا که پرازنقطه و تحریر ، مملو از نقشه های گوناگون جنایتکاری و سرشار از دلائل غیر قابل انکار علیه امپریالیسم آتش افروز و جهانخوار انحصارات ایالات متحده امریکای شمالی است ، برشته تحریر در آورد . جای تردید نیست که سیاست تجاوز امریکا پس از رفتن جونسون و آمدن نیکسون در اصل تغییر نکرد ، بلکه علیرغم ادعاهای دروغ نیکسون ، بشدت تعقیب میشود .

نیکسون بی شرم ترین دروغ زننها

هنگامیکه نیکسون بی ژنرالهای خود دستور داد که همراه با ارتش دست نشانده سایگون بخاک کامبوج حمله کنند ، فرمان امپریالیستی خویش را چنین توجیه کرد که ما " بخاطر انسان دوستی " وارد کامبوج میشویم و در ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ با اعلام نموده که حمله به کامبوج باین دلیل است که " در آنجا جان سربازان امریکائی در معرض خطر قرار گرفته است " . پیشروی در کشور دیگری از کشورهای جنوب خاوری آسیا " ادامه خروج نیروهای نظامی ما را از ویت نام " تأمین میکند . موقعیکه نیکسون دستبر تجاوز بخاک سومین کشور شبه جزیره هند و چین ، لائوس ، راضا در کرد اعلام داشت که این اقدام " بفتح خروج نیروهای امریکائی از ویت نام جنوبی " و " کمک بصلح " است . لازم بتوضیح نیست که توسعه جنگ و تجاوز را فقط کسانی چون نیکسون میتوانند کمک بصلح بنامند .

سیاست ویت نامی کردن جنگ

ناکامی نظامی و سیاسی امریکاکه محصول قهرمانی مردم ویت نام و کمک بی شائبه اردوگاه سوسیالیسم و تمام نیروهای ضد امپریالیستی جهان و جنبش صلح طلبانه مردم امریکا و بحران داخلی ایالات متحده امریکای شمالی است ، حکومت نیکسون رازیر فشار بزرگی گذاشته و طبقه حاکمه امریکا را بدگره متمایز تقسیم کرده است . نیکسون که نماینده هارترین جناحهای این طبقه است راه تازه ای برای حفظ " حیثیت " امریکا و مواجهه با بحرانی که سر تا سر ارتش امریکا در ویت نام رافر گرفته ، جستجو میکند . یکی از این طرق " ویت نامی کردن جنگ " در هند و چین است . این راه پوشش تازه ای برای ادامه جنگ و وسیله ای برای جلوگیری از سقوط کامل ارتش امریکا در ویت نام است . انتشار جنایات ارتش امریکاد رویت نام ، فرار گروهی سربازان ، پناه بردن ده ها هزار از سربازان و افسران امریکائی در ویت نام به آفین ، هروین و ماری ژوانا ، امتناع جوانان امریکا از خدمت سربازی ، تلفات جانی و مالی مداوم بدستگاه جنگی امریکا ، تکیه گاه اصلی استعمار امریکارا در خطر نابودی قطعی گذاشته است . اینک

ماشین جنگی امریکا تجهیز جوانان شبه جزیره هند و چین و تبدیل آنها را بطعمه توپ هدف سیاست جنگی خود قرار داده است . استفاده از فقر و بی خانمانی هزاران نفر جوان ویت نامی ، کامبوجی و لائوسی بمنظور تشکیل ارتش مستعمراتی تحت نظراقصران امریکائی و ادامه جنگ باد خالت بازهم بیشتر نیروهای دریائی و هوائی امریکا برنامه تازه ایست که نیکسون برای حفظ منافع پلید انحصارات در جنوب شرقی آسیا تنظیم کرده است . نیکسون در عین حال در صحنه سیاسی به مانور تازه ای بمنظور منفرد کردن جمهوری د مکزیک ویت نام و جمهوری انقلابی ویت نام جنوبی و بطور کلی شبه جزیره هند و چین دست زده است . مسافرت نیکسون در آینه نزدیک به چین و تبلیغاتی که در اطراف آن بسزاه انداخته اند ، علاوه بر هدفهای دیگر چنین هدفی را تعقیب میکند و باید گفت که روش گروه مائو دسه تونگ در برابر این مانورهای نیکسون و حکومت او تشویق آمیز است .

چه کسانی حقیقت را افشا کردند ؟

از همان آغاز جمهوری د مکزیک ویت نام ، جنبش آزاد بخش ویت نام جنوبی ، لائوس و کامبوج و نشریات کشورهای سوسیالیستی نقشه های تجاوز کارانه امپریالیسم امریکارا افشای کردند . من باب مثال در ۲۳ دسامبر ۱۹۵۴ خبرگزاری جمهوری د مکزیک آلمان خبر داد که حکومت امریکا سیصد میلیون دلار به ارتش دست نشانده ویت نام جنوبی برای حمله بخاک ویت نام شمالی داده است . در ۱۳ ماه مه ۱۹۶۱ وزیر خارجه جمهوری د مکزیک ویت نام تهدید دولت کندی را برای اعزام نیروهای زمینی به ویت نام افشا کرد . در ۱۱ اوت ۱۹۶۲ نخست وزیر جمهوری د مکزیک ویت نام (قام - فن - دنسک) اعلام کرد که " دولت امریکا بدون اعلام جنگ علیه مردم ویت نام جنوبی وارد جنگ شده است " . در ۲۶ فوریه ۱۹۶۴ خبرگزاری جمهوری د مکزیک آلمان خبر داد که " ژنرالهای پنتاگون نقشه هجوم به ویت نام شمالی در سه مرحله تنظیم کرده اند " .

در همین موقع خبرگزاری " تاس " در تفسیر خود در باره نقشه های خطرناک امریکا اعلام نمود که " باستانی میتوان دك کرد که بی کله های پنتاگون امریکارا با مجرا خشق سوق میدهند که وخیم ترین عواقب را بد نیال دارد " .

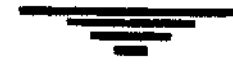
همچنین در مورد صحنه سازی خلیج تونکن مطبوعات و خبرگزاریهای کشورهای سوسیالیستی تمام جزئیات توسطه افشای نمودند : در پنجم اوت ۱۹۶۴ سرفرماندهی ارتش ملی جمهوری د مکزیک شمالی اعلام داشت که " بد نیال عملیات خرابکارانه و تحریک آمیز ، امپریالیست های امریکائی و دست نشانده گان او در ۳۰ روزه کشتی های جنگی خود را با این دستوره در آبهای ساحلی ما نفوذ کنند و جزایر " هن - مه " و " هن - نیو " رازیر آتش قرار دهند ، اعزام داشته اند " .

در آوریل ۱۹۷۱ کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی تصریح کرد که " اجسرای باصلاح سیاست ویت نامی کردن جنگ - اصل غیر انسانی کشتار آسیائی ها بدست آسیائی ها - ککسی برای وصول به هدفهای جنایتکارانه به امریکا نخواهد کرد " .

حزب سوسیالیست متحده آلمان در هشتمین کنگره خود اعلام داشت که :

" هیچ نیروی نظامی خشن ، هیچ سیاست پرازنکر و حمله امپریالیستی قسا در نیست اراده ناشکستن جمهوری سوسیالیستی د مکزیک ویتنام ، ملل دوستدار آزادی ویت نام جنوبی ، لائوس و کامبوج را خرد کند . نه امپریالیست ها و نه مرتجعین ، نه اکنون و نه در آینده امپریالیسم بچنین امری توفیق نخواهد یافت " .

از روی اسناد محرمانه معروف به "مک نامارا" و آنچه در واقعیت در طول مدت ۱۷ سال پیوسته جای هیچگونه تردید باقی نمی ماند که امپریالیسم آمریکا و متحد پنش با شکست کامل در شبه جزیره هند و چین روبرو هستند. بهره ای که از این همه جنایات برده اند جز تنگ و رسوائی و افسوسهای ماهیت پلید خود و مواجه شدن با بحرانی شدید داخلی نمی باشد. مبارزه قهرمانانه مردم ویت نام که بقیمت فدائاری میلیونها نفر از فرزندان این کشور و نابودی شهرها و دهات و مزارع و جنگل های این منطقه سرسبز و افسانه ای چربان یافته پیروزی جنبش نجات بخش ملی مردم هند و چین و تمام بشریت مترقی برسیاست تجاوز و جنگ افروزی امپریالیسم بقیاس جهانی است. این پیروزی امید میلیونها نفس در پیکر از مردم جهان را که در نبرد با امپریالیسم هستند تقویت میکند و تا شیر خود را بنفع آنها و بشر ر امپریالیسم برجای میگذارد.



پیرامون مناسبات ایران و چین

مسئله برسمیت شناختن جمهوری توده ای چین از طرف دولت ایران و استقرار مناسبات دیپلماتیک بین دو دولت ، که مدتی است از طرف محافل دولتی ایران مطرح شده ، سفر اشرف پهلوی ، فاطمه پهلوی و لیلی هویدا به چین ، که بنا بدعوت رسمی دولت جمهوری توده ای چین انجام گرفت و هدفی جز هموار کردن راه برای حل قطعی و نهائی این مسئله نداشت ، اظهارات محافل رسمی چین و قبل از همه چوئن لای نخست وزیر جمهوری توده ای چین در باره مناسبات ایران و چین در محافل اجتماعی ایران ، اعم از محافل حاکمه و محافل اپوزیسیون ، انعکاس وسیع و در عین حال گوناگون و متضادی یافت. علت این توجه خاص و مواضع گوناگون را بجز باید در نوع برخوردی جستجو کرد که تاکنون محافل حاکمه ایران ، محافل اپوزیسیون در ایران و محافل حاکمه جمهوری توده ای چین نسبت به این مسئله داشته اند. ما نیز بنوع خود میکوشیم جوانب مختلف این مسئله را باختصار بررسی کنیم.

موضع اصولی حزب توده ایران

از همان آغاز تأسیس جمهوری توده ای چین ، یعنی بیش از بیست سال پیش ، حزب توده ایران بعنوان نخستین و تنها سازمان سیاسی در ایران خواهان برسمیت شناختن جمهوری توده ای چین از طرف دولت ایران ، استقرار مناسبات همه جانبه بین این دو دولت و پذیرش جمهوری توده ای چین به سازمان ملل متحد بود. موضع حزب توده ایران در این مسئله بر پایه اصلی استوار بود که همچنان راهنمای وی در سیاست خارجی است : اصل لنینی همزیستی مسالمت آمیز بیندولتها بانظام های گوناگون سیاسی واجتماعی ، اصلی که هدفش حفظ صلح و استقرار مناسبات همه جانبه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی بین دولتها بر اساس احترام به استقلال و حاکمیت ، رعایت تساوی حقوق و منافع متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر است. طی بیست سال گذشته هم در سیاست دولت ایران و هم در سیاست جمهوری توده ای چین تغییرات جدی و کیفی فراوانی روی داده است. طبیعی است که در نتیجه این تغییرات در برخورد حزب توده ایران به دولت ایران و محافل حاکمه جمهوری توده ای چین نیز تغییرات جدی و کیفی رخ داده است. سیاست حزب توده ایران در باره حکومت دکتراهدق و حکومت کنونی ایران و سیاست حزب توده ایران در باره حزب کمونیست چین ، که به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار بود و در راه تحکیم ساختمان سوسیالیسم گام بر میداشت و گروه مائوتسه دن که از لنینیسم برده و انترناسیونالیسم پرولتری پشت پا زده است ، یکی نیست و نمیتواند باشد. با اینهمه حزب

تود ه ایران حتی يك لحظه هم اصل همزمنستی مسالمت آمیز را در رابطه بین ایران و چین تابع این تغییرات و اختلافات نکرده ، همواره خواستار برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین از طرف دولت ایسران ، استقرار مناسبات همه جانبه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور و پذیرش جمهوری تود ه ای چین به سازمان ملل متحد بود و بهمین جهت اکنون نیز تمایل دو دولت را به تحقق این خواست امر مهتمی تلقی کرده است . حزب تود ه ایران با دفاع استوار و بیگیر از این سیاست و پشتیبانی از تحقق آن بار دیگر اصولیت خود را بثبوت رسانده است .

پیروزی سیاست لنینی همزمنستی مسالمت آمیز

تردیدی نیست که دولت ایران و دولت جمهوری تود ه ای چین با انگیزه های گوناگون ، پس از بیست سال ، بصرافت استقرار روابط دیپلماتیک بایکدیگر افتاده اند و هرکدام هدف خاصی را دنبال میکنند . ولی صرف نظر از ماهیت این انگیزه ها و هدف ها ، استقرار روابط دیپلماتیک بین دو کشور بطور عینی مثبت است و دلیل جدید بیست برصحت سیاست لنینی همزمنستی مسالمت آمیز و موفقیت روز افزون آن در صحنه جهانی ، چرا ؟

بیش از بیست سال محافل حاکمه ایران بنا بر ماهیت ارتجاعی و ضد کمونیستی خود و به پیروی از سیاست جنگ سرد امپریالیستها بسرکردگی امپریالیستهای امریکائی بر ضد کشورهای سوسیالیستی ، از برسمیت شناختن حق حاکمیت یک ملت ۸۰۰ میلیونی خودداری کردند و بجای آن جزیره تایوان جهان کاپشک را نمایندند . چین دانستند . بیش از بیست سال همین محافل حاکمه - که اینک استقرار روابط دیپلماتیک با جمهوری تود ه ای چین را نشانه ای از " سیاست مستقل ملی " خود وانمود میسازند - نیرو های مترقی ایران و قبل از همه حزب تود ه ایران را از جمله بخاطر مبارزه در راه برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین و استقرار مناسبات دوستانه با این کشور ، متهم ساختند و تحت فشار قرار دادند . و اکنون همین محافل حاکمه ناچار شده اند - البته پس از بیست سال تاخیر - همان را بگویند و عمل کنند که حزب تود ه ایران میگفت و عمل میکرد . آیا این " ناچاری " ، باهرا انگیزه و هدئی که باشد ، شکست سیاست ارتجاعی و ضد کمونیستی محافل حاکمه ایران و پیروزی سیاست لنینی همزمنستی مسالمت آمیز ، پیروزی هوا - داران این سیاست و قبل از همه حزب تود ه ایران نیست ؟ آیا این بدان معنی نیست که هرکس میخواهد واقعا سیاست مستقل ، ملی و دمکراتیک در پیش گیرد باید بموقع به تدای حزب طبقه کارگر ، که پیشاهنگ جامعه است ، گوش فرادهد و سیاست و رهنمود های وی را عملی سازد ؟ آیا شکست سیاست ارتجاعی و ضد کمونیستی محافل حاکمه ایران و پیروزی سیاست لنینی همزمنستی مسالمت آمیز بدینمعنی نیست که متهم ساختن و تحت فشار قرار دادن نیروهای مترقی ایران و از جمله حزب تود ه ایران هیچگونه توجهی قانونی ، سیاسی و عقلانی ندارد ؟

از زمانی که گروه مائوتسه درون برحزب کمونیست چین تسلط کامل یافت و مشی مصوبه کنکره هشتم حزب کمونیست چین ، از جمله اصل لنینی همزمنستی مسالمت آمیز را در سیاست خارجی ، نقش کرد و زیرا کذاشت ، احزاب مارکسیست - لنینیست و دولتهای سوسیالیستی و بیش از همه حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد شوروی مورد حملات خصمانه و کینه توزانه این گروه قرار گرفتند . آنها از طرف گروه مائو تسه درون بویژه متهم بودند که با پیروی از اصل لنینی همزمنستی مسالمت آمیز در سیاست خارجی از در " سازش با امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی " درآمده اند . و اکنون همین گروه مائوتسه درون که با آغاز دیپلماتی پینگ پونگ " میکوشد از انفراد بیرون آید و دوباره بصحنه سیاست جهانی بازگردد ، نه فقط با " دولت ارتجاعی ایران " وارد مناسبات دوستانه میشود ، نه فقط با دولت امپریالیستی مانند کانادا و ایتالیا (و قبل

از آن با انگلستان و فرانسه) روابط دیپلماتیک برقرار میکند ، بلکه مبتکر دعوت ریحارد نیکسون رئیس-جمهوری ایالات متحده امریکا ، نمایندند " ژاندارم بین المللی " به پکن میشود و همه اینها هم براساس " اصل همزمنستی مسالمت آمیز " که جمهوری تود ه ای چین یکی از پایه گذاران آن بود ، توجیه میگردد . آیا این تصدیق و تأیید سیاست همزمنستی مسالمت آمیز در تئوری و در عمل ، باهرا انگیزه و هدئی که باشد ، شکست آن سیاست چپ روانه ، سکتاریستی و ماجراجویانه ای نیست که گروه مائوتسه درون میکوشید به جنبش جهانی کمونیستی و به دولتهای سوسیالیستی تحمیل کند ؟ آیا این بدینمعنی نیست که تنهاسا مشی اصولی و صحیح در مبارزه بر ضد امپریالیسم و بخاطر صلح ، دمکراسی و سوسیالیسم مشی مصوبه توسط احزاب مارکسیست - لنینیست است ؟ آیا شکست سیاست گروه مائوتسه درون و پیروزی سیاست لنینی همزمنستی مسالمت آمیز بدینمعنی نیست که آنهمه اتهام " روزیونیسم " و " اپورتونیسم " و " سازشکاری " علیه احزاب مارکسیست - لنینیست ، دولتهای سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی هیچگونه توجیه علمی و انقلابی نداشته و فقط پوششی برای سیاست هرزمنیستی و شوینیسم عظمت طلبانه گروه مائو تسه درون بوده و هست ؟

همانطور که گفتیم " چرخشی " که در مناسبات جمهوری تود ه ای چین با کشورهای سرمایه داری - و از جمله ایران - و در مناسبات کشورهای سرمایه داری با جمهوری تود ه ای چین پیدا شده ، صرف نظر از انگیزه ها و هدفهای آنان ، پدید آمده است ، شکست سیاست ارتجاعی ، ضد کمونیستی و جنگ سرد محافل حاکمه کشورهای سرمایه داریست از یکطرف و سیاست چپ روانه ، سکتاریست - و ماجراجویانه گروه مائوتسه درون از طرف دیگر .

با اینهمه بررسی این انگیزه ها و هدفها نیز لازم است ، زیرا در سیاست نیز - مانند هر پدید آمدنی - باید نخست واقعیت را آنطور که هست دید و سپس براساس این واقعیت سیاست اصولی ، صحیح و انقلابی را تنظیم کرد . بهمین جهت ما هم انگیزه ها و هدفهای این " چرخش " را ، بویژه در آنچه که مربوط به مناسبات ایران و چین است ، باختصار مورد بررسی قرار میدهم .

چراغ سبز پس از بیست سال تاخیر

هنگامیکه در آغاز جنگ سرد امپریالیستها بر ضد کشورهای سوسیالیستی ، امپریالیسم امریکا چین ۷۰۰ میلیونی را هم " از دست داد " ، بجای آنکه به شکست خود اعتراف کند و بواقعیت تن در دهد ، این شکست را وسیله تشدید جنگ سرد ، از جمله بر ضد جمهوری تود ه ای چین قرار داد . امپریالیسم امریکا تمام نیروی خود را بکار برد تا جمهوری تود ه ای چین را منقرض کند تا از این راه یا انقلاب چین را با شکست مواجه سازد و یا حیظه نفوذ دولت جمهوری تود ه ای چین را بخود چین محدود کند . برسمیت شناختن تایوان چنانکاپشک بعنوان نمایندند چین ، جلوگیری از ورود جمهوری تود ه ای چین به سازمان ملل متحد و اشغال مقام خود بعنوان یک دولت بزرگ در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، محاصره اقتصادی چین ، اعمال فشار برای جلوگیری از برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین توسط سایر دولتها و نظایر آن همه برای نیل به این هدف بودند . باید گفت که سیاست چپ روانه و سکتاریستی دولت جمهوری تود ه ای چین بویژه در سالهای پس از تسلط کامل گروه مائوتسه درون و " انقلاب کبیر قره تگی " به این سیاست امریکا ، به این افراد کتک میکرد . ولی ببرکت قدرت و نفوذ روز افزون اردوگاه سوسیالیستی ، نهضت بین المللی کارگری و جنبش آزاد بخش ملی که متحد امپریالیسم را زیر ضربه گرفته اند ، سیاست منفرد کردن جمهوری تود ه ای چین نیز بتدریج از درون تهی میشد . نه فقط کشورهای سوسیالیستی و سپس بسیاری از کشورهای نواستقلال جمهوری تود ه ای چین را برسمیت شناختند و به استقرار مناسبات

همه جانبه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با آن برداختند و بدینسان از همان آغاز مانع تحقق کامل این افراد شدند، بلکه تحت فشار واقعیت برخی از متحدین و دوستان امریکانیز در این راه گام گذاشتند. از میان کشورهای امریکالیستی انگلستان در همان آغاز، فرانسه در سال ۱۹۶۴ و کانادا و ایتالیا در دو سال اخیر جمهوری تود ه ای چین را برسمیت شناخته اند. بسیاری از متحدین و دوستان امریکا در برابر همبستگی و یا تحت فشاری تاکنون از برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین خودداری کرده اند، ولی به استقرار مناسبات بازرگانی و اقتصادی با جمهوری تود ه ای چین پرداخته اند، از این جمله اند: بویژه ژاپن و آلمان غربی. محافل نیرومندی در خود امریکا که می بینند برخی از "دوستان" امریکا با حرارت تمام به گسترش مناسبات بازرگانی و اقتصادی با جمهوری تود ه ای چین مشغولند و آنها بدست منویست از این بازار عظیم محرومند، از این وضع ناراضی اند و بدولت امریکا برای رفع این منویست که کلید آن برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین است فشار می آورند. در سازمان ملل متحد اکثریت هوادار پذیرش جمهوری تود ه ای چین است و دولت امریکا فقط با سلاح "مسئله مهم" که به اکثریت دو سوم نیاز دارد، توانسته است تاکنون از ورود جمهوری تود ه ای چین به سازمان ملل متحد جلوگیری کند. در یک کلمه این سیاست امریکالیسم امریکا در منفرد کردن جمهوری تود ه ای چین است که با شکست مواجه شده و به انفراد کشیده است. خروج از این بن بست و انفراد جز با برسمیت شناختن جمهوری تود ه ای چین و موافقت با پذیرش آن به سازمان ملل متحد ممکن نیست.

از جانب دیگر از زمان بروز اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی محافل امریکالیستی امید تازه ای به ایجاد اختلال در جبهه متحد ضد امریکالیستی یافتند. آنها بویژه به اختلاف بین اتحاد شوروی و چین امید بستند و در استراتژی جهانی خود تشدید این اختلاف و سوء استفاده از آنرا هدف خود قرار دادند. اتفاقاً همین ریچارد نیکسون رئیس جمهوری امریکا، که اکنون مدعی است بهبود روابط امریکا و چین بزبان هیچ دولتی انجام نمیگردد، از نخستین کسانی است که اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی، بویژه بین اتحاد شوروی و چین را "فرصت طلایی" نامید که از آن میبایست برضد اتحاد شوروی و چین و بسود امریکا استفاده کرد. محافل حاکمه امریکا میکوشند شکست ناشی از سیاست منفرد کردن جمهوری تود ه ای چین را اینک با نزدیکی به چین و سوء استفاده از اختلاف بین اتحاد شوروی و چین جبران کنند.

شایان ذکر است که "چرخش" در سیاست امریکا، آنطور که در ظاهر بنظر میرسد، بهیچوجه ناگهانی نیست. از همان زمان بروز اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی، محافل حاکمه امریکا در جهت بهبود تدبیر مناسبات خود با چین میکوشیدند و زمینه را برای این "چرخش" فراهم میکردند. بویژه نیکسون که با بحران جنگ ویتنام در خارج و بحران اجتماعی در داخل امریکا مواجه بود از همان آغاز سیاست جمهوری خودجودی تر به این مسئله پرداخت و "میانجی" ها و "کانال" های لازم را برای تدارک این "چرخش" بحرکت درآورد. در همین زمینه امریکا "چراغ سبز" را برای متحدین و دوستان خود نیز روشن کرد. بی علت نیست که دولت ایران نیز پس از بیست سال تاخیر ناگهان بفرستادن مناسبات با پهلوی با جمهوری تود ه ای چین افتاده است.

ولی خطاست، اگر تصور شود که دولت ایران فقط منتظر "دستور" بوده است تا سیاست خود را در مورد جمهوری تود ه ای چین تغییر دهد. تردیدی نیست که هم سیاست ارتجاعی و ضد کمونیستی محافل حاکمه ایران و هم پیروی آنها از سیاست عمومی امریکالیسم امریکا در مورد چین تاکنون مانع از آن بوده است که مناسبات دیپلماتیک با جمهوری تود ه ای چین برقرار گردد. اگر غیر از این بود بیست سال در امری که هم با منافع صلح جهانی و هم با مصالح مردم ایران تطبیق میکند، تاخیر نمیشد. با اینهمه دولت ایران انگیزه های خاص خود را دارد و هدفهای خاص خود را دنبال میکند. محافل حاکمه ایران هم می بینند که سیاست منفرد کردن جمهوری تود ه ای چین با شکست روبرو شده و چسبیدن به این راه به شکست فقط به

انفراد خود آنها در صحنه جهانی و در بین مردم ایران منجر خواهد شد. اگر غیر از این بود سالها پیش همین اشرف پهلوی در آند و نزی مخفیانه با جوشن لای ملاقات نمیکرد. محافل حاکمه ایران هم مجبورند برای استقرار و بسط مناسبات بازرگانی و اقتصادی ایران با کشورهای سوسیالیستی و از جمله با جمهوری تود ه ای چین بکوشند تا بتوانند از شرایط بسیار مناسبی که این کشورها عرضه میدارند برای پیشرفت اقتصادی کشور استفاده کنند. اگر غیر از این بود اصلاً به بهبود مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول اتحاد شوروی دست نمیزدند. محافل حاکمه ایران هم میکوشند با وارد کردن چین به صحنه سیاست ایران بخیال خود از اختلاف بین اتحاد شوروی و چین برفع خود استفاده کنند. محافل حاکمه ایران فکر میکنند با جلب دوستی چین زیر پای گروههای مائوئیست ایرانی را خالی خواهند کرد. و با لاشر محافل حاکمه ایران میکوشند از نظر تبلیغاتی با این عمل نمونه ای از "سیاست مستقل ملی" را عرضه بدارند. در همین حال نباید فراموش کرد که هم محافل حاکمه امریکا و هم محافل حاکمه ایران حتی در این سیاست هم ناپیکرند. هنوز با تایوان چنانکه پیشک رابطه سیاسی برقرار است. هنوز هم صحبت بر سر قبول "دو نمایندگی" در سازمان ملل متحد است. هنوز جنگ در ویتنام و سراسر هند و چین ادامه دارد و سخنی هم از خروج قطعی، فوری و بدون قید و شرط نیروهای امریکائی از هند و چین مطرح نیست. هنوز هم خبری از برسمیت شناختن دولت‌های مستقل سوسیالیستی مانند جمهوری دیمکراتیک آلمان، جمهوری دیمکراتیک ویتنام، جمهوری کوبا، جمهوری دیمکراتیک تود مای کر در برین نیست. نتیجتاً بنظر همین ارزیابی مثبتی نیست که در نتیجه واقعیت سرسخت جهان ما به امریکالیسم امریکا و همه کشورهای سرمایه داری، از جمله ایران، تحصیل شده، نمیتوان انگیزه ها و هدفها را نادیده گرفت، نمیتوان از عوامل منفی چشم پوشید، نمیتوان هشیار نبود. این هشجاری مطلقاً هم در صحنه جهانی و هم در صحنه ایران برای خنثی کردن نیت و اعمال سوء محافل ارتجاعی، برای پایان دادن به سیاست تبعیض، برای خاتمه دادن به سیاست دو پهلوی و ناپیکر این محافل مبارزه کنیم. بسخن دیگر مبارزه کنیم تا سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز بطور قطع پیروز گردد.

دیپلماسی پینگ پنگ

از زمانیکه رهبری حزب کمونیست چین از لنینیسم برید و به انترناسیونالیسم پرلتری پشت پا زد و بویژه پس از آنکه گروه مائوتسه دون تسلط کامل خود را بر حزب کمونیست چین برقرار ساخت، احزاب مارکسیست - لنینیست، دولت‌های سوسیالیستی و پیش از همه اتحاد شوروی بخصوص بدلیل اینکه با قاطعیت و پیکری در پیشبرد سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز میکوشیدند مورد حملات خصمانه و کینه توزانه گروه مائوتسه دون قرار گرفتند. گروه مائوتسه دون هر حرف و هر عملی را در اجرای این سیاست بعنوان "سازش با امریکالیسم امریکا" تخطئه کرد و کوبید. بویژه در جریان "انقلاب کبیر فرهنگی" که جمهوری تود ه ای چین پیش از پیش در لاک خود فرورفت و پیش ازین در صحنه جهانی منفرد شده، این حملات به اوج خود رسید. اینک که بنظر میرسد "مبارزه بر سر قدرت" در چین پایان رسیده، دولت چین با آغاز "دیپلماسی پینگ پنگ" میکوشد از انفراد بیرون آید و دوباره بصحنه سیاست جهانی بازگردد. خروج از انفراد و بازگشت بصحنه سیاست جهانی هم جز با پیروی از سیاست همزیستی مسالمت آمیز ممکن نیست. بهمین جهت است که در محافل رسمی چین دوباره از همزیستی مسالمت آمیز، که زمانی بیجان آن کفر بود چه رسد به عمل آن، سخن میرود و بر همین اساس نزدیکی با امریکا و دعوت نیکسون نمایندنده زاندر بین المللی" توجیه میگردد. "پذیرائی گرم" از اشرف پهلوی، خواهر و لاکبراعلیحضرت شاهنشاه ایران" از طرف جوشن لای نخست وزیر جمهوری تود ه ای چین که جای خود دارد، "دیپلماسی

پتنگ پتنگ در يك كلمه بد پنهانی است که آن سیاست چپ روانه و سکتاریستی و ماجراجویانه ای کنگره ماوتسه دین میکوشید به جنبش جهانی کمونیستی و دولت سوسیالیستی تحویل کند باشکست قطعی رو برو شده و آنهمه ناسزا و دشنام که براین پایه نثار مجریان صادق سیاست لنینی همزیمتی مسالمت آمیز گردید مغرضانه بوده است.

نتیجه منطقی طرد سیاست چپ روانه و سکتاریستی و ماجراجویانه و بازگشت به سیاست لنینی همزیمتی مسالمت آمیز قبل از هر چیز قطع حملات خصمانه و کینه توزانه به احزاب مارکسیست لنینیست دولتهای سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی، استقرار مناسبات دوستانه با آنها، پیروی از انترنا - سیونالیسم پر لتری و شرکت در جبهه متحد ضد امپریالیستی است. زیرا فقط در اینصورت است که میتوان سیاست لنینی همزیمتی مسالمت آمیز را با موفقیت از پیش برد و نهایت و اعمال سو محافل امپریالیستی و ارتجاعی را خنثی کرد. اگر جمهوری توده ای چین بخواهد در عین حفظ روش خصمانه خود نسبت به احزاب مارکسیست - لنینیست، دولتهای سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی، به امریکا و سایر دول امپریالیستی و ارتجاعی نزدیک شود، این همان سازش غیر اصولی است که انجام میگردد. در اینجا است که نزدیک و نگرانی در ریت واقعی چین بوجود می آید. آنوقت است که بنظر میرسد هدف قدیمی با تکتیک جدید دنبال میشود.

شایان ذکر است که "چرخش" در سیاست جمهوری توده ای چین هم، آنطور که در ظاهر نظر میرسد، به هیچوجه ناگهانی نیست؛ رهبران چینی علیرغم آنهمه تفرقه که در حرف از "همزیمتی مسالمت - آمیز" نشان میدادند، با وجود آنهمه ناسزا و اتهام که سیل آسا بسوی مجریان صادق سیاست لنینی همزیمتی مسالمت آمیز روانه میساختند، در آنجا که منافع همزیمتی و شونیسیم عظمت طلبانه آنها اقتضای میکرد، نه فقط پیرو پیگیر "همزیمتی مسالمت آمیز" بودند، بلکه برای ارضا این منافع واقعا هم تاحد سازش غیر اصولی پیش میرفتند. در زمانی که چین مبادلات بازرگانی خود را با کشورهای سوسیالیستی به حد اقل ممکن رسانده بود، این مبادلات را با کشورهای امپریالیستی مانند ژاپن، آلمان غربی، انگلستان، فرانسه، کانادا و غیره گسترش میداد. رهبران چینی تمامی خود را با محافل حاکمه امریکا لحظه هم قطع نکردند و از زبان شخص ماوتسه دین اطمینان دادند که تا زمانی که مرزهای چین مستقیما مورد تجاوز قرار نگیرد، کاری پیکار امریکا نخواهند داشت، و به این وسیله تاحد زیادی خیال امریکا را در دستنام آسود ساختند. آنها به پاکستان عضو سنتو و سبتو و یاد پکتوری نظامی هم کمک اقتصادی و هم کمک نظامی میکردند، ولی اتحاد شوروی را با خاطر کمک به هند وستان به طرف و یاد مکراسی برزواشی مورد حمله قرار میدادند و از این نمونه ها کم نیست.

ولی جالب تر از همه برای ما نمونه ایران است. محافل رسمی چین در تمام دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد حتی کلمه ای هم علیه رژیم کنونی ایران نگفته اند و ننوشته اند و بطریق اولی گامی هم علیه رژیم کنونی ایران برنداشته اند. برعکس آنها در تمام این مدت - چنانکه اکنون خود اعتراف میکنند و ما بموقع فاش کردیم - مخفیانه میکوشیدند نظرموافق دولت ایران را برای استقرار مناسبات دوستانه بین دو کشور جلب کنند. حتی وقتی نمایندنده کارگران ایران در اجلاس هیئت شورای عمومی قدر سابقین سند پکائی جهانی در بلخارستان قطعنامه ای را در دفاع از زندانیان سیاسی ایران (بهنگام جنبش دفاع از خرابی و حکمت جو و گروه ۱۴ نفری) با امضا نمایندگان کنگره میرسانید فقط دینما پند از امضا این قطعنامه خودداری کردند؛ چین و آلبانی و حالا هم اشرف پهلوی "خواهرها لاگهر اعلا حضرت شاهنشاه ایران" از طرف پشاهندگان پکن "گل باران" میشود و چون لای نخست وزیر جمهوری توده ای چین از "مبارزه ضد امپریالیستی دولت ایران" در مسئله نفت سخن میگوید

مادر بهار سال ۱۳۴۵ هنگامیکه ملاقات مخفیانه اشرف پهلوی را با جوشن لای در سفارت

پاکستان در اندونزی (در مراسم دهمین سال کنفرانس باند ونگ) فاش میکردیم، نوشتیم:

"... اشتباه نشود، ماه به چه با سیاست چین تا آنجا که در چارچوب همزیمتی مسالمت آمیز است و مادریش اصول آنرا توضیح دادیم، مخالف نیستیم، برعکس، خوشحال میشویم اگر این سیاست بشکل منطقی و عاقلانه و بطور همه جانبه و پیگیر در همه موارد دنبال شود. تعجب و تاسف و انتقاد ما اینست که چرا کاری را که خود میکنند بد پکران روانه اند، چرا حرف و عمل آنها با هم تناقض دارد، چرا به اتهام زنی بی پایه پرداخته اند، چرا میخواهند خودشان در عمل عاقل و محتاط و دیگران سفیه و ماجراجو باشند؟ مشاهده این روش نادرست، انسان منصف، عاقل و واقع بین را فقط به این نتیجه میرساند که "چپ رو" های حرفهای خود اعتقاد ندارند و در اعمال خود صادق نیستند." (۱)

این حرف را ما پنج سال پیش می گفتیم، حالا هم تکرار میکنیم، چون صحت آن بیش از پیش بشو و ت رسیده است.

بر اساس این سابقه، این مشی دوگانه، این برخورد مغرضانه رهبران چینی است که مادر چین از ناپی مشیت از سیاستی که واقعیت سرسخت جهان مایه جمهوری توده ای چین هم تحمیل کرده است، نمیتوانیم هشیار نباشیم و هشدارند. بنظر ما فقط با حفظ و تحکیم وحدت جنبش جهانی کمونیستی و در مرکز آن اردوگاه سوسیالیستی، با پیروی از انترنا سیونالیسم پر لتری بویژه دوستی با اتحاد شوروی، بسه کوشش صادقانه برای ایجاد جبهه متحد همه نیروهای ضد امپریالیستی است که میتوان به دوگانگی، بسا برخورد ها و قضاوت های مغرضانه، به تفرقه افکنی در جبهه نیروهای ضد امپریالیستی بطور عام و جنبش جهانی کمونیستی و اردوگاه سوسیالیستی بطور خاص پایان داد و امکان سو استفاده را از محافل امپریالیستی و ارتجاعی سلب کرد و توطئه ها و تحریکات آنان را خنثی نمود. مبارزه در این راه از مبارزه بزرگ پیروز ساختن سیاست لنینی همزیمتی مسالمت آمیز جدا نیست.

واکنش افکار عمومی جهان

در باره انگیزه ها و هدف های محافل حاکمه امریکا از نزدیکی با چین مطبوعات جهان نکات جالبی مینویسند. قبل از همه جرائد ارتجاعی امریکا سفرنیکسون را به چین بعنوان يك مانور سیاسی که در خدمت آنتی کمونیسم است ارزیابی میکنند. از جمله نیویورک دیلی نیوز مینویسد:

"ما امید داریم که او (پرژیدنت نیکسون) سیاست حیل گرانه و ماکیاولیستی را دنبال کند که هدف در آن برانگیختن چین سرخ بر ضد روسیه سرخ است."

روزنامه الجمهوریه چاپ قاهره متذکر میشود که:

"در پس سفرنیکسون به چین تلاقی دیپلما سی امریکا پنهان است که هدفش تفرقه در جنبش ضد امپریالیستی و ایجاد شکاف بین جمهوری توده ای چین و اتحاد شوروی است."

(۱) رجوع شود به مقاله "افسانه همکاری شوروی و امریکا برای تسلط بر جهان" در مجله دنیا، سال ۷، شماره ۱

روزنامه "نهبان دان" ارگان حزب زحمتکشان ویتنام در ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۱ نیز در افشا سیاست نیکسون که میخواهد با نزدیکی به چین خود را از بن بست ویتنام نجات دهد ، مینویسد:

"دارد سته نیکسون علیرغم مکر و حمله ها و گشت و گذارها به اینجا و آنجا برای آنکه مفری بیابد ، نخواهد توانست از شکست خود راجعات بخشد . وقتی تمام تقلا ها پیش به او کمک نمیکند که وضع را عوض کند سفرها و جهانگردیهای عیبت است . حرف قاطع پاکسانست که دارد سته نیکسون را میتوانند درهم بشکنند ."

و بالاخره نظریه نامه پراود ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی در این باره که حاکی از یک موضع گیری اصولی و واقع بینانه است بویژه جالب دقت است . پراودا در شماره ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۱ خود مینویسد :

"در اتحاد شوروی تماسهای بین چین و امریکا بهیچوجه جنبه اخبارهیجان انگیز ندارد . مردم شوروی در این باره بر اساس تحلیل مارکسیستی - لنینیستی اوضاع بین المللی و گرایشهای عده آن ، که درکنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفته ، قضاوت میکنند . درکنگره سیاست اتحاد شوروی در برابر جمهوری توده ای چین و ایالات متحده امریکا بروشنی تعیین شده و جریان حوادث صحت این سیاست را ثابت کرده است ."

حزب ما و دولت ما هوادار عادی کردن روابط بین اتحاد شوروی و جمهوری توده ای چین ، هوادار تجدید مناسبات دوستانه بین خلفهای شوروی و چین هستند ، که با مصالح واقعی دو کشور و سوسیالیسم جهانی و همچنین تشدید مبارزه با امپریالیسم ، تطبیق میکند . درهما بحال ما علیه مشی ضد لنینی رهبری چین و فعالیت اشعابگرانه آن بمنظور لطمه زدن به جنبه ضد امپریالیستی ، اردوگاه سوسیالیستی و جنبش جهانی کارگری و کمونیستی ، با پیگیری مبارزه میکنیم و شونیم عظمت طلبانه پکن و جعلیات افترا آمیز تبلیغات چینی را علیه حزب و دولت ما طرد میکنیم طبیعی است که تکامل حوادث نیات واقعی پکن و واشنگتن را روشن تر خواهد کرد . حزب ما و دولت ما تمام عواقب ممکن تماسهای بین چین و امریکارا در نظر خواهند گرفت . روشن است که امید به اینکه میتوان از تماس بین چین و امریکا برای اعمال فشار به اتحاد شوروی و جامعه دولتهای سوسیالیستی استفاده کرد نشانه از دست دادن احساس واقع بینی است . ما بر این عقیده ایم که تصمیمات سیاسی دولتهای درجهت بخریج کردن اوضاع بین المللی ، بلکه درجهت تخفیف آن باید گرفته شود . بدون تردید منافع دراز مدت خلفهای جمهوری توده ای چین و ایالات متحده امریکا و همچنین منافع همه خلفهای جهان تصمیماتی را میطلبد که به تحکیم صلح و امنیت کمک کند ، نه اینکه مانور سیاسی بر ضد دولتهای دیگر باشد ، زیرا چنین مانور هائی ، چنانکه تجربهات تاریخی نشان میدهد ، در تحلیل نهائی بر ضد متکسران آن بر خواهد گشت . اتحاد شوروی مانند همیشه آماده است که برای تحکیم صلح جهانی و بخاطر استقلال ، آزادی ، ترقی و شکستگی همه خلفها با تمام دولتهای از جمله جمهوری توده ای چین و ایالات متحده امریکا ، فعالانه همکاری کند ."

سراسیمگی و روشکستگی قطعی چپ روها

سفر اشرف پهلوی ، قاطعه پهلوی و لیلی هویدا به چین ، "پدیرائی گرم" چوئن لای نخست وزیر جمهوری توده ای چین از آنان ، نطقهای متبادله در باره "دوستی ایران و چین" ، پشتمانی چین از "مبارزه ضد امپریالیستی دولت ایران" ، تمایل به استقرار مناسبات دوستانه بین دو کشور چپ روهای ایرانی را بطور عام و ماثوئیت های ایرانی را بطور خاص شوکه کرد و سراسیمه ساخت . این طبعی هم هست . کسانی که حتی استقرار مناسبات ساده د پیلما تیک را با دولت ایران "خیانت" میدانند و همینستی مسالمت آمیز را "کفر" میشمارند ، کسانی که به پرستش "اندیشه ماثوئسه دون" پرداختند و حتی دوگانگی و تضاد در حرف و عمل گروه ماثوئسه دون را نادیده گرفتند و توجه کردند به این امید که لااقل چین با ایران رابطه ندارد و رابطه برقرار نمیکند ، کسانی که سالها کثیف ترین ناسزاها و اتهامات را تشریح حزب توده ایران و اتحاد شوروی کردند ، عکس انداختند ، طعنه زدند ، متلک گفتند ، عوام فریبی کردند فقط به این "جرم" که مادر مورد ایران هم - مانند همیشه - هوادار اجزای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز هستیم ، حق دارد شوکه شوند و دچار سراسیمگی گردند ، وقتی ناگهان دست اشرف پهلوی را در دست چوئن لای و دست قاطعه پهلوی را در دست ماثوئسه دون می بینند ! ولی وقتی سراسیمگی اولیه تخفیف یافت نوبت توجه رسید . بد نیست ببینیم حالاد پیکر چه میکنند !

گروهی "پیکرانه" بد قاع از "اندیشه ماثوئسه دون" پرداخت و برای توجه نزدیکی ایران و چین ناگهان بیاد "سیاست همزیستی مسالمت آمیز" افتاد که چین یکی از "پایه گذاران" آنست ! آنها بهیچوجه تضادی بین سیاست گذشته و سیاست کنونی چین ، بین ارزیابی خودشان در گذشته و حال نیافتند ! آنها هواداری خود را از نزدیکی چین و ایران اعلام داشتند و ضمانت ایجاد کردند که نه فقط به مبارزه خود بر ضد رژیم - البته با جنگ پارتیزانی - ادامه خواهند داد ، بلکه آنرا تشدید خواهند کرد ! باید گفت که "پیکری" این گروه در قاع از "اندیشه ماثوئسه دون" ، که در روشی و سالیسی از خصائص آنست ، اعجاب آور است !

گروهی دیگر "گرفتاری" بیشتری شدند ، چون خواستند مراتب "تعجب و تاسف" خود را از سفر اشرف پهلوی باد قاع از نزدیکی ایران و چین همراه کنند . کاری که البته ممکن نیست . ولی با سفسطه و مغلطه ، که شیوه همیشگی آنهاست ، ظاهرا همه کار ممکن است !

گروهی که تا همین دیروز "اندیشه ماثوئسه دون" را خدشه ناپذیر و مقدس میدانستند ، در مخالفت با سیاست همزیستی مسالمت آمیز "پیکری" نشان دادند و بدولت چین بمناسبت دعوت اشرف پهلوی اعتراض کردند ! خامی و نزدیکی بینی سیاسی این گروه حیرت انگیز است .

و بالاخره گروهی که هم میخواهد مارکسیست باشد هم نباشد ، هم میکوشید در قاع از چین بسا ماثوئیتها سابقه بگذارد و هم میخواست "استقلال" خود را حفظ کند ، ناگهان احساس راحتی و شادمانی کرد ، چون حالا میتوانند جوهر واقعی خود را نشان دهند و با "آزادی و استقلال" هم اقتصاد شوروی را مورد حمله قرار دهند . هم جمهوری توده ای چین را ! این تونیم سیاسی این گروه نیازی به اثبات ندارد .

فراموش نشود که در این میان ایران و آلبانی بی سروصدا با هم روابط دیپلماتیک برقرار کردند و محافل چپ رودر باره این عمل "دژ سوسیالیسم در اروپا" حتی سخنی هم نگفتند ، گویی چنین واقعه ای رخ نداده است !

و جالب آنست که همه این گروهها ، با همه این مانورهای سیاسی و با همه اختلافاتی که با هم دارند ، همچنان در یک چیز شریکند و آنهم خصومت با حزب توده ایران و اتحاد شوروی است ! و

مناسبات ایران و چین سرسوزنی هم از این خصوصیت نگاشته است.
ولی مجموعه این جریان فقط يك چیز را بثبوت میرساند : ورشکستگی کامل و قطعی چپ روها بطور اعم و مانوئیستها بطور اخص ! آخر مگر نه اینست که حزب توده ایران و اتحاد شوروی بطور عمده بدانجهت از طرف چپ روها مورد خصومت قرار گرفتند که هوادار اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز در مورد دولت ایران هستند ؟ آنوقت چگونه میتوان به این خصومت ادامه داد و در همانحال از بهبود مناسبات ایران و چین دفاع کرد ؟ چگونه میتوان یکی را "سیاست لنینی" نامید و دیگری را "روزیونیسم" ؟ آیا میشود چنین کسانی را - صرفنظر از عدم صداقت و غرض روزی شان - اصولاً در صحنه سیاست جدی گرفت ؟

و اما کسانیکه در مخالفت با سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز "پیگیری" نشان میدهند فقط ناتوانی خود را در ردرك مارکسیسم - لنینیسم، در فهم واقعیت سیاسی جهان ما بثبوت میرسانند . آنها دیگر بطور قطع پوسته "مارکسیستی" و "انقلابی" را بدرواند اخته و بصورت ناسیونالیست های خرده بجزوا - که همیشه بوده اند - قد علم کرده اند .

و سرانجام ادامه سیاست ضد توده ای و ضد شوروی از طرف گروههای رنگارنگ چپ رو حتی پس از نزدیکی ایران و چین و ایران و آلبانی آیا بدبمعنی نیست که اینها ، صرفنظر از نامی که بخود میدهند و ادعائی که میکنند ، صرفنظر از جمله بردازیهای انقلابی و مارکسیستی ، در واقع ضد کمونیست اند و باروش خود آب به آسیاب محافظ امپریالیستی و ارتجاعی میریزند ؟ و آیا کسانیکه بسا مارکسیسم - لنینیسم رادرك نکرده اند و پایه آن پشت بازده اند ، کسانیکه یا از رها و تمایلات خود را بجای واقعیت میگذارند و یا ناسیونالیسم خرده بورژوازی راجانشین انترناسیونالیسم پرلتری کرده اند ، سرنوشتی بهتر از این دارند و میتوانند داشته باشند ؟

تنها سیاست صحیح سیاست اصولی است

مسئله استقرار مناسبات سیاسی بین ایران و چین صحنه جالب و عبرت آموزی را در پسران بوجود آورده است . از یکطرف سیاست محافظ حاکمه مرجع در مورد چین باشکست مواجه شده و از طرف دیگر سیاست چپ روانه ، سکتاریستی و ماجراجویانه گروههای چپ رو - و در این میان تنها حزب توده ایران است که میتواند سر بلند و سرافراز باشد ، زیرا سیاست اوست که پیروز شده است . و این در حالی است که هم محافظ حاکمه مرجع و هم گروههای چپ رو حزب توده ایران را زیر آتش اصلی خود گرفته اند !

عین همین صحنه جالب و عبرت آموز را میتوان در سیاست جهانی مشاهده کرد . از یکسو سیاست محافظ امپریالیستی بسرکردگی امپریالیسم امریکادرمورد چین باشکست مواجه شده و از سوی دیگر سیاست چپ روانه ، سکتاریستی و ماجراجویانه گروه مانوئیست دین - و در این میان تنها احزاب مارکسیست - لنینیست ، دول سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی ، و همه نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی هستند که میتوانند سر بلند و سرافراز باشند ، زیرا سیاست آنهاست که پیروز شده است . در اینجا هم محافظ امپریالیستی و گروه مانوئیست دین ، درست همین نیروها را زیر آتش متمرکز خود گرفته اند !

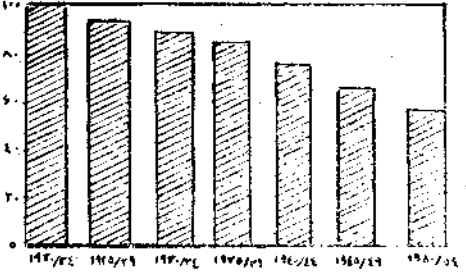
آیا این جریان تعجبی دارد ؟ آیا مجزه ای روی داده است ؟ بهیچوجه ! احزاب مارکسیست - لنینیست ، از جمله حزب توده ایران ، دول سوسیالیستی و در پشاپش آنها اتحاد شوروی ، فقط سیاست اصولی را در پیش گرفته اند ، یعنی به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پسر و لتری و فسادار بوده اند و کوشیده اند آنرا راهنمای

عمل انقلابی و سیاسی خود قرار دهند . اینکه سیاست آنها علیه دشواریهها و بفرنجی هها ، ناسزاهها و اتهام ها باموقفیت روبرو است فقط نتیجه منطقی اجرای این سیاست است ، زیرا تنها سیاست صحیح سیاست اصولی است . و این هم که آنها مورد خصومت دشمنان از "چپ" و راست اند تنها میتواند موجب افتخارشان باشد .

مرداد ماه ۱۳۵۰

۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۵۰	۱۹۴۰	۱۹۳۰	۱۹۲۰	
۳۱۲۶	۲۹۹۰	۲۵۱۷	۲۲۹۵	۲۰۷۰	۱۸۱۲	جمعیت جهان
۹۶۱	۸۵۴	۷۵۱	۷۳۰	۶۷۸	۶۰۶	جمعیت کشورهای پیش افتاده
۴۶۰	۴۲۵	۳۹۲	۳۸۰	۳۵۵	۳۲۷	اروپا
۲۵۳	۲۱۴	۱۸۰	۱۹۵	۱۷۹	۱۵۵	شوروی
۲۳۰	۱۹۹	۱۶۶	۱۴۴	۱۳۴	۱۱۶	آمریکای شمالی
۱۸۴	۱۵۷	۱۲۷	۱۱۱	۱۰	۸۵	اقیانوسیه
۲۶۶۵	۲۳۶	۱۷۶۶	۱۵۶۵	۱۳۹۲	۱۲۵۶	جمعیت کشورهای در حال رشد
۹۴۱	۷۹۳	۶۸۴	۶۳۴	۵۹۱	۵۵۳	آسیای خاوری
۱۰۹۲	۸۵۸	۶۹۷	۶۱۰	۵۲۹	۴۷۰	آسیای جنوبی
۳۴۸	۲۷۳	۲۲۲	۱۹۱	۱۶۴	۱۴۳	آفریقا
۲۸۴	۲۱۲	۱۶۳	۱۳۰	۱۰۸	۹۰	آمریکای لاتین

بطوریکه از جدول فوق برمیآید طی ۵۰ سال گذشته من حیث المجموع جمعیت کشورهای کم رشد با سرعتی بیش از سرعت رشد جمعیت کشورهای پیش افتاده افزایش یافته است.
 معیناً چنانچه در قبتر شویم ملاحظه خواهیم کرد که سرعت رشد جمعیت در مناطق پیش افتاده طی سالهای ۲۰- ۱۹۲۰ کمی بیش از سرعت جمعیت در مناطق از لحاظ اقتصادی کم رشد بسوده است. سپس در سالهای ۵۰- ۱۹۳۰ سرعت رشد جمعیت در مناطق کم رشد هم بیشتر از این سرعت در مناطق پیش افتاده است. پس از سالهای ۱۹۵۰ است که رشد جمعیت در کشورهای کم رشد به ترتیب سریعتر از رشد جمعیت در کشورهای جلو افتاده میشود و بعد از امروزی خود بین ۲۵٪ میرسد. اینس اضافه رشد سالانه دو برابر سرعت رشد جمعیت در کشورهای جلو افتاده است.
 با ملاحظه این واقعیت این سوال مطرح میگردد که علت رشد سریع جمعیت در کشورهای کم رشد چیست. اغلب بدین سوال چنین پاسخ داده میشود که دستاورد های علم پزشکی باعث تقلیل مرگ و میر در کشورهای کم رشد گردیده است. این واقعیتی است که مرگ و میر در کشورهای کم رشد در حال تقلیل است. حتی طی سالهای ۱۹۵۰- ۱۹۲۰ که سرعت رشد جمعیت در کشورهای کم رشد با النسبه معتدل بود. است. تقلیل با النسبه سریع مرگ و میر قابل ملاحظه است.
 نمودار زیر تقلیل مرگ و میر در ۱۸ کشور کم رشد (باربادوس - کستاریکا - سیلان - قبرس - سالوادور - جزایر فیلیپین - زامبیا - مالزی - مکزیک - پاناما - فیلیپین - پورتوریکو - سورینام - تایوان - تایلند - ترینیداد - تاباگو - مصر) طی سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۴ نشان میدهد.



سخنی چند در باره مسئله جمعیت در کشورهای کم رشد

۱- بین بست کشورهای در حال رشد

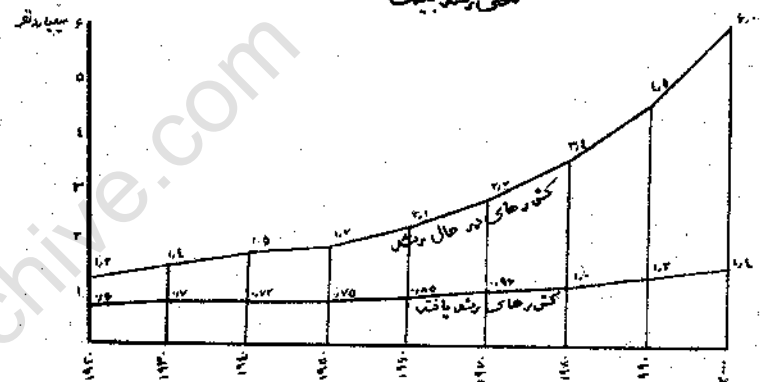
از آغاز سده بیستم نفوس جهان با سرعتی شگفت انگیز رو با افزایش نهاد. هر روز در جهان بطور متوسط ۲۷۰۰۰۰۰ کودک متولد میگردد و در مقابل در حدود ۱۴۰۰۰۰۰ تن هر روز در جهسان میمیرند. این سخن بدان معناست که در هر ۲ ثانیه بر جمعیت جهان بمیزان سه نفر افزوده میگردد. بحسب عبارت دیگر جمعیت جهان هر هفته در حدود یک میلیون نفر افزایش می یابد.
 تنها طی ۲۰ سال اخیر (یعنی طی سالهای ۱۹۷۰- ۱۹۵۰) بمیزان یک میلیارد نفر به جمعیت جهان افزوده شده است و جمعیت دنیا به ۳٫۵ میلیارد بالغ گردیده است. چنانچه جمعیت جهان کماکان با همین سرعت افزایش پذیرد، تصور میگردد که در سال ۲۰۰۰ (یعنی طی سی سال آینده) جمعیت جهان دو برابر بشود یعنی به میزان ۷ میلیارد نفر بالغ گردد.
 برای آنکه مقیاسی از این سرعت شگفت آور در دست باشد کافی است گفته شود که جهان طی بیش از یک میلیون سال گذشته بمیزان ۳٫۵ میلیارد رسید و اینک فقط طی سی سال ۳٫۵ میلیارد دیگر بر نفوس جهان افزوده خواهد شد.
 شایان توجه است که افزایش جمعیت در سراسر جهان یکسان و یکنواخت انجام نمیگیرد. سرعت رشد جمعیت همواره در ازمینهای مختلف و در نواحی مختلف متفاوت بوده است. بطوریکه میتوان رشد ناموزون جمعیت را یک قانون دموگرافیک تلقی کرد.
 بدین آنکه خواسته باشیم از لحاظ تاریخی مسئله رشد جمعیت را مورد بحث قرار دهیم کافیست تنها رشد جمعیت را در مناطق مختلف جهان طی ۵۰ سال گذشته مورد توجه قرار دهیم. در اینصورت مشاهده میگردد که افزایش جمعیت در نواحی مختلف جهان با سرعت هائی گوناگون انجام میگردد.
 جدول زیر میزان جمعیت مناطق مختلف جهان را طی سالهای ۱۹۷۰- ۱۹۲۰ نشان میدهد (بر حسب میلیون)

* مؤلف این مقاله استاد آموزشگاه عالی اقتصاد در برلین دموکراتیک مدت ها است در رشته دموگرافیک مشغول تحقیق است و کتاب وی تحت عنوان " اضافه جمعیت در کشورهای رشد یابنده " که در سال ۱۹۶۸ در برلین آلمانی طبع شده در عده ای از مطبوعات جهان بعنوان یک بررسی مارکسیستی مسئله جمعیت ارزیابی شده است. رفیق خلعت بری مقاله فوق را برای " دنیا " بمنظور تشریح مارکسیستی مسئله ای که اکنون از طرف برخی سخنگویان رژیم نیز در ایران بمشابه یک معضل حساس مطرح میگردد نگاشته است.

از سالهای ۱۹۵۰ مرگ و میر در کشورهای کم رشد با سرعت بیشتری تقلیل یافته است و البته نتیجه سرعت رشد جمعیت افزایش بیشتری یافته و به ۲۵٪ بالغ شده است. پیش بینی میشود که در سالهای آینده سرعت افزایش جمعیت در کشورهای کم رشد با زهم بیشتر گردد. طبق پیش بینی سازمان ملل متحد سرعت رشد جمعیت در کشورهای کم رشد ممکن است در سالهای ۸۰ - ۱۹۷۰ به ۲٫۸٪ و در سالهای ۹۰ - ۱۹۸۰ به ۳٫۲٪ و در سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۹۰ حتی به ۳٫۴٪ برسد.

چنانچه این پیش بینی تحقق یابد آنوقت در سالهای آینده جمعیت جهان هر چه بیشتر در کشورهای کم رشد متمرکز خواهد شد و حرکت جمعیت در کشورهای کم رشد و رشد یافته بر حسب نمودار زیر انجام خواهد گرفت:

نمودار شماره ۲
تغییر رشد جمعیت



بطوریکه از این نمودار برمیآید کشورهای کم رشد در سال ۲۰۰۰ بیش از ۸۰٪ جمعیت جهان را در بر خواهند گرفت. تهیه شغل، غذا و تحصیل شش میلیاردی طی مدت بالنسبه کوتاه ۳۰ سال مسئله ایست که محتوی اساسی مسئله رشد را در کشورهای کم رشد تشکیل میدهد.

تنها تصویر این مطلب که طی سی سال آینده کشورهای کم رشد درحدود ۲ میلیارد نوآموز و دانش آموز خواهند داشت و برای تدریس آنها صرف نظر از هر چیز به درحدود ۶۰ میلیون معلم نیاز است و با در نظر گرفتن آنکه امروز در تمام جهان درحدود ۱۰ میلیون معلم وجود دارد میتوان به عظمت وظایفی که در پیش است تا حدودی پی برد. بن بست کشورهای کم رشد در آنست که اقتصاد مفلس آنها قادر به جذب چنین جمعیتی نیست.

بن بست کشورهای عقب مانده و ارشد سریع جمعیت تشکیل نمیدهد، بلکه تناقض بین سیستمهای اقتصادی - اجتماعی عقب مانده این کشورها و رشد جمعیت بن بست کشورهای کم رشد است.

۲- مسئله اضافه جمعیت

از لحاظ مارکسیسم مقوله رشد جمعیت مقوله ای مستقل نیست، بلکه برعکس رشد جمعیت تابعی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی و ناشی از آنست.

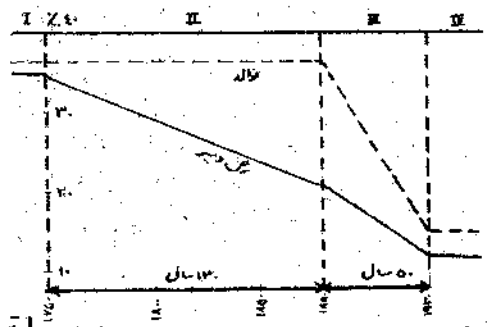
طبق نظریه مارکس هر صورت بندی اجتماعی معین دارای قوانین حرکت جمعیت و افزایش

جمعیت است که خاص همان صورت بندی است. حداقل از وضع حرکت جمعیت در اروپا آمار دقیقی در دست است که این نظریه مارکس را تأیید میکند. این آمارها اثبات مینمایند که چگونه با تغییر اوضاع اقتصادی حرکت جمعیت نیز تغییر مینماید.

حرکت طبیعی جمعیت هواره بر حسب عوامل متغیر تعیین میگردد: تولد و مرگ و میر. بر حسب اینکه چه رابطه ای بین این دو عامل وجود داشته باشد جمعیت سریع، بطئی یا بطور منفرجه حرکت مینماید. جمعیت اروپا بر حسب نمونه انگلستان طی چهار فاز حرکت خود ادامه داده است. یعنی رابطه مرگ و میر و تولد در ارتباط نزدیک با تکامل اقتصادی چهار شکل مختلف اتخاذ کرده است (نمودار شماره ۳).

فاز اول که سالهای قبل از ۱۷۵۰ را در بر میگیرد شامل دوران ماقبل سرمایه داری است. در این دوران عوامل مرگ و میر: بیماری، گرسنگی، جنگ موجب بالا بودن نرخ مرگ و میر است. سطح نازل اقتصادی - فنی و علمی اجتماع مانع از آنست که با عوامل مرگ و میر مبارزه جدی بعمل آید. طبیعی است در چنین حالتی چنانچه اجتماع بخواهد بزندگی خود ادامه دهد ناچار است که نرخ تولد و تناسل را بالا نگه دارد و خود وضع اقتصادی نیز این نرخ را بالا نگه میدارد. در شرایطی که نیروهای مولد در سطح نازل فنی قرار دارد، وجود دستهای بیشتر ضامن زندگی بهتر خانواده است. به علاوه داشتن فرزند فراوان یک نوع بیمه برای والدین است. گذشته از آن داشتن فرزند زیاد متضمن مخارج خاصی نیست؛ شرط شرکت در پرورش کار داشتن سواد معینی نیست و تحصیل فرزندان یک خانواده جز ضروریات نمیشد. اغلب کودکان از سنین فوق العاده پائین بکار مشغول میگردد و کم و بیش قسمتی از بار زندگی خانواده را بدوش میکشند. در مقابل چنین نیازی به داشتن دستهای فراوان بالا بودن نرخ مرگ و میر مانع جدی است. بنابراین مانع، در آنزمان، فقط بالا بودن نرخ تولد و تناسل است. جامعه هرگونه اقدامی را علیه تولد و تناسل محکوم میداند. سقط جنین و اقدامات دایر بجلگیری از آهستگی مبرود است. حتی نازایی یا تحقیر تلقی میگردد. همه تا سیستمات رو بنائی مذهب، سنت، عادت و غیره در جهت حفظ و بالا نگه داشتن نرخ تولد و تناسل عمل میکند. همه این عوامل شعور فردی را در جهت بالا نگه داشتن نرخ تولد هدایت مینمایند. بالا بودن نرخ تولد و تناسل در شرایط بالا بودن نرخ مرگ و میر موجب رشد بطئی ولی در عین حال رشد متعادل جمعیت میگردد.

نمودار شماره ۳



با تصور جامعه به دوران سرمایه داری حرکت جمعیت نیز تغییر مینماید و وارد فاز دوم خود که بنام فاز گذارد میگردانند معروف است میگردد. در این مرحله مرگ و میر سرعت تنزل میکند. علت این تنزل بهبود نسبی وضع زندگی نیست بگذشته است. سرمایه داری در عین رشد خود ناچار از اقدامات در جهت بهبود وضع بهداشتی، کانا ایزاسیون و غیره است که خود موجب تقلیل مرگ و میر میشود. در این دوران نرخ تولد و تناسل کماکان در سطح

بالایی قرار دارد، زیرا عوامل رو بنائی گذشته همای تغییر پایه اقتصادی تغییر نمی نمایند. تا زمانیکه سرمایه داری رو بنای خاص خود را بوجود نیاورد و شعور فردی انسانها را طبق آن ساختمان ندهد نظر مردم نیز به امر تولد و تناسل تغییر نمی نماید و طبق موازین جامعه گذشته عمل میکند. در این دوران در جهت

حرکت جمعیت ناشی از تازا شد و قانون است : قانون جمعیت در سرمایه داری که در حال رشد و نمو است و قانون جمعیت دوران ماقبل سرمایه داری که در حال اضمحلال است . تحت تاثیر این دو قانون رشد جمعیت حالت " انفجاری " بخود میگیرد . این حالت تا قافز سوم حرکت جمعیت ادامه دارد .

درفاز سوم مرکز و مرکزهاگان تنزل می یابند بارشد سرمایه داری علوم طبیعی رشد می یابند غلبه بر بیماریهای گوناگون میسر میگردد . توسعه راهها و وسایل ارتباطی قحطی را بحد اقل تنزل میدهد . همه این عوامل در تقلیل بیشتر مرکز و میرمو شریافته . بعلاوه سرمایه داری بارشد فنی خود وضع کبود کسان را بتدریج در امر پرورش کار تغییر میدهد .

سرمایه داری بارشد خود بتدریج بکارگرانی احتیاج دارد که از تحصیلات معینی برخوردار باشند . این وضع خانواده را در مقابل بخرنج تازه ای قرار میدهد . زیرا داشتن فرزند آن زیاد نه فقط در این شرایط کمکی به خانواده نیست ، بلکه باری بدوش خانواده بشمار میآید . ورود زن به پسر و سه کار و اصولا بزندگی اجتماعی باآیستنی متواتر ناسازگار است . همه این عوامل موجب میگردد که خانواده در مورد تولد و تناسل موضع دیگری که پسکلی با موضوع سابق تفاوت دارد اتخاذ نمایند و از طرق مختلف از قبیل استعمال وسایل جلوگیری ازآیستنی ، سقط جنین علنی و مخفیانه میزان کودکان خانواده را در سطح نازلی نگه دارند . بدین ترتیب بتدریج نرخ تولد و تناسل تنزل مینماید .

درفاز چهارم مرکز و میردیگر بحد اقل ممکن در شرایط معین علمی - فنی امروزی رسیده است و تولد و تناسل نیز متناسب با آن بحد اقل تنزل کرده است . جمعیت اینک مجددا بارشدی بطبیعی ولی متعادل ب حرکت خود ادامه میدهد (ایجاد تعادل جدید در انگلستان ۱۸۰ سال و در ژاپن ۷۰ سال وقت لازم داشت) . بدین ترتیب ملاحظه میشود که نظریه مارکس در مورد وابستگی حرکت جمعیت بوضع اقتصادی - اجتماعی نظریه ایست کاملا صحیح . مارکس در آموزش خود معتقد بقوانین ابدی برای حرکت جمعیت نیست ، بلکه همواره حرکت جمعیت و قوانین آنرا بطور مشخص و در قالب شیوه تولیدی هر دوران جستجو میکند . مارکس و لنین قوانین مجرد تولید مثل را فقط در قلمرو حیوانات و نباتات صادق میدانند . در تولید مثل انسانی عامل دیگری که محیط اجتماعی است تا تیر قاطع دارد . همین عامل که عامل تغییر است موجب آن میگردد که قوانین حرکت جمعیت نتواند بقوانین ابدی و مجرد تبدیل گردد . اختلاف بین جمعیت شناسان مارکسیست و غیر مارکسیست درست در همین نکته است . جمعیت شناسان پرورزا اغلب با حرکت جمعیت را تابع قوانینی نمی دانند و یا آنکه آنرا تابع قوانینی عام و مستقل از وضع اقتصادی - اجتماعی بشمار میآورند . ولی مارکسیست ها حرکت جمعیت را در هر جامعه معین تابع قوانین خاص و معینی میدانند .

حال ملاحظه نمائیم که نظریه مارکسیستی جمعیت مسئله رشد جمعیت در کشورهای کم رشد را چگونه تحلیل مینماید . کشورهای کم رشد بطور عمده دارای نظام عقب مانده اقتصادی - اجتماعی بوده اند و هنوز نیز هستند . بطوریکه قبلا مدت کور افتاد در نظامات عقب مانده اجتماعی معمولا بالا بسودن میزان مرکز و میر و بالا بودن میزان تولد و بالنتیجه رشد بطبیعی جمعیت و تعادل جمعیت قانونی است . فی الواقع نیز این قانون تا ۵۰ سال پیش در کشورهای کم رشد صادق بوده است . از ۵۰ سال پیش با آنکه ظاهرا وضع اقتصادی کشورهای کم رشد تغییر فوق العاده ای نکرده است و با آنکه این کشورها هنوز کشورهای فلاحتی یا شیوه کشاورزی عقب مانده باقی مانده اند و عده جمعیت در این رشته بکسار اشتغال دارد ، ولی " ناگهان " قوانین حرکت جمعیت تغییر پیدا میکند . مرکز و میر تقلیل میابد ، جمعیت با سرعت رشد میکند و آنچه که در دموگرافی بنام دوران گذار جمعیت نامیده میشود آغاز میگردد . این تغییر که در ظاهر بدین ارتباط با وضع اقتصاد می بنظر میرسد باعث گردیده که عده ای از جمعیت شناسان پرورزا بحد دامنه استقلال پدیده جمعیت (یعنی مستقل از وضع اقتصادی) را مطرح میسازند و تئوری

مارکسیستی وابستگی جمعیت ، حرکت جمعیت و قوانین جمعیت را به اقتصاد در کشورهای کم رشد مردود می شمارند و بطور ساده افزایش جمعیت را ناشی از نفوذ دستاوردهای علم پزشکی در کشورهای کم رشد می شمارند .

واقعیت آنست که در کشورهای کم رشد طی صد یاصد و پنجاه سال گذشته بتدریج روابط سرمایه داری با روابط ماقبل سرمایه داری پیوند یافته است . قوانین اقتصادی ماقبل سرمایه داری تحت نفوذ سرمایه داری کم و بیش تغییر پذیرفته . بزبان دیگر در کشورهای کم رشد طی صد یاصد و پنجاه سال گذشته بتدریج یک نوع اقتصاد دوگانه (۱) بوجود آمده است که مبنی بر هنجاری سیستم سرمایه - داری و سیستم ماقبل سرمایه داریست ، ولی در عین حال این دو سیستم بر یکدیگر متقابلا تاثیر مینمایند . در حقیقت در کشورهای کم رشد سیستم اقتصادی آمیزش بخرنجی از سیستم های گوناگون است که بر اثر پیوند باجهان سرمایه داری بازموضع بخرنجتری اتخاذ مینماید . قوانین حرکت جمعیت نیز در این کشورها ترکیبی است از قوانین حرکت جمعیت در نظامات مختلف . رشد سرمایه داری (و از آنجمله رشد بخشهای اقتصادی وابسته به امپریالیسم) قانونا موجب تقلیل مرکز و میر است . اینسبب تقلیل مرکز و میر کوچکترین ارتباطی با " انساندوستی " سرمایه داری ندارد ، بلکه لازمه رشد سرمایه - داری و ناشی از مکانیسم تولید سود است .

از طرف دیگر بخش ضعیف سرمایه داری داخلی نمیتواند و بخش نیرومند وابسته به امپریالیسم نمیشود وضع عقب مانده کشاورزی را که بزرگترین بخش اقتصادی کشورهای عقب مانده است تغییر دهد . هنوز در کشورهای کم رشد کشاورزی اغلب در مراحل فتودالی ، نیمه فتودالی و حتی ماقبل فتودالی است که تا حدی بر حسب نیازمندیهای بازار جهانی هدایت شده است . رونمای اجتماعی کهنه با تمام قدرت خود در این اجتماعات سنتی مسلط است . تولد و تناسل در میان جامعه بشری بطور عمده بر حسب خصیصت رو بنای معین اجتماعی تعیین میگردد . روش نسبت به زن ، روش نسبت به کودکان ، موازین اخلاقی و اجتماعی ، همه و همه عواملی هستند که در میزان تولد و تناسل تا تاثیر بسزای دارند . حتی پس از یک تغییر عمیق اقتصادی نیز عوامل رو بنایی گذشته مدتها نفوذ خود را حفظ مینمایند . در کشورهای کم رشد که تغییر اقتصادی - بخصوص در کشاورزی - طی ۵۰ یا ۱۰۰ سال گذشته فوق العاده بطبیعی و ناچیز بوده است رو بنای ماقبل سرمایه داری کماکان قدرت خود را حفظ کرده است و حفظ میکنند و بالنتیجه وضع تولد و تناسل لایتخیر مینماید .

عدم تغییر وضع تولد و تناسل از طرفی و تقلیل مرکز و میر از طرف دیگر و نتیجتا افزایش سریع جمعیت همه قوانین جمعیتی کشورهای عقب مانده را تشکیل میدهند . قوانینی که ناشی از ناهنجاری رشد اقتصادی - اجتماعی این کشورهاست .

گرچه اقتصاد دوگانه و قوانین رشد آن باعث رشد سریع جمعیت گردیده است ، ولی همین اقتصاد و بخشهای آن قادر به جذب این جمعیت دائم التزاید نیست . بخش کشاورزی عقب مانده فقط بسا جمعیت معینی تطابق دارد و فقط میزان معینی از جمعیت را میتواند بکار وارد و تغذیه کند . بخش دینامیک و بطور اخص بخش وابسته به امپریالیسم با آنکه قادر است برای جمعیت دائم التزاید کار تهیه نماید ، ولی بر حسب ماهیت خود از این کار سر باز میزند و قسمت عمده سود خود را در متروپول ها سرمایه گذاری میکند . بنابراین در حالیکه اقتصاد دوگانه جمعیت دائم التزایدی ایجاد مینماید ، در عین حال قادر نیست وسائل اشتغال آنها را فراهم نماید . جمعیت بطور ریز افزون بوسائل اشتغال فشنار میآورد . این فشار بصورت عدم تعادل بین جمعیت و زمین ، جمعیت و درآمدها ، جمعیت و تغذیه و امثال آن بروز میکند و قسمتی از جمعیت بصورت جمعیت زائد در میآید . زائد نه بطور مطلق بلکه بر حسب

(۱) Dualwirtschaft

سیستم موجود اقتصادی و روش تولید. بنابراین اضافه جمعیت بعنوان يك مقوله نسبی ناشی از عدم تناسب بین جمعیت و روش تولیدی است و با تأخیر روش تولیدی میتوان تعادل از دست رفته را مجدداً در سطح بالاتری ایجاد کرد.

مسئله قابل تذکر در این مقال آنست که در کشورهای کم رشد و بویژه در کشاورزی کشورهای کم رشد جمعیت زائد یا اضافه جمعیت کشاورزی بطور کلی بصورت مخفی وجود دارد. توضیح آنکه فشار جمعیت بر وسائل اشتغال، زمین و غیره موجب میگردد که دهقانان نتوانند طی ساعات کار همه ای انرژی خود را بصرف واقعا مولد برسانند. گرچه ظاهراً هرکس بکاری اشتغال دارند، ولی در واقع فقط قسمتی از نیروی کار دهقانان بصرف مولد میرسد. قسمی که چنانچه قسمتی از دهقانان را بکلی از کار کشاورزی معاف داریم بقیه دهقانان میتوانند نیروی کار خود را موثرتر بکار برند و تولید را ولو با همان ابزارهای بدوی در سطح سابق نگهدارند. این قسمت از دهقانان که با معاف داشتن آنان از کار تولیدی لطمه بمیزان تولید نمیرسانند همانند که ارتش بیکاران مخفی را تشکیل میدهند.

در باره میزان بیکاری مخفی در کشورهای کم رشد رقمی و آماری در دست نیست. حدس زده می شود که این رقم در اندونزی معادل ۱۵ میلیون نفر، در مصر معادل ۶ میلیون نفر، در هند و استانبول معادل ۳۰ تا ۵۰ میلیون نفر باشد. پرفسور فریتس باده (Prof. Fritz Baade) حدس می زند که میزان بیکاران مخفی در مناطق کشاورزی کشورهای کم رشد از معادل یکصد میلیون نفر کمتر نیست. این تخمین مربوط بسالهای ماقبل ۱۹۶۰ است. طبق برآورد نویسنده این مقاله در حال حاضر نمیتواند میزان بیکاران مخفی در دهات کمتر از معادل ۲۰۰ میلیون نفر باشد. بیکاری مخفی طبعاً کشاورزان را از نواحی کشاورزی به شهرها میکشاند. در مورد مهاجرت دهقانان بشهرها نیز آمار دقیقی وجود ندارد، ولی از روی رشد سریع جمعیت شهرها که گاه تا پنج برابر رشد متوسط جمعیت کشور میرسد، میتوان به بسوخت این مهاجرت تا حدودی پی برد. طبق آمار سازمان ملل متحد رشد جمعیت برخی از شهرهای کشورهای کم رشد در سالهای ۶۰ - ۱۹۵۰ برقرار زیر بوده است:

شهر	سال	رشد سالانه جمعیت شهری (درصد)	کشور	رشد جمعیت کشور (درصد)
بمبئی	۱۹۵۱-۶۰	۳٫۳	هند وستان	۱٫۹
دهلی	۱۹۵۱-۶۰	۴٫۳	هند وستان	۱٫۹
تهران	۱۹۵۶-۶۰	۵٫۰	ایران	۲٫۲
کراچی	۱۹۵۱-۶۱	۴٫۲	پاکستان	۲٫۱
جاکارتا	۱۹۵۵-۵۹	۱۰٫۸	اندونزی	۲٫۰

بطوریکه قبلاً گفته شد بخش سرمایه داری داخلی آنقدر ضعیف است که قادر به جذب پسماند جمعیتی که بشهرها روی میآوردند نیست و بخش وابسته به امپریالیسم نیز بر حسب ماهیت خود به جذب این جمعیت بیعلاقه است. ناچار مهاجرین روستاها انبوه بیکاران شهری را تشکیل میدهند. در سالهای ۱۹۵۷/۵۸ در حدود ۶٪ جمعیت قابل کار در شهرهای مصر بیکار بودند، در فیلیپین ۷٪، در شهرهای پاکستان شرقی ۱۰٪ و در شهرهای بزرگ سیلان ۱۴٪.

این جمعیت بی خانمان و بیکار در شهرهای بزرگ زائنه نشینان یا ساکنین "Slum" را تشکیل میدهند که اغلب از طریق گدائی، دزدی، فحشا و غیره امرار معاش مینمایند. این جمعیت بیکاران

با ارتش ذخیره در سرمایه داری بکلی تفاوت دارد. ارتش ذخیره شهری تراکم سرمایه است، در حالی که خیل بیکاران در شهرهای کشورهای کم رشد ناشی از فقدان تراکم سرمایه و در حقیقت دنباله اضافه جمعیت کشاورزی است که بشهرها کشیده شده است. با این تفاوت که زائنه نشینان نه فقط دارای تمام خصوصیات عقب مانده زندگی دهقانان، ام از بیسواد و فقدان بهداشت و محرومیت، میباشند، بلکه اصولاً از طرف دولت بطور رسمی وجود آنها نفی میگردد. در سازمان اداری کشورهای کم رشد زائنه نشینی هیچ جایی ندارد و بطور رسمی گفتگویی از آن در میان نیست، ولی در واقعیت زائنه نشینی روز بروز توسعه می یابد و ساکنین آن زیاد تر میشوند و خود را بعنوان يك معضل اجتماعی عرضه میدارند. بطوریکه ملا حظه میشود اضافه جمعیت، چه بصورت علنی و چه بصورت مخفی، چه در دهات و چه در شهرها، نتیجه قوانین جمعیت در اقتصاد دهگان و بالنتیجه رشد سریع جمعیت در سیمت می است که کشاورزی را که آن فقط جمعیت معینی را میتواند جذب نماید و بخش سرمایه داری آن ضعیف تر از آنست که بتواند هنگام رشد جمعیت پیش رود.

وجود يك چنین جمعیت اضافی طبیعتاً مشکلاتی در راه رشد اقتصادی کشورهای کم رشد به میان میآورد که ما در پلا شمه ای از آنرا ذکر مینماییم.

۲- مسئله سرمایه گزاری در مگرافیک

بطوریکه ملاحظه گردید حرکت جمعیت در کشورهای کم رشد در مرحله گذار در مگرافیک میباشد. این گذار یا حالت با اصطلاح انفجاری رشد جمعیت در کشورهای اروپائی نیز زمانی وجود داشته است. معضله این گذار در مگرافیک در اروپا و کشورهای کم رشد يك تفاوت اصولی وجود دارد. تفاوت در آن است که گذار در اروپا بدنبال تحول اجتماع از مرحله ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری پیش آمد، در حالی که در کشورهای کم رشد مرحله گذار در مگرافیک برپایه تحول اجتماعی سبقت گرفته است. همین مسئله است که وضع رشد اقتصادی راد کشورهای کم رشد در چارمشکل میسازد و بآن خصیلت خاصی که در تاریخ پی سابقه است میبخشد. اگر مسئله را قدری ساده کنیم آنوقت موضوع از این قرار است که حتی اگر اجتماعات کشورهای عقب مانده بخواهند وضع زندگی مردم را ثابت نگه دارند محتاج به سرمایه گزاری هنگفتی میباشند که فقط ناشی از رشد جمعیت است. توضیح آنکه نیاز به نیروی کار در هر شیوه اقتصادی متفاوت است و بر حسب پتانسیک اقتصادی هر سیستم میتواند میزان معینی نیروی کار جذب نماید. رشد سریع جمعیت باعث میگردد که از پایه هرم جمعیت مرتباً نیروی کار زیادتری به پیوسته کار وارد گردد. اگر نیروی کار مزبور جذب نگردد در جمعیت مولد ثابت یا تقریباً ثابت خواهد ماند، در حالی که جمعیت مصرف کنند خواهی نخواهی افزایش می یابد. گذشته از آن بعلا تقلیل مرگ و میر، بویژه در میان کودکان، قاعده جمعیت مرتباً عرضی تر میگردد و بالنتیجه جمعیت مصرف کننده با زهم افزایش بیشتری می یسازد. جمعیت مصرف کننده که در اصطلاح مگرافیک به "جمعیت وابسته" معروف است در کشورهای پیش افتاده به بیش از ۳۵٪ جمعیت را تشکیل نمیدهد. در کشورهای کم رشد در این زمینه آمار دقیق در دست نیست. آد نولا آ. ایگون (Adenola A. Igoun) آمارگر نیجریه ای در حدود ۵۲٪ جمعیت افریقا را وابسته یعنی مصرف کننده و صرف میداند. طبق نظر جمعیت شناس شیلی خوزه آ. مایوبره (Jode A. Mayobre) میزان جمعیت وابسته در امریکای لاتین ۴۶٪ کل جمعیت را تشکیل میدهند. يك چنین جمعیت مصرف کننده با در نظر گرفتن تولید بالنسبه را که کشاورزی میتواند تصوری از وضع تغذیه در کشورهای کم رشد ایجاد نماید. اگر میزان متوسط مصرف کالری لازم را در حدود ۲۵۰۰ کالری در روز و میزان متوسط مصرف مواد سفید، ای لازم را در حدود ۳۰۰ گرم در روز فرض کنیم، آنوقت ۷۰٪ مردم

د نیا کمترین لازم کالری دریافت میدارند و ۵۸٪ مردم دنیا حتی کمترین نصف میزان لازم مواد سفید ما یعنی روزانه کمتر از ۱۵ گرم مصرف مینمایند.
ایولاکست (Yves Lacoste) طی جدولی عددی از کشورهای کم رشد را طبق مصرف کالری و مواد سفید ای شرح زیر گروه بندی کرده است:

میزان مصرف	کمتر از ۲۰۰۰ کالری	۲۰۰۰-۲۵۰۰ کالری
کمتر از ۱۰ گرم مواد سفید ای	هندوستان، سیلان، ایران، عراق، کنگو	چین، سوریه
۱۰-۲۰ گرم مواد سفید ای	فیلیپین، پرو، کشور-های آفریقای شمالی	مکزیک، رودزیای جنوبی، مصر، پاکستان
۲۰-۳۰ گرم مواد سفید ای	-	ترکیه، ونزوئلا، کلمبیا، یونان، شیلی، برزیل، آفریقای جنوبی

دانشمند بنام ا کوادری هکنر کوآ (H. Gorrea) طی یک مطالعه فوق العاده دقیق و باارزشی در یک یک کشورهای کم رشد میزان کمبود مواد غذایی را تعیین کرده است. بر مبنای این تحقیق فقط در هند وستان روزانه هر مغز به میزان ۲۵۰ کالری و ۸ گرم مواد سفید ای کمبود مصرف دارند. یعنی هند وستان به تنهایی سالانه یک میلیون تن غله و ۴۴۰۰۰۰ تن شیر خشک کسر مصرف دارد. این رقم برای سراسر کشورهای کم رشد معادل ۴۵ میلیون تن غله و ۱۸ میلیون تن شیر خشک است. اقتصاد کشورها و رزی به سانسبه را که کشورهای کم رشد قادر به تامین این کسر مواد غذایی نیستند. بالنتیجه کشورهای کم رشد که هم اکنون پروسه رشد اقتصادی خود را آغاز مینمایند تا چار این کمبود را میخواهند از طریق واردات مواد غذایی تامین نمایند. خود این امر مسئله ایست که در تاریخ رشد اقتصادی جهان بکلی بی سابقه است. هیچ کشوری حتی انگلستان و ژاپن نیز در مراحل اولیه رشد خود وارد کننده مواد غذایی نبودند. در حالیکه کشورهای کم رشد با آنکه با اصطلاح کشورهای فلا حتی میباشند در همان مراحل اولیه رشد خود با مسئله واردات مواد غذایی مواجه میباشند.
توضیح آنکه حتی تا سالهای قبل از جنگ دوم جهانی کشورهای کم رشد هنوز سالانه قادر به صدور در حدود ۱۱ میلیون تن غله بخارج بودند و بالقوه میتوانستند با صدور مواد غذایی واحدی برای رشد اقتصادی خود قدم بردارند. این وضع بعد ها تغییر کرد. طی سالهای ۵۲-۱۹۸۸ کشور های کم رشد به میزان ۱۳ میلیون تن غله برای تغذیه نفوس خود وارد کردند. در سال ۱۹۶۴ میزان واردات غله به ۲۶ میلیون تن رسید و حد من زده میشود که واردات غله تا سال ۱۹۸۰ به میزان ۷۸ میلیون تن بالغ گردد. امروز مجموع واردات مواد غذایی در کشورهای کم رشد سالانه بالغ بر پنج میلیارد دلار میگردد. این مبلغ معادل ۲۵٪ مجموع سرمایه گذاری داخلی سالانه در کشورهای کم رشد است.

فقدان تناسب ضروری بین رشد جمعیت و رشد اقتصادی نه فقط از لحاظ مسئله تامین مسواذ غذایی مسئله رشد اقتصادی را دچار مشکل میسازد، بلکه اصولاً افزایش درآمد ملی نیز بر اثر این جریان دچار مشکل میگردد. اگر بطور ساده عوامل تعیین کننده سرمایه گذاری را در یک کشور به ضریب سرمایه نرخ رشد جمعیت و نرخ رشد اقتصادی محدود نمائیم، آنوقت معادله زیر میزان سرمایه گذاری لازم را معین میسازد:

$$G_T (G_T + \Delta P) = I$$

که در آن G_T نرخ رشد، ΔP نرخ رشد جمعیت، I فرض کنیم و نرخ رشد جمعیت را برابر $\Delta P = ۲.۵$ و نرخ رشد اقتصادی را برابر صفر قرار دهیم، در آن صورت برای آنکه درآمد سرانه ملی ثابت بماند حداقل سالانه ۱۰٪ درآمد ملی میبایست سرمایه گذاری گردد. پرفسور اریخ انگر (Erich Enger) محاسبه کرده است که حداقل سالانه میبایست ۱۵٪ درآمد ملی در کشورهای کم رشد سرمایه گذاری گردد تا درآمد سرانه ثابت باقی بماند.

حد من زده میشود که سالانه حداقل ۱۵ میلیارد دلار فقط برای حفظ وضع فعلی میبایست سرمایه گذاری گردد و این خود برابر نصف مجموع سرمایه گذاری داخلی و خارجی در کشورهای کم رشد میباشد. یک چنین سرمایه گذاری عظیمی فقط بمنظور بدتر شدن وضع مردم در تاریخ بی سابقه است. اما مسئله در کشورهای عقب مانده بر سر حفظ سطح نازل فعلی زندگی نیست، بلکه مسئله اساسی بسا لایرین سرعت درآمد سرانه و پر کردن فاصله عمیق بین کشورهای کم رشد و کشورهای جلواقتاد میباشد.

بنابراین مسئله اشتغال جمعیت دائم التزاید در کشورهای کم رشد و رفع بیکاری مضعی و علسی از اهم مسائلی است که در همه کشورهای کم رشد در دستور روز قرار دارد. مسئله بدین قرار است که میبایست آن قسمت از جمعیت دهقانی که با معاف داشتن آنان از کار کشاورزی در امر تولید نکشی ایجاد نمی نمایند و همچنین دهقانان مهاجر که بشهرها روی آورده و خیل بیکاران را تشکیل داده اند بکار مولد واداشته شوند. علاوه بر آن جمعیت فعال کشورهای کم رشد سال بسال زیاد میگردد. برای این جمعیت فعال دائم التزاید نیز بایستی کار تهیه کرد. طبق پیش بینی سازمان بین المللی کار طی سالهای ۸۰-۱۹۷۰ بر میزان جمعیت فعال در کشورهای کم رشد در حدود ۲۲۶ میلیون نفر اضافه خواهد شد. اگر معادل جمعیت بیکاران نیز در همین حدود بدانیم، آنوقت تا ده سال آینده حداقل برای ۴۵۰ میلیون نفر باید محل اشتغال ایجاد گردد. سرمایه لازم برای ایجاد شغل را سازمان ملل متحد در حدود ۴۰۰۰ میلیارد دلار تعیین کرده است. چنانچه ما این سرمایه لازم را نصف و حتی ربع برآورد سازمان ملل متحد بدانیم و فقط بطور سرانه و متوسط ۱۰۰۰ دلار فرض کنیم، آنوقت طی ده سال آینده حداقل ۴۵۰ میلیارد دلار یعنی سالانه ۴۵ میلیارد دلار برای از بین بردن بیکاری لازم خواهد بود. این مبلغ معادل ۱.۵ برابر سرمایه گذاری فعلی داخلی و خارجی در کشورهای کم رشد است. تازه در این محاسبه ما بانی که باید صرف خانه سازی، شهر سازی، وسایل اولیه بهداشتی و غیره کردیم محاسبه نشده است. چنانچه این مخارج نیز محاسبه گردد، آنوقت سالانه در حدود ۱۰ میلیارد دلار دیگر نیز باید به مخارج تامین اشتغال در کشورهای کم رشد اضافه گردد. چنین سرمایه گذاری هنگفتی بمنظور برطرف کردن بیکاری در شرایط اقتصادی - اجتماعی معین کشورهای کم رشد عملاً غیر ممکن است. طبق محاسبات سازمان بین المللی کار طی ده سال آینده کشورهای کم رشد در رشته های صنعتی مانند سیمان سازی، آهن و فولاد، نساجی، صنایع کود شیمیایی، صنایع چوب سازی و کاغذ سازی میتوانستند فقط ۲۲۰۰۰۰ نفر بشرح زیر بکار مشغول نمایند:

آسیا	۱۱۰۰۰۰۰	نفر
آمریکای لاتین	۸۸۰۰۰۰۰	نفر
آفریقا	۳۵۰۰۰۰۰	نفر
	۲۲۰۰۰۰۰	نفر

طبیعی است که با ایجاد صنایع فوق یکرشته اشتغالات مکمل در شعب خدمت و همچنین صنایع دیگر بوجود خواهد آمد و با مراشتغال کمک خواهد کرد. اگر رقم مورد ذکر سازمان بین المللی کاربرد برابر بود حتی ۲۰ برابر کنیم و فرض نمائیم که بر اثر اشتغال اصلی در صنایع فوق الذکر بیست اشتغال جنبی نیز ایجاد خواهد شد، آنوقت میزان حدس زد که در ده سال آینده برای در حدود ۴۵ میلیون نفر میتوان کار تهیه کرد. در حالیکه تا ده سال آینده میزان کسانی که میبایست بکار اشتغال یابند حد اقل ۵۰ میلیون نفر خواهد بود.

این سرمایه گزاریهای سنگین، چه در مورد اشتغال، چه در مورد تأمین تغذیه و چه در مورد با بردن یا حد اقل ثابت نگهداشتن درآمد سرانه سرمایه گزاری هائی است که بر اثر رشد سریع جمعیت به وجود میآید و طبیعتاً مسئله رشد اقتصادی را دچار مشکل میسازد و بنام سرمایه گزاری دموگرافیک معروف میباشند. همین سرمایه گزاری ها و مشکلات است که عده ای از سیاستمداران و دانشمندان بیرونی را نگران ساخته و مسئله رشد جمعیت در کشورهای کم رشد را بعنوان مسئله شماره یک مطرح میسازند.

۴- مسئله کنترل تولد

همانطور که گفته شد مشکلات ناشی از رشد سریع جمعیت عده ای از دانشمندان را، چه در اروپای غربی و امریکا و چه در خود کشورهای کم رشد، باین نکته سوق داده است که امر رشد اقتصادی اصولاً تا زمانیکه رشد جمعیت بنحوی از انجا ترمز نگردد امری پیش نرفتنی است. دانشمند مکزیک ویکتور ل. اورکوید (Victor L. Urquide) معتقد است که تا زمانیکه رشد جمعیت بطور قابل ملاحظه پائین نیامده است مسئله کم کردن نرخ جمعیت در کشورهای کم رشد که امکان مسئله اساسی رشد باقی میماند. لستر پیرسون (Lester B. Pearson) و حتی کارشناسان سازمان بین المللی کسار اصولاً علت عقب ماندگی راد کشورهای کم رشد ناشی از رشد سریع جمعیت میسازند. چنین برخوردی با مسئله جمعیت طبعاً مسئله کم کردن جمعیت و نرخ رشد جمعیت را در مرکز توجه قرار خواهد داد.

راه حل هائی نظیر مهاجرت بخارج که زمانی در حل مسئله جمعیت در اروپا موثر واقع گردیده بود امروزه نمیتواند باری از دوش کشورهای کم رشد بردارد. بطوریکه میدانیم طی یکصد سال در اروپا در حدود ۵۰ میلیون نفر به امریکا و استرالیا مهاجرت کردند و این خود معادل ۱۲٪ کل جمعیت اروپا با انضمام بخش آسیائی روسیه بوده است. بدون شك مسئله مهاجرت در امر معادل جمعیت اروپا در قرن نوزدهم نقشی بالنسبه مهم داشته است. امروز از این راه تعدادی در جمعیت کشورهای کم رشد حاصل نخواهد شد، زیرا صرف نظر از همه مشکلات اصولاً مسئله از این قرار است که این جمعیت دائم التزاید یکجا مهاجرت نماید؟ قوانین ضد مهاجرت نیز موانع سنگینی در راه مهاجرت ایجاد مینمایند. امروز مهاجرت به امریکا مستلزم داشتن وجهی در حدود ۱۰۰۰۰ دلار میباشد. بنابراین بنظر دانشمندان فوق الذکر برای کشورهای کم رشد راهی جز کم کردن سریع نرخ تولد و تناسل باقی نمی ماند. آنچه که امروز بنام کنترل تولد و برنامه ریزی خانواد (Family Planning) نامیده میشود در نزد این دانشمندان اهمیت درجه اول پیدا مینماید. مسئله آنست که این نظریه در میان سیاستمداران کشورهای غربی و همچنین سیاستمداران کشورهای کم رشد نیز طرفداران جدی دارد. رئیس سابق جمهوری ایالات متحده و نیز نهار در زمان خود اعلام داشت تا زمانی که کشورهای کم رشد بوضع رشد جمعیت توجه خاص مسذول ننمایند کمکهای اقتصادی نیز اثر بخش نخواهد بود. از سال ۱۹۶۵ در امریکا قانونی بنام قسانون (S. 1676) تصویب رسید که طی آن دولت امریکا تعهد میکند از هر یکگونه کمک نسبت به برنامه های کنترل تولد کشورهای کم رشد خود داری ننماید. دکتر سن (Dr. Sen) رئیس سابق سازمان خوار-

بار جهانی نیز مکرر کشورهای کم رشد را به کنترل تولد دعوت کرده است و عدم توجه باین دعوت را معادل گرسنگی و مرگ قرارداد داده است. این سیاستمداران و دانشمندان توصیه میکنند که مردم کشورهای کم رشد در استعمال وسائل ضد آبستنی تشویق گردند. حتی در صورت امکان مسئله عقیم ساختن موقت پاداش مرد یا زن در میان خود مردم تبلیغ گردد. سقط جنین آزاد شود و در یک کلمه کلیه وسائلی لازم که بنحوی از انجا مانع تولد فراوان گردد بکار بندند. آنها معتقدند همانطور که این وسائلی در اروپا موفق به کم کردن نرخ تولد و تناسل گردید در کشورهای کم رشد نیز این توفیق را حاصل خواهد کرد و مسئله نمره یک جهانی را حل خواهد نمود.

عده ای از کشورهای کم رشد نیز این "اصول" را پذیرفته اند و حتی در سیاست اقتصادی خویش به کنترل تولد جای خاصی داده اند. مثلاً هند وستان توجه فوق العاده ای به مسئله کنترل تولد مبذول میدارد. در برنامه های پنج ساله هند وستان مرتباً جای مهمتری باین مسئله واگذار میشود. به ارقام زیر نگاه کنید:

در برنامه پنجساله اول مبلغ ۳۰ میلیون روپیه جهت کنترل تولد منظور گردید. در برنامه پنجساله دوم این مبلغ به ۴۰ میلیون روپیه افزایش یافت. در برنامه پنجساله سوم مبالغ زیر برای این منظور در نظر گرفته شد:

سال ۶۲-۱۹۶۱	مبلغ	۱۴	میلیون روپیه
سال ۶۳-۱۹۶۲	"	۲۷	"
سال ۶۴-۱۹۶۳	"	۴۰	"
سال ۶۵-۱۹۶۴	"	۶۰	"
جمع		۱۴۱	میلیون روپیه

بطوریکه رئیس کمیسیون کنترل تولد هند وستان دکتر نایار (Dr. S. Nayar) در گزارشی خود بدولت اظهار داشته این مبلغ ناچیز تراز آن بود که بتواند تغییر اساسی در پیروسیه تولد در هند وستان انجام دهد. نایار پیشنهاد کرد که در سالهای ۷۱-۱۹۶۶ مبلغ ۲۳۹۱۰۰۰۰ روپیه در اختیار کمیسیون گذارده شود تا بکلی آن بتواند کارموتری در این زمینه انجام داد. این مبلغ در حدود مبلغی است که طی سالهای ۷۱-۱۹۶۶ به رشد کشاورزی در هند وستان اختصاص داده بود. نایار در گزارشی خود ذکر کرده است که یا این مبلغ موفق خواهد شد از ۹ میلیون تولد در سال بشرح زیر جلوگیری نمایند:

۱۰۰	میلیون	از طریق بالا بردن سن ازدواج
۲۰	"	عقیم کردن مرد
۴۰	"	لوپ (Loop)
۴۰	"	وسائلی عادی جلوگیری از آبستنی
۲۰۰	میلیون	

کمیسیون کنترل تولد هند وستان معتقد بود که باین ترتیب موفق خواهد شد که نرخ تولد و تناسل را بمرزانی که نفع بکاهد و نرخ رشد جمعیت را ۴۰٪ تقلیل دهد. مشکلات اجرای این امر در مقیاس هند وستان چنان زیاد است که حتی تصور آن نیز برای کشور مثل هند وستان مشکل است. فقط این مسئله که وسائلی درمانی جلوگیری از آبستنی و همچنین وسائلی

روشنگرانه در کشوری که دارای ۵۰۰ هزار ده و قریه است اگر هم از لحاظ مالی امکان پذیر باشد از لحاظ کادرفنی در حال حاضر فوق العاده دشوار بنظر میرسد. صرفنظر از آنکه اصولاً مردم باین اقدامات روی خوش نشان نمیدهند و نمیتوانند بدهند.

اغلب مشاهده شد است که وسائل ضد آبستنی که با صرف هزینه سنگین بین مردم دهسات تقسیم شده است بصرفی غیر از مصارف اصلی خود رسید است. اغلب وسائل مردانه ضد آبستنی از طرف خانواده های معنوان اسباب بازی میان کودکان ده تقسیم شده است. قرص های ضد آبستنی پس از تقسیم بجای آنکه منظم مورد مصرف قرار گیرد روزها و هفته ها اصولاً مصرف آن فراموش گردیده است. زنان دهات از مراجعه جهت سقط جنین به پزشك مرد (اگر اصولاً طبیعی در ده وجود داشته باشد) خود داری میوزند و مردان ده نیز رضایت نمیدهند که زنان نشان از طرف پزشك مرد معاینه قرار گیرند حتی آشنا کردن توده مردم نواحی کشاورزی به بدوی ترین وسائل جلوگیری از آبستنی از قبیل امتناع از رابطه جنسی در روزهای خطرناك کارمشکلی است، زیرا اولاً اینگونه بحثها از طرف مردم ناروا و اصطلاحاً در حکم "تابو" است و از آن گذشته مردم به بدوی ترین مسائل زمستی انسان آشنائی ندارند و نگه داشتن حساب پیروسی های زمستی و کنترل آن برایشان کار فوق العاده مشکلی است.

خود تجربه های هندوستان نشان داد که با همه صرف هزینه های سنگین توفیقی در زمینه کنترل تولید نصیب دولت نشده است. مسئله آنست که در هندوستان با عواملی که موجب بالا بودن نرخ تولید و تناسل است مبارزه نشده است. در هندوستان و سایر کشورهای کم رشد در حالیکه عوامل اقتصادی و اجتماعی که باعث بالا بودن نرخ تولید و تناسل است بجای خود کماکان باقی است سعی میگردد علیه بالا بودن نرخ تولید مبارزه شود. در یک سیستم تولیدی عقب مانده که مانع از شرکت زن در پیروسی اجتماعی است و نیازی به جلب کودکان به تحصیل ندارد و طبیعتاً کودکان از سنین پائین بکار اشتغال میوزند و برای عامه مردم بیهوده دوران پیری تأمین نیست و معتقدات و عادات کهن هنوز بجای خود باقی است هرگز نمیتوان بیکم قرص ضد آبستنی مسئله اجتماعی مهمی چون مسئله جمعیت راحل کرد. بقول پرفسور گلین کلارک (Golin Clark) در چنین اجتماعی هیچ کاری بیهوده تر از چنین برنامه هائمی نیست، زیرا مردم، فرد فرد مرد و زن يك کشور باید باین کار معتقد باشند تا این برنامه تحقق پذیرد.

اگر در کشورهای جلو افتاده با چنین وسائلی از تولید جلوگیری میکنند و موفق هم میشوند فقط ناشی از آنست که نظریه مردم نسبت به مسئله كودك، زن، مایحتاج زندگی، مصرف، کار بر حسب سیستم اقتصادی جلو افتاده شان تغییر کرده است. باین تغییرات طبعاً سیستم ارزش های اجتماعی بزرگی و کوچکی خانواده نیز تغییر میکند. هر خانواده (مرد و زن) بر حسب این ارزش ها و نظریات خود بخود میزان افراد خانواده را برنامه ریزی مینمایند. وسائل جلوگیری از آبستنی در واقع امر وسیله برای اجرای این برنامه های ناشی از وضع جلو افتاده اقتصادی است. همین وسائل که در اجتماعات جلوسو افتاده موثر واقع میگردد چنانچه با اجتماع عقب مانده انتقال یابد اثر میگردد.

در اینجامنظر ما بهیچوجه آن نیست که اقدامات در زمینه کنترل تولید اساساً کار بیهوده ای است، بلکه منظور آنست که اقدامات مزبور فارغ از اقدامات اساسی در جهت تحول رادیکال اقتصادی و اجتماعی یا تقدم برنامه های کنترل تولید بر برنامه های اقتصادی کار بیهوده و بی نتیجه است. بر عکس در چهارچوب اقدامات و برنامه های اقتصادی میتواند کنترل تولید نیز جایی برای خود داشته باشد و بامر پیشرفت برنامه های اقتصادی کمک نماید.

نظراً ما آنست که علت عقب ماندگی کشورهای کم رشد ربطی به مسئله رشد جمعیت ندارد. ما بنا بر این برخلاف نظر پیرسن و اورکوید معتقد نیستیم که تحولات اقتصادی - اجتماعی باین برنامه های تقلیل جمعیت و سیاست دموگرافیک شروع میگردد. ما معتقدیم که در کشورهای کم رشد سیاست دموگرافیک

جزئی از سیاست اجتماعی - اقتصادی آن کشور است.

۵- مارکسیسم و حل مسئله جمعیت در کشورهای کم رشد

بطوریکه قبلاً متذکر شدیم بقوانین عام در مورد جمعیت، رشد جمعیت و حرکت جمعیت قائل نیستیم. مارکسیسم قانونمدی جمعیت را همواره بطور مشخص و در ارتباط فوق العاده نزدیک سیستم اقتصادی - اجتماعی می شناسد. معضل جمعیت در کشورهای کم رشد از نظر مارکسیسم پدیده ای است که صرفاً از اقتصاد دوگانه (ماتیل سرمایه داری و سرمایه داری) این کشورها در چهارچوب وابستگی به جهان امپریالیستی ناشی میگردد. نفوذ سرمایه داری و سرمایه داری امپریالیستی مرگ و میرا در این کشورهای محتل ایجاد يك سلسله پیروسی های ناشی از تمدن امروزی که سرمایه داری در آن ذینفع است بعقب راند و در عین حال با حفظ و حمایت از کشاورزی عقب مانده در این کشورها کلیه عوامل رهنائی را که باعث بالا بودن نرخ تولید و تناسل میباشد حفظ نمود. بدین ترتیب جمعیت در این کشورها با سرعت افزایش یافت. بنابراین آنچه که امروز بنام مسئله جمعیت نامیده میشود و در واقع تضاد روز افزون وجود کننده بین سیستم اقتصادی کشورهای عقب مانده و رشد جمعیت است چیزی جز یکی از انواع محصولات تسلط امپریالیسم و استعمار و نو استعمار بر کشورهای عقب مانده نیست و طبعاً حل مسئله جمعیت نیز با مبارزه علیه این عامل اصلی معضل جمعیت توأم است. بنابراین مسئله جمعیت و حل آن يك مسئله صرفاً دموگرافیک نیست، بلکه در درجه اول يك مسئله اجتماعی و سیاسی است.

از لحاظ دموگرافیک بدون شك حل مسئله جمعیت در کشورهای کم رشد باید توأم با تنزل نرخ تولید و تناسل باشد. اما تنزل این نرخ و تدابیر لازم جهت این تنزل، تدابیر صرفاً دموگرافیک نیستند و نمیتوانند باشند. بطوریکه قبلاً گفتیم عوامل رهنائی معین موجب تولید و تناسل فراوان است. تغییر این عوامل میتواند به تقلیل تولید و تناسل منجر گردد. اما تغییر عوامل رهنائی قدیم فقط در صورتی میسر است که زیر بنای جامعه از بن دگرگون گردد.

بنابراین محمل و شرط مقدم تقلیل تولید و تناسل فقط تغییر زیر بنای جامعه است. بنابراین تقلیل تولید و تناسل يك مسئله صرفاً دموگرافیک نیست، بلکه يك مسئله اجتماعی است.

تغییر زیر بنای جامعه همانطور که گفتیم فقط محمل و شرط مقدم حل مسئله جمعیت است. نباید تصور کرد که با تغییر این زیر بنا مسئله جمعیت نیز بخودی خود حل میگردد. عوامل رهنائی جامعه کهن، عادات، رسوم و غیره مدت ها پس از تغییر زیر بنا بقوت خود باقی میمانند. بقول لنین نیروی عادت توده ها مخوف ترین نیروهاست. مبارزه علیه این نیرو یکی از مشکل ترین و طولانی ترین مبارزات است.

بطوریکه ملاحظه میگردد حل مسئله جمعیت برعکس تصور برخی دانشمندان روزها فقط مسئله توزیع وسائل ضد آبستنی نیست، بلکه يك مسئله فوق العاده بخرچ سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و دموگرافیک است که از مسئله رشد اقتصادی جامعه غیر قابل انفکاک میباشد.

مارکسیسم مسئله جمعیت در کشورهای کم رشد را فقط از نقطه نظر فوق مطرح میسازد و محمل مسئله جمعیت را با تمام بخرنجی آن فقط از نقطه نظر فوق میسر میداند. در بخرنجی حل مسئله جمعیت بنظر ما دو مسئله اساسی وجود دارد. نخست آنکه اقتصاد دوگانه در چهارچوب وابستگی به سرمایه داری امپریالیستی عامل اصلی بروز مسئله جمعیت بوده است. بنابراین حل قاطع مسئله جمعیت فقط در جد شدن از چهار سرمایه داری و در پیش گرفتن راه غیر سرمایه داری ممکن است. دوم آنکه در

سیستم اقتصاد د وگانه زیر بنای جامعه بطور عمد از روابط ارضی ناشی میگردد. تغییر این زیر بنا جز با یک رقم ارضی رادیکال میسر نمی باشد. بر اثر این دو اقدام راه رشد اقتصادی در کشورهای کم رشد باز میگردد و زمینه (ولی فقط زمینه) برای حل مسئله جمعیت فراهم میشود. زیرا چنانکه دیدیم جمعیت روز افزون یک رشته مسائلی را که ناشی از احتیاج به اشتغال و تغذیه و تحصیل و غیره است در دسترس قرار میدهد. صرف انتخاب راه غیر سرمایه داری و انجام رقم ارضی میزان تولد و تناسل را تغییر نخواهد داد و از حدت مسئله جمعیت نخواهد کاست. برای آنکه بتوان بین سرعت رشد جمعیت و سیستم اقتصادی هماهنگی برقرار کرد، در درجه اول یک رشته اقدامات اقتصادی ضروریست که به پویائی سیستم نوین کمک نماید. هر چه پویائی (دینامیسم) سیستم نوین نیرومندتر باشد عوامل رهنائی سیستم سریعتر بوجود خواهد آمد و شکل خواهد گرفت و روش مردم نسبت به کار، نسبت به مصرف و معاش، نسبت به زن و کودک سریعتر تغییر خواهد کرد و مسئله تنظیم برنامه تولد و تناسل برای مردم بصورت مبرم مطرح خواهد شد. متقابلاً نیز اقدامات اجتماعی مؤثری که برای روشن کردن مردم در جهت برنامه ریزی خانواده باید انجام گیرد و تسهیلاتی که برای این امر باید در نظر گرفته شود به تقلیل نرخ تولد کمک خواهد کرد. در حقیقت اقدامات لازم در جهت تثبیت (Stabilization) جمعیت فقط اقدامات صرفاً دموگرافیک و یا اقدامات صرفاً اقتصادی نیست، بلکه ترکیبی از این دو میباشد که بنام تدابیر اقتصادی - جمعیتی (Demo-economic) نامیده میشوند. در این ترکیب تدابیر اقتصادی نقش درجه اول ایفا نمینماید. درست در همین جا است که اختلافی اساسی بین سیاست بهورزائی جمعیت و سیاست مارکسیستی جمعیت پیمان میآید. و این اختلاف نیز از دو برخورد بکلی متفاوت نسبت به مسئله جمعیت ناشی میگردد. برخوردی که مسئله جمعیت را در مرکز همه مسائل قرار میدهد و برخوردی که مسئله جمعیت را فقط در رابطه با محیط اجتماعی و طرز تولید بررسی میکند. سیاست دموگرافیک ناشی از برخورد دوم است و میکوشد با اجرای یک رشته برنامه های اقتصادی بر بنیای راه غیر سرمایه داری مسئله اشتغال را حل نماید، از فشار توده مردم کشاورزی به زمین، چه از طریق رقم ارضی و توسعه زراعت، کشاورزی و چه از طریق انتقال قسمتی از این مردم به صنایع بکاهد و ضمن این اقدامات، که طبیعتاً با ایجاد رونیای اجتماعی تازه ای توأم است، نظرم مردم را نسبت به مسئله تولد و تناسل بر بنیای نهی استوار سازد و همبای کار توضیحی وسیع، تسهیلات لازم را در جهت اجرای نظریه بد مردم نسبت به تولد و تناسل فراهم نماید. توضیح آنکه پیروان رشد اقتصادی وضع زن و کودک را در اجتماع بکلی در گون خواهد ساخت. کودکان که از سنین پائین تولید کنند، بودند در پیروان جدید تا سنین جوانی فقط مصرف کننده خواهند بود و باین ترتیب خانواده ضرورتاً به مسئله محدود کردن تولد توجه خواهد کرد. جلب زنان به پیروان تولید اجتماعی نظرم را نسبت به داشتن فرزند آن متعدد تغییر خواهد داد. سرعت این تغییر توسط سرعت، وسعت و عمق برنامه های اقتصادی تعیین میگردد. در اینجا البته لازم بتذکر است که دست و ولت های دموگرافیک در انجام برنامه های اقتصادی کاملاً باز نیست، زیرا ارضیه گذشته بهر حال مؤثری در راه اجرای نقشه های اقتصادی فراهم نمینماید. کشوری که راه غیر سرمایه داری در پیش گرفته است با دو وظیفه اساسی ولی متضاد مواجه است. نخست آنکه میبایست هر چه سریعتر عقب ماندگی کشور بر طرف گردد و فاصله عمیقی که بین کشورهای در حال رشد و کشورهای جلو افتاده وجود دارد از میان برداشته شود. حل این مسئله در چهار چوب روابط تولیدی جدید و تکیه بکشورهای سوسیالیستی فقط بکمک تکنیک مدرن میسر است. اما کاربرد وسیع تکنیک مدرن در کشورهای کم رشد با مشکلات عدیدیه مواجه میباشد. آنچه که باین مقاله ارتباط دارد مشکل دموگرافیک است که حل آن وظیفه اساسی دیگری است. انبوه جمعیت دائم التزاید کشورهای کم رشد و وسعت جمعیت اضافی در این کشورها تا ۱۰ سال آینده به در حدود نیم میلیارد انسان بالغ خواهد گردید. تأمین اشتغال این انبوه عظیم با کاربرد

تکنیک مدرن امریست متضاد. تکنیک مدرن همواره از "کارنده" یعنی کارگران و کارکنان صرفه جویی مینماید. بنابراین کشورهای کم رشد در حل مسئله جمعیت نه فقط باید راه رشد اقتصادی را درست انتخاب نمایند، بلکه پس از انتخاب صحیح راه بایستی برای رشد خود با ملاحظه هدف رشد اقتصادی که کم کردن فاصله با کشورهای جلو افتاده و در عین حال حل مسئله اشتغال است با انتخاب صحیح تکنیک دست زنند. مسئله انتخاب تکنیک در کشورهای کم رشد اغلب فقط در ارتباط با یکی از دو مسئله فسوق یعنی یاد ارتباط با کم کردن فاصله با کشورهای جلو افتاده و یاد ارتباط با مسئله جمعیت و اشتغال مطرح میگردد و به همین دلیل نیز عده ای یکطرفه کاربری تکنیک مدرن را در کشورهای عقب مانده و بعنوان تکنیک درست تلقی مینمایند و عده دیگر کاربری تکنیک ساده بمنظور تأمین حد اکثر اشتغال را تنها تکنیک صحیح میدانند.

بنظر ما این هر دو نظر نادرست میباشد. مد ریزه کردن سریع کشورهای کم رشد و در مقیاس وسیع بدون توجه به مسئله اشتغال یک پندار باقی بیش نیست. تکنیک مدرن مستلزم سرمایه گزاریهای سنگینی است که با ظرفیت فعلی کشورهای کم رشد ناسازگار میباشد. طبق برآورد های قطعی حد اقل سالها ۵۰ میلیارد دلار سرمایه گزاری در کشورهای کم رشد ضروریست تا بتوان طی سی سال آینده سطح فنی - اقتصادی را بعد سال ۱۹۶۰ اروپا رسانید. صرف نظر از مسئله مالی مسئله کادرفنی مطرح است. تهیه کادرفنی و تحصیل کرده در کشورهای کم گاه تا ۹۰٪ مردم بی سوادند مسئله کوچکی نیست که آنرا بتوان در مدت کوتاهی حل کرد یا بدین اصولاً بدون توجه باقی ماندن "جهش های بزرگ" حساب نشد و بجای آنکس نتیجه مثبتی بدهند خسارتهای جبران ناپذیری به بار خواهند آورد.

اما کاربری تکنیک ساده بمنظور تأمین حد اکثر اشتغال گرچه مسئله اشتغال را کم و بیش حل مینماید، ولی نه فقط قادر نیست فاصله بین کشورهای کم رشد و کشورهای در حال رشد را کم نماید، بلکه کاربری این تکنیک در مقیاس وسیع و بدون توجه به تکنیک مدرن منجر با افزایش فاصله بین کشور های کم رشد و رشد یافته خواهد شد.

بنظر ما مطلق کردن هر یک از این دو تکنیک بعنوان تکنیک مناسب برای کشورهای کم رشد نادرست است. برعکس ترکیب این دو تکنیک و کاربری هر دو آنها محتوی انتخاب صحیح تکنیک در کشورهای کم رشد است. ضمن آنکه با تکنیک ساده و کمتر مدرن میتوان مسئله اشتغال جمعیتی را که بطول عده فاقد تحصیلات و لوازم است، حل کرد. این مسئله با ایجاد رشته های مدرن اقتصادی پس عنوان کلید مسئله رشد توجه خاص مبذول داشت. این رشته ها ممکن است در بدو امر حتی کوچک باشند، ولی دارای آینده روشنی بوده و اساس سیستم اقتصادی آینده کشورهای کم رشد را تشکیل میدهند و درست بر اساس این رشته ها است که سیستم رهنائی اجتماع با تأثیرات دموگرافیک آن ساخته میشود. ترکیب این دو تکنیک تنها راه منطقی در حال حاضر بنظر میرسد. راهی که در شرایط وجود اضافه جمعیت و رشد سریع جمعیت مسئله رشد اقتصادی را بر حسب امکانات کشورهای کم رشد تأمین مینماید. لازم بتذکر است که ترکیب این دو تکنیک فقط در صورتی میسر است که راه غیر سرمایه داری انتخاب گردد. قانون رقابت سرمایه داری موجب ویرانی کلیه مؤسسه های اجتماعی است که با تکنیک کمتر مدرن میسر شده اند. تضاد رسیستی میتوان از این ویرانی جلوگیری کرد که در آن وسایل تولید متعلق به مردم باشد و دولت بنمایندگی مردم آنها را اداره نماید.

کشورهای کم رشد در وضعی قرار دارند که سرعت سیر مسائل و حوادث آنان اجازه تردید و تذبذب نمیدهد. کشورهای جلو افتاده با زهم جلو تر میروند. تردید کشورهای عقب افتاده در انتخاب

سال حافظ

به مناسبت ۶۵۰مین سالگرد شاعر بزرگ غزلسرای ایران
خواجه شمسالدین حافظ شیرازی

گویند سال حرمت و تجلیل حافظ است
از روی خواجه شرم کنم زین قیام ها
هر سال سال حافظ و هر روز روز اوست
این بانگ قرنها بود و حق شناس ها

شیراز و طوس کعبه ارباب شعرماست
بر کعبه بی که مردم ایران طواف کرد
بر بارگاه محترم آن سخنوران
تعظیم کرد و سجده بی از قلب صاف کرد

اما سخن زخواجه شیراز دیگر است
او اوج طبع نادره گوی هنرپر است
الفاظ اوست رمز مضامین گونه گون
در وصف حال و سیرت انسان ، فسونگر است

شمر امید و شوق و سرود وفا و عشق
همساز بانوای فریای دلنشین
ای چیره دست شاعر و استاد نغمه گوی
آهنگ خوش به سحر بیان تو شد عجبین

همت بلند داشتن و سرفراشتن
تسلیم ناشدن به خداوند زهر و زور
گردن به بندگی ننهادن ز بهر نان
این بند تست | حافظ داداده بشر

سیمای قدسی تو زرقای قرن ها
در بزم عاشقان ادب جلوه گر بود
دیوان غیب دان تو شد رهکشای دل
وان قال فرخ تو به عالم سر بود

در کاخ سرفراشته و کلبه حقیر
دیوان تو جو آینه زارکان خانه است
در کارگاه و مدرسه ، در مسجد و کنشت
هر جا روی حدیث خوشست در میانه است

در حجله گاه روشن زرتاب تو عروس
شعرتو بیک شادی و مفتاح بخت شد

راه رشد و اجرای آن فاصله آنها را از کشورهای جلوفتاد ، با زهم زیاد تر میکند . در سال ۱۹۵۰ تولید ناخالص سرانه در کشورهای جلوفتاد به طور متوسط ۱۰ برابر کشورهای کم رشد بود . در سال ۱۹۶۰ اختلاف هر ۱۱ برابر گردید . مسئله رشد جمعیت و مسئله اشتغال و تغذیه بر اثر تردید کشورهای کم درآمد در انتخاب راه صحیح رشد اقتصادی و اجرای بگیران هر روز صورت بخرنجتر و خطرناکتری اتخاذ مینماید . سیر حوادث و مسائل کشورهای کم رشد اجازه نمیدهد که این راه یا آن راه را آزمایش کنند و پس از جستجوی " راه سوم " اتلاف وقت نمایند . آنچه که گفتیم مطالبی است که بطور عمده و اساسی در باره مسئله رشد سریع جمعیت در کشورهای کم درآمد است . این مسئله در کشور ما یک پدیده استثنائی نیست و حل آن نیز تابع همان قواعد است که در این مقاله بیان داشتیم .

در تهیه این مقاله از منابع زیر استفاده شده است :

- 1) Karl Marx, Das kapital Bd. I, Berlin 1953
- 2) Karl Marx, Grundrisse zur Kritik der Politischen Ökonomie, Berlin, 1953
- 3) W. I. Lenin, Werke, Bd. I, Berlin, 1961
- 4) World population conference, Belgrad 1965, UNO. New York, 1966
- 5) P. Khalatbari, Überbevölkerung in den Entwicklungsländer, Berlin, 1968
- 6) F. Baade, ... denn Sie sollen satt werden, Oldenburg, 1964
- 7) Lester B. Pearson, Partners Development, Report of the Commission on International Development, New York, Washington London 1969
- 8) Yves Lacoste, Les Pays sous - développés, Paris, 1966

آزاد و راه گویه زندان ظالمان
شعرتو روح راحت شبهای سخت شد

در زینت صف های غم انگیز پرسکوت
شعرتو شهر بخش وز دایند غم است
در کج در آهر عزت کلام تو
تسکین روح خسته دلان است و همد است

در هر غزل شماره بیت الغزل یکی است
ز دیک شاعران شهیر غزل سرای
دیوان تو ولی همه بیت الغزل بود
یکدست و تالی غزل شیخ، دلربای

دیری است خوشه چمن از آن خرمن کهر
هر رشته گوهرت زدگر پرچلا تراست
از صد زبان شنیدم ام آن نکته های نغز
"وز هر زبان که می شنوم نامکراست"

دوران بهار، نقش چمن حافظ من است
دوران بهار، مرغ سخن حافظ من است
دوران نگار، رامش من حافظ من است
دوران یار، یاد وطن حافظ من است

۱۰ استوار

ماکیا ولیسم بجای مارکسیسم

(نظری به برخی فاکتورهای عبرت انگیز)

■ مجله "پکنگ ریویو" در شماره دوم ژوئیه ۱۹۷۱ خود چنین نوشت: قبول انگلستان و سرور و دانمارک در بازار مشترک "وضع نهی رادارویای باختری پد پی می آورد که عبارتست از ظهور یک مانع جدی برای سیاست سیطره جهانیه ایالات متحد و آمریکا و اتحاد شوروی".

همه میدانند که دولت محافظه کار انگلستان بر رهبری ادوارد هیث علی رزم مخالفت شد پد ۷۰٪ مردم انگلستان با تمام قوا میکوشد وارد "بازار مشترک" شود تا از تزد پل این بازار بیک قدرت اقتصادی ضد کشورهای انگلستان کسین (آمریکا و انگلستان) جلوگیری کند. اصطلاح "اسپ ترولا" (۱) اصطلاحی است که در مورد انگلستان و نقش آتی او در بازار مشترک بکار رفته است.

در آغاز ماه ژوئیه نیکسن رئیس جمهوری آمریکا به دول "ارویای صغیر" که با ورود انگلستان به بازار مشترک موافقت کردند تیریک گفت: مفهوم نیست جایی که نیکسن تیریک میگوید و کارگران و مردم انگلستان مخالف هستند، چگونه دولتی که خود را سوسیالیستی میدانند آثار مبارزه علیه سیطره جوسوی آمریکا را کشف میکنند!

اما آن افسانه سیطره جوسوی خود افسانه جدی آگانه ایست که در خورد اعتنا و جواب نیست! ■ در همین زمینه جالب است یاد آوری کنیم که در ماه ژوئیه سال جاری چوئن لای از پیتر ونٹی رئیس حزب سوسیالیست ایتالیا (همانکس که از اتحاد با حزب کمونیست ایتالیا گسست و به ائتلاف دولتی پیوست) دعوت کرد که به پکن برود و در همان ایام چین به دولت فرانسه اخطار کرد که وی حاضر نیست دو و کیل کمونیست فرانسوی (مورس آند ریو و امیل رژه) را که در رهیت اعزامی از طرف مجلس فرانسه به چین شرف داشتند بپذیرد. در اثر التماساتوم چین مجلس فرانسه مانع شرکت این دو وکیل فرانسوی در رهیت نمایندگی مذکور شد. امری که به اعتراض شد پد حزب کمونیست فرانسه به دولت چین و دولت فرانسه منجر گردید. آیا برای کسانی که دعوی مارکسیست - لنینیست بودن دارند مجاز است بر پایه یک سیاست خود پسندانه ملی کار را به آشکارترین شیوه های ماکیا ولیستی بکشانند؟

■ حال که از ماکیا ولیسم در سیاست رهبران پکن سخن بمان آمد باید از طرز رفتار آنان در مورد نصایب جمفر تعمیری در سودان نیز یاد کرد. در باره کودتای "عظا" النهر" علیه نمیری اصلاحخیز در مطبوعه چین نشریات، فقط در بزرگ اطلاع داده شد که نمیری توانست کودتای را که علیه وی بود در هم شکنند و ابتکار را در دست نگاه دارد. در باره کشتار کمونیست ها و اعدام عبد الخالق محبوب و شاقعی احد الشیخ

(۱) اسپ جویی که یونانیان در آن پهلوانان خود را پنهان کردند و در میدان جنگ ترو باقی گذاشتند و خود رفتند و سپس مدافعان دژ ترو آنها بدرون قلعه بردند و شبانگاه پهلوانان یونانی از اسپ بیرون آمدند و دروازه دژ را بروی مهاجمان گشودند.

نیز بکلی در مطبوعات چین خبری درج نگردید. این مطلب موجب شد که ژنرال نعیمی در پیامی به مائوتسه دن سیاستگری خود را از رفتار چین درباره کودتای سوآن بیان دارد.
■ مجله پوزوئی لوموند ضمن بحث درباره نزدیکی امریکا و چین در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۱ چنین نوشت:

" برای خاتمه دادن بیکری از پرسروصداترین ستیزه گریهای کره زمین ، فقط چند پارتی بازی بیگ بونگ و یک سو هاضمه دروغین برای آقای هنری کیسنگر معاون رئیس جمهوری امریکا کافی بود. حتی بدون این اداهای رکابول مایانه نیز اعلام دیدار آقای نیکسن از پکن میتوانست واقعه ای هیجان انگیز باشد . . . این تصمیم نمودار یک تغییرشکفت - انگیز در روحیه هاست : برای امریکائی متوسط ، چین مدت هاست همست قاتلان " بچه ها " درویت نام و چخماق انقلاب در جهان سوم است . و اما چینی ها بنوبه خود پیش از آن مجسمه های کاغذی عمو سام را سوزانده بودند و بیش از این امریکائیها را دریا توپیم های تند و تیز خود بیاد مسخره گرفته بودند ، که بتوان راهی را که با این سرعت در تحسول روحیه خود طی کرده اند ، آسان گرفت . "

دام استعمار نوین

مقاله زهرین را آکادمیسین شوروی و " نیاکوننکو در مجله معتبر " زاروژوم " نگاشته (شماره ۲۵ سال ۱۹۷۱) و حاوی یک تحلیل ثنویک عمیق و تازه درباره تقسیم کار بین المللی در مرحله کنونی است و مشخصات ویژه اقتصادی سیاست نسبی استعماری را در جهان امروز روشن میسازد . از آنجا که سسه امپریالیستها و متحدین آنها در جهان سوم تلاش اندکی بکار نمیرند تا با استفاده از بخرنجهی مناسبات اقتصادی در جهان امروز در ماهیت نو استعماری این مناسبات مغلطه کنند و آنرا روابط " معصومانه " همکاری اقتصادی جلوه گر سازند ، افشا مکانیسم این مناسبات از طریق تحلیل مارکسیستی داری اهمیت ویژه ایست . ما مطالعه دقیق این مقاله را به خوانندگان ارجمندگتیا توصیه می کنیم .

گرایشهای نو در تقسیم کار بین المللی

در اواسط اکتبر سال ۱۹۷۰ اجلاسیه مجمع اقتصادی جمهوری فدراتیو آلمان - امریکای لاتین در هامبورگ برگزار شد . دو مسئله در این اجلاسیه مورد بررسی قرار گرفت : افزایش میزان واردات کشورهای اروپای غربی از کشورهای امریکای لاتین و سرمایه گذاری آلمان غربی در امریکای لاتین . مطبوعات آلمان غربی ضمن تفسیر نتایج این اجلاسیه خاطر نشان ساختند که فعالیت این مجمع مساعی بزرگترین انحصارات آلمان غربی را برای جبران فرصت های از دست رفته منعکس میسازد . اعلام شد که کمپانی هائی نظیر " زیمسن " و " تلفونکن " در صنایع الکترونیک ، " پ ۱۰۰ " و " ف " و " فارب ورکه هیوخت " و " فارین فابریکن بایر " در صنایع شیمیائی ، " تیسن " در صنایع فلزگدازی ، " فولکس واگن " در صنایع اتومبیل سازی کشورهای امریکای لاتین به سرمایه گذاریهای خود خواهند افزود . در نظر است میزان سرمایه گذاریهای آلمان غربی در امریکای لاتین تا سال ۱۹۷۵ به یک میلیارد دلار افزایش داد شود .

این غلظندی مجمع را به افزایش واردات از امریکای لاتین که در ظاهر امر غیر منتظره جلوه میکند ، چگونه میتوان تحلیل نمود ؟ تجزیه و تحلیل دقیق تر فعالیت کمپانی های آلمان غربی در کشور

های امریکای لاتین نشان میدهد که تسخیر بازار داخلی امریکای لاتین تنها هدف این کمپانی‌ها نیست، بلکه افزایش صادرات کالاهای ساخته شده در موستان متعلق به این کمپانی هادر امریکای لاتین به بازار جهانی نیز هدف آنها را تشکیل میدهد. مثلاً کنسرن "نیمس" هم اکنون محصولات را که کارخانه های آن در برزیل تولید کرده اند به ایالات متحده امریکا صادر میکند. "مرسدس بنز دو و برانل" اجزا اتومبیل های بارکنی را به کمپانی مادر که در اشتوتگارت واقع است، ارسال میدارد. "فولکس واگن" اتومبیل های راکه در برزیل میسازد به بهای اتومبیل های ساخت آلمان غیر بی بازار جهانی عرضه میکند این واقعیت ها از دو لحاظ قابل توجه است. از یکسو مساعی سرمایه انحصاری آلمان غربی را برای نفوذ در امریکای لاتین نشان میدهد و از سوی دیگر گرایش های نوین در گسترش تقسیم کار بین المللی را در جهان سرمایه داری منعکس میسازد. تقسیم کار بین المللی هم برای انحصارهای امپریالیستی و هم برای سرنوشت کشورهای در حال رشد اهمیت روز افزون کسب کرده است. تقسیم کار بین المللی برای انحصارها وسیله تازه ایست برای بالا بردن سطح سودآوری تولید، افزایش میزان مناقع و در عین حال شکل مطمئن تری است برای غارت کشورهای کمزرد. تقسیم کار بین المللی اکنون از یکسو موجبات تسریع نسبی رشد تولید و افزایش اشتغال را در کشورهای در حال رشد فراهم میآورد و از سوی دیگر به استقلال اقتصادی آنان لطمه جدی وارد میسازد.

ماهیت تقسیم کار بین المللی تازه ایکه اکنون در حال تکوین است، چیست؟

مراحل سه گانه تقسیم کار بین المللی

تقسیم کار بین المللی جهان سرمایه داری با تکامل سرمایه داری پدید آمدن تاریخ آنرا بطور مشروط میتوان به سه مرحله تقسیم نمود:

- مرحله اول شامل دوران پیدایش سرمایه داری بمثابه سیستم مناسبات اقتصادی در قیاس بین المللی و پدید آمدن اقتصاد جهانی است؛
- مرحله دوم دوران نضج امپریالیسم تاتلاشی سیستم استعمار را در برمیگیرد؛
- مرحله سوم بحقیقه ما، معلول شکست تمام مساعی امپریالیسم برای حفظ اشکال کهنه تقسیم کار بین المللی جهان سرمایه داری است.

اینک این مراحل سه گانه را بررسی کنیم:

۱) در مرحله اول رابطه میان تولید ماشینی در انگلستان (که تولید کننده انحصاری مهمترین کالاهای صنعتی بود) از یکسو و تولید کشاورزی و مواد خام در سایر کشورهای جهان اساس تقسیم کار بین المللی را تشکیل میداد. در آن دوران "آزادی تجارت" وسیله عمده تقسیم کار میان کشورهای بود. بورژوازی انگلستان که بر مستعمرات خود متکی بود و بخاطر هدف های خود به قدرت جنگی نیروی دریایی خود متوسل میشد، در راه آزادی تجارت میکوشید. مارکس و انگلس خصوصیات اساسی تقسیم کاری را که در آن هنگام پدید آمده بود در آثار خود به خود با وضوح تمام بیان داشته اند. در "مانیفست حزب کمونیست" گفته میشود:

بورژوازی بهمان شیوه که در او با بسته شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای تمدن و خلق های کشاورز را وابسته خلق های بورژوا و شرقی را وابسته غرب نمود.

هنگامی که فرانسه و آلمان و ایالات متحده امریکا در نتیجه تاثير فزون رشد ناموزن اقتصادی و

سیاسی وارد عرصه جهانی شدند، این مرحله تقسیم کار پایان رسید. این سه مرحله ایجاد سدهای گمرکی به حمایت بازار داخلی خود پرداختند و با استفاده از آخرین دستاوردهای علم و تکنیک در آن زمان به رقابتی جدی انگلستان بدل شدند.

۲) مرحله دوم تقسیم کار بین المللی زمانی آغاز شد که در نتیجه رقابت، تمرکز بیسابقه در تولید پدید آمد و مسئله بازار حدت یافته بود. پیدایش انحصارها، تکامل امپریالیسم و تقسیم اقتصادی و ارضی جهان نتیجه ناگزیر این پروسه بود.

ایجاد تخصص تولیدی در چارچوب امپراتوریهای مستعمراتی (مرئی و نامرئی) از خصایص مرحله جدید استفاده از منابع طبیعی و نیروهای انسانی بود. این امر به ایجاد اتحادیه های گمرکی و "سیستم های حمایتی" و "مناطق ارزی" و سایر مسددهای اقتصادی برای حفظ مواضع انحصاری کشور متروپل در منطقه نفوذ خود منجر گردید. هدف جنگ های جهانی عبارت بود از تجدید تقسیم جهان تقسیم شده. این تجدید تقسیم بر حسب تناسب جدید نیروهای اقتصادی و نظامی و سیاسی امپریالیست های رقیب انجام میگرفت. ولی در ماهیت اختصاصی کردن تولید تغییری حاصل نشد. در چارچوب جدید هر گروه بندی کشور متروپل تولید کننده محصولات صنعتی بود و سایر کشورها "زائده کشاورزی و مواد خام" آنرا تشکیل میدادند.

آنچه گفته شد، شرح بسیار ساده و مجمل تاریخ تکامل تقسیم کار جهانی بود و عوامل بسیار مهمی مانند پیدایش تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی، تاثیر شیوه های سوسیالیستی و همکاری و همیاری تولیدی بر سرمایه داری و غیره را در بر نمیگیرد.

این دو مرحله تقسیم کار بین المللی بر اعمال فشار غیر اقتصادی و رشد و تکامل خود بخود پروسه های اقتصادی مبتنی بود.

۳) مرحله سوم: آغاز دوران تلاشی سیستم استعمار برای اقتصاد جهانی سرمایه داری در حکم یک انقلاب بود. تضعیف شدن امپریالیسم در نتیجه دومین جنگ جهانی، پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم و پیشرفت و تکامل کامیابانه آن، تلاشی سیستم استعمار - همراه با انقلاب علمی و فنی دوران معاصر - به پدید آمدن وضع جدید در تقسیم کار بین المللی جهان سرمایه داری منجر گردید. احیای قدرت اقتصادی اروپای غربی و ژاپن که در نتیجه جنگ ویران و ناتوان شده بود و بازگشت اقتصاد ایالات متحده امریکا به مسیر روان صلح با کار نیست پیشرفتهای مهم فنی در اقتصاد این کشورها همراه بود. این ها پیشرفتهای بودند که ابتدا در صنایع نظامی در نتیجه تغییرات کیفی در تکنیک جنگی بوجود آمده بودند. بدینسان برای استفاده از دستاوردهای جدید علم و تکنیک نوین و واکنش زنجیری پدید آمد. اگر در گذشته تکنیک جدید سالها و حتی دهها سال مورد بهره برداری قسرا ن میگردت، اکنون فاصله زمانی میان اختراع و بهره برداری از آن در تولید شدیدا کاهش یافته است. دامنه بازار خرید و فروش اسناد و لیسانس اختراعات بنحوی بیسابقه گسترده شده است. مثلاً ژاپنی ۱۰-۱۵ سال پس از جنگ اقتصاد خود را تقریباً بر پایه استفاده از اسناد و لیسانس اختراعات خارجی بنانهاد و موفق شد در مدت کوتاهی (تقریباً ۷-۵ سال) افزار تولید خود را نوسازی کند و از لحاظ تولید

ویژه کاری را به معنای Spécialisation و همیاری را به معنای Coopératisation گرفته ایم. ویژه کاری در تولید یکی از اشکال تقسیم کار اجتماعی میان رشته های مختلف تولیدی و یا در درون این رشته هاست. در این نوع تقسیم کار هر رشته یا موسسه ای بتولید نهائی نوع معینی محصول و یا تولید اجزا مختلف آن میپردازد. ویژه کاری مستلزم همیاری در تولید است. بدین معنایکه رشته ها و یا موسساتی که بتولید محصولات مکمل هم و یا تولید اجزا مختلف محصول واحد میپردازند، باید از لحاظ تولیدی همکاری نزدیکی داشته باشند. در واقع هر رشته یا موسسه ای که در تولید تخصص بدست میآورد، مکمل رشته یا موسسه دیگر است.

صنعتی مقام دوم را در جهان سرمایه داری بدست آورد.
در تمام کشورهای پیشرفت رقیابت و با نتیجه به شدت تمرکز تولید افزود. شده است. حجم تولید
بمیزان زیاد بر ظرفیت بازار داخلی پیشی گرفته است. انتقالات بین المللی سرمایه و ادغام کمپانی‌ها افزایش
یافته است. برای بدست آوردن بازار فروش نبردی شدیدی میان انحصارها در گرفته است. در همین حال
پروسه "پیوست" (انترگاسیون) در نتیجه ویژه کاری و همیاری در تولید، میان بسیاری از کشورهای
شدت یافته است. وسایل ارتباط دردوران معاصر اداره و رهبری پروسه های تولید را در موسساتی که
که صدها و حتی هزارها کیلومتر از هم فاصله دارند، امکان پذیر ساخته است. تمام اینها پدیده‌های
هستند که در شرایط مسابقه با سیستم جهانی سوسیالیسم بروز نموده اند.

مبارزه با خطر نیروی کار ارزان

پس از آنکه مستعمرات سابق استقلال سیاسی بدست آوردند، مبارزه این کشورها در راه
استقلال اقتصادی باعث گردید که در اشکال قدیمی تخصص آنها در اقتصاد جهانی تحولات محسوس
وجود آید.

برای نمایندگان دوران پیش تر سرمایه مالی، ژاپن نمونه و سرشقی برای سازمان دادن تقسیم
کار بین المللی بشیوه جدید بود. بسیاری از انحصارات با توجه باین امر که مسئله اشتغال بخرنج ترین
و دشوارترین مسئله است که در برابر کشورهای در حال رشد قرار گرفته است، به ایجاد رشته‌های تولیدی
"کارطلب" در این کشورهای پرداختند. طی پنج سال اخیر انحصارات برای بدست آوردن بازارهای نیرو
کار ارزان به مبارزه واقعی آغاز کردند. این مبارزه هم سراسر کشورهای امپریالیستی و هم سراسر کشورهای
در حال رشد را فرا گرفته است.

برای تحلیل سیاست جدید انحصارات مابین تشریح فراوان نیز بوجود آمده است.
برای نمونه قسمتهایی از گزارش کمپانی تحقیقات علمی "بیزنس اینترنشنل" را ذکر میکنیم. در این
گزارش گفته میشود:

"تقسیم کار بین المللی میتواند در چارچوب کمپانی واحد نیز انجام گیرد. در این
صورت روابط بازرگانی میتواند در میان موسسات مختلف این کمپانی برقرار گردد.
کمپانیهای بین المللی ناگزیر نیستند که تمام پروسه تولید محصولات بخرنج را در
یک محل انجام دهند. آنها میتوانند این پروسه بخرنج را به مراحل معینی تقسیم
کنند و هر مرحله را در محلی که حداقل هزینه راحتی با در نظر گرفتن هزینه های
حمل و نقل تأمین میکند، انجام دهند. خلاصه آنکه تقسیم کار بین المللی در
داخل یک کمپانی بین المللی که آگاهانه تنظیم میگردد، احتمالاً میتواند شریختن
تراز تقسیم کار معمولی ولی بدون نظمی باشد که میان کمپانیهای مستقل کشورهای
مختلف برقرار میگردد."

این تقسیم کار عملاً چگونه انجام میگردد. یک سوم تمام تلوزیون‌های که در سه ماهه سوم سال
۱۹۶۹ در ایالات متحده آمریکا بفروش رسید در خارج از کشور تولید شده بود و تقریباً دو پنجم این
تلوزیون‌ها (در حدود ۵۰۰ هزار دستگاه) با مارک کمپانیهای آمریکائی بوسیله شعب و موسسات در
این کمپانیها از جمله در تایوان و هنگ کنگ و کره جنوبی و مکزیک ساخته شده بود.

کمپانی آلمان غربی "رولی - ورکه" کارخانه ای در سنگا پور احداث کرده است. در سنگا پور

دستزد کارگران ۶ بار کمتر از آلمان غربی و ۵ بار کمتر از ژاپن است. این کمپانی اکنون با کمپانیهای
ژاپنی که محصولات خود را ۲ بار ارزانتر از آلمان غربی میفروختند، برابری موقتی آمیزی برداخته
است. کمپانی امریکائی "ساینتیک کورپوریشن" اکنون قطعات دستگاها را با انگارال را برای مونتاژ به
سئول میفرستد. این دستگاها سپس برای مونتاژ ماشین های شمارگر الکترونیکی به ایالات متحده
صادر میشوند. از آنجا که کارگران کره جنوبی ۸ بار کمتر از کارگران امریکائی دستزد میکنند، از این راه صرفه
جویی در هزینه انجام میگردد.

از این قبیل هزاران نمونه میتوان آورد. چنانکه ماشین های تحریر (الیوتی) در اسپانیا ساخته
میشوند. کمپانی "کرایسلر" پدکی های لازم برای کارخانه های اتومبیل سازی خود را که در فرانسه ایجاد
شده اند، در اسپانیا میسازد.

سرمایه هایه کجا میروند

شعار "تولید در کشورهای در حال رشد و فروش در کشورهای رشد یافته" یکی از رایج ترین
شعارهای انحصارگران شده است. صنادق نیست که اکنون سرمایه گذاری در صنایع تبدیلی نه فقط
در کشورهای امریکائی لاتین بلکه در کشورهای آسیا و حتی آفریقا با آهنگ سریع افزایش می یابد.
طبق آمار بانک دولتی پاکستان ۷۰٫۷ درصد سرمایه گذاریهای خارجی در بخش خصوصی
پاکستان طی سالهای ۱۹۶۸-۱۹۶۶ در صنایع تبدیلی این کشور انجام گرفته است. در سال ۱۹۶۸
در حدود ۳۳ درصد سرمایه گذاریهای مستقیم ایالات متحده امریکا در امریکائی لاتین، ۳۰ درصد در
آسیا و در حدود ۴ درصد در آفریقا در رشته های صنایع تبدیلی بود.

زمانیکه در کنفرانس های اقتصادی بین المللی مسئله صدور کالاها و صنایع کشورهای در
حال رشد مطرح میشود، معمولاً فقط یک جانب این مسئله یعنی ضرورت صنعتی کردن کشورهای کم رشد
فقط از لحاظ امکانات بازار داخلی و کمبود ارز و کادری در این کشورها مورد توجه قرار میگیرد. البته تمام
اینها بجای خود صحیح است. ولی در این کنفرانسها این واقعیت که انحصارات نیز به صدور محصولات
صنعتی از کشورهای در حال رشد علاقه کامل دارند، با نجاه مختلف منکوت گذارده میشود.
چرا؟ برای آنکه سخنگویان انحصارات با طرح مسئله لزوم افزایش صادرات محصولات صنعتی
بعنايه مسئله مبرم کشورهای در حال رشد میخواهند بایک تیرد و نشان بزنند: با معرفی خود بعنوان
حامیان منافع کشورهای رشد یابنده برای خود سرمایه سیاسی بدست آورند و در عین حال منافع اقتصاد
خود را تأمین کنند. ولی آن چه که در کنفرانسهای بین المللی درباره آن سخن نمیرود، در مطبوعات
خاص محافل سود آگرا درباره آن قلمفرسائی میشود.
مثلاً مجله "فورچون" (Fortune) با صراحت اعتراف میکند که:

"بسیاری از اقتصاد دانان خاطر نشان میسازند که هر کشوری در مرحله اول در فکر
منافع خود است، گرچه هیچکس معمولاً باین امر اعتراف نمیکند. اگر کشورهای
رشد یافته ورود محصولات کشاورزی و صنعتی را از کشورهای در حال رشد
به بازار خود اجازه دهند، با این کار خواهند توانست بخشی از نیروی کار کشورهای
را به صنایع سوق دهند که در آنها تکنولوژی بخرنج توجیه دارد. این کار فقط
به بالا رفتن سطح متوسط بازده کار و افزایش درآمد سرانه کشورهای رشد یافته
منجر خواهد شد"

استراتژی جدید: تبدیل از "زائد" به "بخش لایتنک"

برای کشورهای مستعمره و وابسته سابق اکنون نقش کشورهای تابع و وابسته در نظر گرفته شده است. اگر این کشورهای رگدشته "زائد" اقتصادی مترویل ها" بودند، اکنون به بخش لایتنک اقتصاد جهان سرمایه داری تبدیل شده اند. سرمایه انحصاری در شرایط کنونی برای حفظ سادات خود در مستعمرات سابق ناگزیر است به شیوه ها و اسلوب های جدید متوسل شود. ضرورت مسا شدن با شرایط جدید تکامل جهانی، لزوم بحساب آوردن تأثیر روز افزون موفقیت های کشورهای موسیالیستی و مساعی خلق های کشورهای نواستقلال بخاطر تأمین استقلال اقتصادی و تسریع آهنگ رشد، محافل حاکمه کشورهای امپریالیستی را ناگزیر میسازد که به تدابیری متوسل شوند که لااقل در ظاهر با منافع کشورهای در حال رشد هماهنگی داشته باشد.

امپریالیست ها برخلاف گذشته ناگزیر باید به رشد اقتصادی سریعتر و وسیعتر کشورهای جهان سوم تن در دهند. ولی امپریالیست ها میگویند رشد کشورهای "جهان سوم" رادرجان جهتی سوق دهند و از لحاظ مقیاس و اشکال چنان محدود کنند که تابعیت کشورهای در حال رشد از اقتصاد جهان سرمایه داری حفظ و یا حتی تشدید گردد. امپریالیسم فقط در صورت "صهار کردن" پیرویه رشد کشورهای "جهان سوم" و سوق دادن آن در جهت لازم و در عین حال با اشغال مواضع مساعدتر میتواند این کار را انجام دهد.

حفظ عقب ماندگی علمی و فنی در رشته های تولیدی کشورهای در حال رشد یکی از هدف های عمده استراتژی امپریالیسم را تشکیل میدهد. در مطبوعات جهان، اکنون به مسئله اختلاف سطح روز افزون تولید سرانه کالاهای اساسی درد و گروه کشورهای جهان سرمایه داری توجه فراوان میشوند. ولی شکاف روز افزون میان امکانات تولیدی و بازده کار اجتماعی کشورهای در حال رشد از یکسو کشورهای امپریالیستی از سوی دیگر از لحاظ درونمای پیشرفت اجتماعی مسئله مهمتر و پیچیدهتری را تشکیل میدهد. در این مورد نیز با اصطلاح تقسیم کار بین العالی جدید که نه فقط در باره آن تبلیغات وسیع انجام میگردد، بلکه مجدداً عملی میشود، باید نقش کاملاً هلاکتباری را ایفا نماید. کشورهای امپریالیستی در نتیجه این نوع تقسیم کار به تمرکز دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در دست خود ادامه خواهند داد و شکاف میان دو گروه کشورها افزایش خواهد یافت.

سیاست پیوند دادن "جهان سوم" به سیستم سرمایه داری معاصر، موجبات حفظ عقب ماندگی فنی و اقتصادی مستعمرات سابق و افزایش وابستگی آنها را به انحصارات امپریالیستی (گرچه برپایه جدید) فراهم میآورد. روابط تکنولوژیک را که برپایه تخصصی شدن تولید صنعتی بوجود میآید، نمیتوان بسهولت روابط ناشی از تبادل کالا برهم زد. بحال و استعمارگران رشد رشته های معین صنایع تولیدی راد کشورهای در حال رشد مهمترین وسیله گسترش و تحکیم مناسبات سرمایه داری در این کشورها میدانند.

انحصارات، علاوه بر احداث برخی موسسات صنعتی در کشورهای در حال رشد برای اقداماتی که به تحکیم کارفرمایی خصوصی در این کشورها یاری میرساند، توجه خاصی میذول میدارند. در یکی از اسناد سازمان ملل متحد که بوسیله شورای اقتصادی و اجتماعی این سازمان تهیه شده گفته میشود:

"استفاده از تجربه مدیریت و شیوه های رهبری اقتصاد در زمانی مؤثرتر خواهد بود که از مؤسسه خصوصی خارجی منشأ گیرد. این مؤسسه نه فقط بساطتکنیک"

بلکه با سرمشق و تجربه خود مشوق رشد کارفرمایی خصوصی خواهد بود.

انحصارات امپریالیستی، رشد سرمایه داری محلی را تکیه گاه اجتماعی جدید خود در جهان سوم میدانند. رشد سرمایه داری برای نگاه داشتن این کشورها در سیستم سرمایه داری جهانی و بالنتیجه استثمار آتی منابع طبیعی و نیروهای انسانی آنها امکان فراهم میآورد.

دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران و یکی از پژوهندگان برجسته فرهنگ و ادب ایران روز ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ (چهارم ژوئیه ۱۹۷۰) پس از پنج سال بیماری درگذشت. طی این پنج سال کوشش پژوهشگران ایرانی و خارجی برای نجات دکتر معین بشمار رسید. وی سرانجام پس از یک تلاش طولانی با مرگ چشم فرو بست. مرگ دکتر معین ضایعه فرهنگی بزرگی است و ما آنرا به فرهنگیان کشور و خانواده آن استاد فقید تسلیت میگوئیم.

در سوگ کیهان نوردان



سه کیوترا قاصد

بایشارت‌های نیک از آسمان

در لانه افسانه گون خویش

خاموش شدند

آنها در مرز جاد به

بارگرا نههارا به مادر زمین سپردند

و خود با آشیانه جاوید پدیدند:

به آشیانه دل‌های سپاسگزار

در جاد و خارا گین ستاره ها

در رهگشائی بسوی آینده

بشر به قهرمانی نیازمند است

و این نیاز همه کسانی است

که بسوی اوج

بسوی آینده می‌شتابند

ولی بد

گرایش‌های جنبش رهائی بخش ملی

در جهان امروز

پرفسور ک. میرسکی (دکتر علوم در تاریخ) در مقاله سه
فشرده ای که در مجله معتبر شوروی "زندگی بین المللی"
(شماره ۷ - سال ۱۹۷۱) نگاشته، منظره جامعی از
گرایش‌های جنبش رهائی بخش در جهان امروز بدست
میدهد. "دنیا" تاکنون برخی از مقالات مهمی را که در
این زمینه در مطبوعات شوروی چاپ شده بنظر خوانندگان
رسانده است. زیرا درک دقیق مسائل مربوط به راه رشد
غیر سرمایه داری که یکی از نکات مهم مشی سیاسی حزب
ماست برای همه رفقای حزبی و هواداران "دنیا" دارای
اهمیت اصولی است.

مبارزه بر ضد استعمار کماکان ادامه دارد

یکی از عناصر مهم مرحله کنونی جنبش رهائی بخش ملی مبارزه دلاورانه ایست که میهن پرستان
آن کشورهایی که هنوز در زیر بوغ استعمار رنج میبرند برای رهائی سرزمین خویش بدان اشتغال دارند.
تا قید استعمار نگسلد، تا زمانیکه آخرین مستعمره و بویژه مستعمرات پرتقال در آفریقا مستقل
نگردند، این نبرد ادامه خواهد یافت.
نکته مهم آنست که در حالیکه در برخی از کشورهای نبرد مسلحانه هنوز سرانجام نیافته است،
بعضی دیگر از آنها جنبش ضد استعماری سمت یابی اجتماعی کاملاً روشنی پذیرفته شده است. مثلاً در
کینه (بیسائو) و در ظفار (شبه جزیره عربستان)، میان رهبران نیروهای میهن پرست گرایش دموکراتیک
انقلابی بیش از پیش شکل می‌گیرد و تئوری سوسیالیستی رواج می‌یابد و منظره یک راه رشد آتی غیر سرمایه-
داری از هم اکنون پدیدار میگردد.
آخرین در استعمار در جنوب آفریقا پابرجاست. بعید است که آفریقای آزاد بتواند در آینه کما
فرا دست نیروهای مسلح رامتوجه آزادی اکثریت ستمدیده آفریقائی از چنگ رژیم نژادگرای آفریقائی
جنوبی بکند.

از آن گذشته برخی محافل در کشورهای آفریقائی مانند "مالای" و "جمهوری مالاکاش" و
"ساحل عاج" مایلند که با دولت آفریقائی جنبی راه مذاکره و مباحثه طی شود. معنای این سخن آنست
که بین کشورهای مستقل آفریقائی در طرز رفتار با این رژیم نژادگرا وحدت تاکتیک نیست.

نواستعمار با سو استفاده از تفرقه کشورهای آفریقائی موفق شده است در برخی از کشورهای
آفریقائی برای خود تکیه گاه اجتماعی ایجاد کند که همان الیت (قشر ممتاز) بورژوازی بورکراتیک است.
این قشری است فاسد و رشوه خوار و از جهت سرشت خود ضد خلق. اکنون دیگر تردیدی نیست که در

افریقای نوپای پیکر اتیک (از لشکری و کشوری) دستیار عدد و نواستعمار است، یعنی آن نیروی است که در این قاره بطور عمیق به استقرار یک سرمایه داری غیر مستقل و حاضر به خدمت انحصارهای بیگانه، کمک می‌رساند.

تحولات عمیق اجتماعی در آفریقا

پدیده دیگری که در آفریقای امروز میگذرد عبارتست از قشر بندی در رنجی طبقاتی، قسب بندی روز افزون این طبقات، تشدید یکار طبقاتی، بالا رفتن وزن مخصوص پرولتاریا و ارتقا سطح آگاهی وی و دلزدگی از رژیمهای نظامی.

ورشکست رژیمهای نظامی در "غنا" و "سیرا لئون" حاکی از مطالب مختلفی است و از جمله از این نکته که این رژیمها بحالت نداشتن برنامه انقلابی اصلاحات اجتماعی قادر بر حل مسائل نضج یافته ملی نبوده اند.

در سیاست محافل رهبری کننده کشورهای "تان زانیا" و "زامبیا" برخی جهات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری آشکارا تقویت یافته است و توده های مردم "کینه" و "کنگو (برازاویل)" در نبرد با امپریالیسم و نواستعمار سرسختی انقلابی نشان میدهند.

در آفریقای استوایی درک اهمیت گزین کردن بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی و اینکه سرمایه داری تنها میتواند خادم نواستعمار یعنی سیستمی باشد که وابستگی کشورهای نواستقلال را به انحصارهای امپریالیستی تحکیم میکند، افزایش می‌یابد.

سمت یابی سوسیالیستی، دستاورد ها و مشکلات آن

تصادفی نیست که اعتقاد به ضرورت از میان بردن واپس ماندگی و وابستگی از طریق راه رشد غیر سرمایه داری بیش از پیش رواج می‌یابد و اعتبار کشورهای که دارای سمت یابی سوسیالیستی هستند بالاتر میرود.

در قطعه نامه کنگره ۲۴ حزب کمونیست شوروی این کشورهای دارای سمت یابی سوسیالیستی را "گردان پیشاهنگ جنبش رهائی بخشی" نامیده اند. میدانیم که کاریشاهنگ همیشه دشوار است زیرا باید بر موانع و مشکلات بسیاری غالب آید. لذا عجیبی نیست که در برخی از کشورها، سمت یابی سوسیالیستی موقتا دچار ناکامی میشود و یا تکامل برخی دیگر از کشورهای متعلق باین گروه از عناصر و نکات منفی قیام نباشد. زیرا تکامل غیر سرمایه داری در این کشورها راه خود را از خلال نبرد می‌جاند، نه تنها با امپریالیسم جهانی، بلکه همچنین با عوامل نامساعد داخلی می‌گشاید.

مطلب فقط بر سر اقدامات مخالف از جانب طبقات بهره کش که مزایای خویش را از دست میدهند نیست. این طبقات بهر جهت تا حد زیادی ضعیف شده و اعتبار خود را از کف داده اند. در شرایط دوران گذار تا مدتی مدید بخش خصوصی که مبنی بر تولید خرد و یاد روستاو شهر، بازرگانی و خدمات است وجود دارد و نمیتواند وجود نداشته باشد. هنگامیکه دیکتاتوری پرولتاریا نیست، حزب پرولتاری که به تئوری علمی مجهز است وجود ندارد. محیط خرد و بورژوازی بالقوه جد برترین تهدید علیه انقلاب است. این آن شکافی است که میتواند جوانه های سوسیالیسم را که هنوز ناتوانست در خود فرو برد و نابود کند.

بعلاوه همان ویژگیهای اجتماعی - روانی جامعه که تا حد زیادی به توفیق دیکراتهای انقلابی در مرحله تصرف قدرت حاکمه یاری رسانده است، میتواند در مرحله تعمیق انقلاب تا "تیر منفره در سر نشود" آن داشته باشد. از آنجمله میتوان از عواملی مانند ملت گراشی (ناسیونالیسم) و مذهب سخن راند.

این مطلب سری نیست که در برخی از کشورهای آسیا و آفریقا بویژه معتقدات ناسیونالیستی و تظاهرات مذهبی افسران مہین پرست که علیه قشرهای متنازه جامعه برخاسته بودند، کمک کرد که این افراد برد یگرنیروهای چپ پیشی گیرند.
 لنین میگوید:

"هر قدر کشوری عقب مانده تر است تولید کشاورزی خرد و پا، موازین پدشاهی و محیط ده کورگی در آن قوت تر است و این عوامل بناگیز به قوت و جان سختی خاص عمیقترین خرافه خورد و بورژوازی یعنی خرافه خود پستد ی ملی و تنگ نظری ملی مندرج سر میشود." (۱)

ولی در مرحله تعمیق و زرفش جهات اجتماعی انقلاب، هنگامیکه قوا متحدید آرایش می‌بینند، هنگامیکه بویژه همبستگی همه نیروهای ترقیخواه و تجهیز آید، بی هم پیشاهنگ و هم توده ها برای کامیابی نبرد ضرورت می‌یابد، پیشد آرهیهای ناسیونالیستی و مذهبی که ویژه بسیاری از دیکراتهای انقلابی است میتواند به مانعی بر سر راه اتحاد با کمونیستها و دیکرنیروهای چپ بدل گردد. بی اعتمادی، سوء ظن نسبت به کمونیستها گاه منجر به روش آشکارا ضد کمونیستی میشود.

البته علل دیگری نیز در این میانه تا "شیرد ارد" از آنجمله افسران انقلابی که قدرت حاکمه را از طریق کودتا بدست میگیرند بناچار دورانی را بمعالمیت پنهانکارانه گذرانده اند که خصمت توطئه گرانه (کنسپیراتیف) دارد و از جهت روانی مایند این رهبری از "یالا" را ادامه دهند و انحصار قدرت و نفوذ مسلکی را برای خود حفظ کنند. این امر منجر به بسط ناکافی دیکراسی "در یائین" میشود و گاه به "توده ترسی" و رعب از خلق منجر میگردد و مناقشاتی با احزایی که منعکس کننده بلا واسطه مناقصع پرولتاریا هستند و از اید پولوژی سوسیالیسم علمی حمایت مینمایند پدید می‌آورد. فقدان جبهه واحد نیروهای ترقیخواه در عمل بطور عمیق فعالیت ارتجاع را تسهیل میکند و سرتانجام میتواند زمینه را برای کودتا ضد انقلابی آماده سازد.

در کشورهای که سمت یابی سوسیالیستی را در پیش گرفته اند، پروسه تحولات اجتماعی که تحت رهبری دیکراتهای انقلابی جریان دارد، هم اکنون پانچار سید است که فئودالها و سرمایه داران مواضع اقتصادی و سیاسی و سرمایه خارجی قدرت کنترل خویش را بر شرورهای طبیعی این کشورها از دست داده و انحصارهای امپریالیستی و قشر فوقانی بهره کش محلی سلب مالکیت شده اند، بخش دولتی به پایه اقتصادی سیاست انقلابی - دیکراتیک بدل گردیده است، دهقانان زمین دریافت میدارند و شالوده صنعتی شدن رپخته شده است، روابط اقتصادی و سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشور های سوسیالیستی تحکیم می‌یابد یعنی "تجدید ساختمان بنیادی مناسبات اجتماعی بر مبنای غیر سرمایه - داری انجام میگردد." (برژنف)

در واقع تکون گروه کشورهای دارای سمت یابی سوسیالیستی پس از فرورختن سیستم استعمار از جهت اهمیت تاریخی در مقام دوم قرار دارد. لذا حفظ این دستاورد مهم بشریت دارای اهمیت خطیری است. و برای این منظور وحدت و همکاری همه نیروهای چپ و دیکراتیک و از آنجمله کمونیست ها که پیگیرترین و سازش ناپذیرترین مبارزان با هر نوع استعمارند ضرور است.

واریانت دیکر سمت یابی سوسیالیستی در کشورهای آسیا

رواج گرایش سوسیالیستی در "جهان سوم" تنها به کشورهای که گام در راه رشد غیر سرمایه -

(۱) لنین، کلیات (بزرگان روسی) جلد ۴۱، صفحه ۱۱۸

د دارای نهاد ه اند محدود نیست . " هندوستان " و " سیلان " واریانت د پگری از تحول اجتماعی و نوع د پگر و هندی ضد امپریالیستی راعرضه میدارند .

هند طی بیست و اندی سال رشد مستقل در جاده سرمایه داری به کامیابیهای معیسی اقتصادی دست یافت ولی نتوانست به عدالت اجتماعی نائل شود ، نتوانست فقر را از میان بردارد . تضاد های اجتماعی در این کشور هنوز سخت نمایان و مایه ناخرسندی و نومیدی قشرهای وسیع جامعه است . توده های مردم را می خود را به ایند راگاندی دادند که تا بید میکرد قصد دزد برای ایجاد جامعه ای از نمونه سوسیالیستی در هند بکوشد یعنی همان مقصدی که حتی در زمان جواهر لعل نهرو مطرح شده بود . مردم هند با این راهی علیه سرمایه داری و برای تعمیق و بسط اصلاحات اجتماعی نظر دادند . لذا نسیم تحول در هند وستان وزنده است . کسانیکه فکر میکردند هند برای همیشه پای در جاده سرمایه داری هشته ، د چاراشنباهای محیق بودند . انحصارهای سرمایه داری از نوع " تانسا " و " بیرلا " در هند وستان میتوانند سمبولهای رکلام مانندی برای سرمایه داری هند باشند ولی ایمن انحصارها برای اقتصاد هند بهمان اندازه نمونه وارند که دو یاسه آسمان خراش در یک شهر کسو چک د دارای ساختنهای یک اشکبه .

روشن است که بسیاری از لیدر هاد ر کشرهای آسیا و افریقا برای واژه " سوسیالیسم " معنا و مضمون د پگری غیر از آنچه که تئوری کمونیسم علمی برای این لفظ بیان میدارد ، قائلند . ولی تاریخ نمونه های متعددی را نشان میدهد حاکی از آنکه منطق حوادث از مقاصد ذهنی رجال اجتماعی نیرومند است .

پروسه تحولات اجتماعی در امریکای لاتین

در حال حاضر ما شاهد آنیم که این پروسه تغییرات و تطورات اجتماعی چگونه امریکای لاتین را نیز در بر میگردد . دیگر کویا تنها برج دیده بان سوسیالیسم در این بخش کره زمین نیست . در شیلی یک دولت خلقی بر سر کار است . هنوز ارزیابی کامل پیروزی ائتلاف " اتحاد خلق " (فونیداد پوپولار) که در سال گذشته در انتخابات رئیس جمهوری مقام اول را یافت دشوار است ، ولی با اطمینان میتوان گفت که شیلی در مرحله ابتدائی انقلاب سوسیالیستی است .

آری مرحله ابتدائی یعنی زمانی که هنوز هیچ چیز بشکل قطعی روشن نشده و در بد تسریع حالت سیر قهرائی نیز غیر محتمل نیست . تنها سمت گیری است که کاملاً روشن است . " لوتیسی کوروالان " د بیر اول حزب کمونیست شیلی مینویسد :

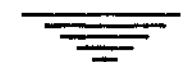
" مجموعه تدابیری که در برنامه دولت " فونیداد پوپولار " در نظر گرفته شده است راه را برای ایجاد جامعه سوسیالیستی در شیلی می گشاید . "

اما انقلاب در پرو دارای خصیت د پگری است . در آنجا انقلاب به تحولات غیر سرمایه داری طراز کشورهای افریقا و آسیا نزدیکتر است . خورخه دل براد د بیر اول حزب کمونیست پرو مینویسد که الیگارش و بیروازی خود فروخته از حاکمیت در شده اند و طبقه مالکان از میان میروند و پروسه تحول در پرو " از جهت طبیعت خود ضد سرمایه داری است . " وی میگوید این انقلاب د پگر پیروزاد مکسراتیک نیست ولی هنوز سوسیالیستی هم نیست ، زیرا طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان کشور را اداره نمیکنند ، بلکه نیروهای مسلح که رهبران آنها راه رشد سرمایه داری را رد میکنند و میخواهند " چیزی بیابینسی ، میان سرمایه داری و سوسیالیسم بسازند " بر سرکان قدرتند . دل براد مینویسد : ولی این بینسی

" خورده بیروازی " و " نیمه سوسیالیستی " منسجم و اساسمند نیست و راه سوسی وجود ندارد ، ولی آنچه که اکنون اهمیت دارد آنست که " تحولات پرو ما را بتدریج از سرمایه داری دور میسازد . " لنین میگوید :

" تنگ فکran اروپائی ماحتی در خواب هم نمی بینند که انقلاب های آتی در کشرهای بیسی پرنفوستر و در شرایط اجتماعی بیسی متنوعتر خاور زمین . . . بدون شك ویرگی - هائی بیسی بیشتر از انقلاب روسیه خواهد داشت " (۱)

ما وجود تنوع و غنا شکل تحولات اجتماعی در " جهان سوم " مضمون آنها حاکی از آنست که در زمان مائو سوسیالیسم بیسی بسط یافته و بستر آن گوناگونترین جریانات را در بر میگردد و آنها را برای هدف مشترک ضد سرمایه داری و در سمت مشترک سوسیالیستی متحد میسازد .



(۱) لنین ، کلیات (بزبان روسی) جلد ۴۵ ، صفحه

کردند و بهمان کشورگشائی‌های دست زدند که در دوران پادشاهان ماد و هخامنشی نظیر آنهاست.

دو کتیبه موسوم به "ستل هورین شیخ خان" از "آنوبانی‌نی" باقی مانده است. در پناه این دو کتیبه که سنگ نبشته‌های بعدی شاهان هخامنشی، اشکانی، ساسانی تقلید از آنست (چنانکه خود آن نیز تقلید بود) پرفسور گیرشمن باستان شناس معروف فرانسوی چنین مینویسد:

"این وظیفه ای که در نقش برجسته مذکور از جنبه "ایرانیت" ایفا میکنند، عظیم و باید اراست: فکرایجاد نظایر آنهارواج یافت، و در طی تاریخ متعادی ایران، نسلهای پادشاهان از این نقوش بدوی که حاکی از اعمال نظامی هستند در بالای کوه، درمنظرو مرآی کاروانها، حکاکی شده اند، ملهم گردیده، نظایر آنها را در همه اقطارجد ایران به وجود آورده اند." (۱)

"آنوبانی‌نی" در هزاره سوم قبل از میلاد میزیسته و اگر بخواهیم مثلا ابرامید "بگیریم باید از" پنج هزار سالگی شاهنشاهی سخن گوئیم!

یکی دیگر از سلسله‌های معتبر غیر آریائی که در فلات ایران تشکیل شد سلسله عیلام است که دورانهای مختلف پرفراز و نشیبی را طی چند هزاره طی کرده است و به عظمت شکفتگی رسید و میزبان این شکفتگی فرهنگی بود امنه فتوحات پادشاهان نشان و قدری و سفاکی آنها کمتر از شاهان بعدی نبود است. در این باره گیرشمن مینویسد:

"در حدود هزاره سوم قبل از میلاد سلسله جدید در عیلام مستقر شد. حکمرانانسی نالیدرمانند "شوتروک ناخوتنه"، "کوشیرناخوتنه"، "شیلهاک اینشوشی ناک"، "عبد طلائی" عیلام را بوجود آوردند. یکی از اسلاف این پادشاهان بنام "اوتتاشی هومان" که بزرگترین بانی این شاهنشاهی، که مجدداً نیرو گرفته بود، بشمار میرود کشورها با شهرهای جدیدی بهاراست. شهرهای کهن را تعمیر کرد. اگر از روی مجسمه زوجه او یعنی ملکه "ناپیراسو" داری کنیم باید بگوئیم که هنرها و در را این آنها لژکاری بدرجه بسیار عالی از کمال رسید. بود... عیلام در زمان سلطنت شوتروک ناخوتنه اول (۱۲۰۷-۱۷۱۱ ق م) به اوج قدرت خود رسید. بود... الخ" (۲)

لذا اگر مایل نهائید "آنوبانی‌نی" را بعداً قرار دهید با شوتروک ناخوتنه شروع کنید و پیش از سه چهار هزار سال تاریخ برای سلطنت دست و پا فرمائید!

ممكن است کسی از توشه نیست های درباری بگوید: "ما نژاد آریائی هستیم و بتاریخ ما قبل آریائی توجهی نداریم. درست است که این شاهان بر سرزمین ایران حکم می‌راند و متعلق به همین آب و خاکند، ولی ما میخواهیم آزادان آنها را بپذیریم و به "نژاد خالص" (۱) خود وفادار باشیم. البته این خواست غیر منطقی است ولی حتی اگر به پذیره این خواست برویم باز عدد ۲۵۰۰ سال محلی از اعراب و توجه نمی‌یابد.

اقوام آریائی از ۶۰۰۰ سال پیش در دو موج به فلات ایران هجرت کردند. از میان این

درباره جشن های ۲۵۰۰ سالگی شاهنشاهی

/ يك نقد تاریخی - اجتماعی /

۱- این رقم ۲۵۰۰ سال از کجا آمده است؟

ابتدا این سؤال پیش می‌آید که رقم ۲۵۰۰ سالگی از کجا آمده است. اگر مقصد ۲۵۰۰ سال شاهی و شاهنشاهی در ایران یا ۲۵۰۰ سال تأسیس دولت ایران (آنطور که در برخی از کشورها مینویسند) یا ۲۵۰۰ سال فرهنگ ایرانست باید گفت این رقم غلط است. هم تاریخ شاهی و شاهنشاهی در ایران و هم تاریخ تشکیل دولت در ایران و فرهنگ ایران به مراتب از این رقم کهن تر است. اگر مقصد ۲۵۰۰ سالی است که از سلطنت کوروش هخامنشی گذشته، یعنی شاهی که نسبت بتاریخ سرسید مبین ماسلسله او از جهت زمانی یکی از سلسله‌های متوسط است، در آن صورت سخن دیگری است. کوروش شاه بزرگی بود و در تساریخ کشورها مقامی دارد. ولی وقتی نطق‌های پرتنطنسه سران رژیم ایران را میخواند می‌بیند که آنها دائماً از "۷۵۰۰ سال شاهنشاهی" یا "۲۵۰۰ سال تمدن ایران" سخن میگویند. باید گفت این مدعیان پر جوش و خروش انحصار مبین پرستی با این مطالب بی پایه، تاریخ تشکیل حکومت در ایران و تاریخ فرهنگ مبین ما را به مراتب از آنچه هست محدود تر میکنند. لازم است در این باره با تفصیل بیشتری مقصد خود را روشن سازیم:

اگر سخن بر سر فرهنگ و تمدن کشور ما باشد تحقیقات باستان شناسی نشان میدهد که حداقل از پانزده هزار سال پیش در کشور ما فرهنگ سنگ باستان، سپس سنگ میانه و مفرغ و کوزه گری و کشاورزی جویاری پدید شده و ایران از این جهت از گهواره‌های کهن تمدن انسانی است. کشفیات غار "تسگ پده" در شمال شرقی شوشتر، غار "کربند" در بهشهر، "سیلک" در کاشان و "تل شغال" نزدیک تخت جمشید و گیان، شوش، با کون این قدمت مدنی را نشان میدهند.

حتی اگر معنای فرهنگ و تمدن را تنها بمعنای متداول کلمه، یعنی معنای پیدایش حکومتها و شهرها و کشورها بگیریم مطالب غیر از آنست که مبلغان بی اطلاع دانی میگویند (۳):

تاریخ کشور ما را باید به دو دوران ماقبل آریائی و آریائی تقسیم کرد. در دوران ماقبل آریائی در کشور ما اقوامی مانند "تاپرها"، "آماردها"، "کاسی‌ها"، "کادوس‌ها" (یا گلها)، "گوش‌ها"، "لولویی‌ها"، "کوسائی‌ها" (یا کاسئی‌ها)، "عیلامها" سکونت داشتند. برخی از این اقوام توانستند تمدنهای بزرگ و سلسله‌های پادشاهی و شاهنشاهی مقتدر ایجاد کنند که بهیچوجه دست کسی از شاهنشاهی هخامنشیان نداشته است.

مثلا اقوام لولویی در دوران پادشاهی بنام "آنوبانی‌نی" همان شکوه و جلالی را ایجاد

(۳) انگلس مقولات "وحشیگری"، "بربریت" و "تمدن" را از هم باز کرده و مشخصی جدا میکند ولی در مفهوم "فرهنگ مادی و معنوی" (Culture) همه این ادوار می‌گنجد.

(۱) ایران از آغاز تا اسلام، تألیف ر. گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۶، صفحه ۳۷
(۲) همانجا، صفحه ۴۹

اقوام سلسله های غربی و سلسله های شرقی پادشاهان پدید آمدند. مادر این اواخر، بشیوه یونانیان، فقط سلسله های غربی (مادها و هخامنشی ها) را بعنوان کهن ترین سلسله های ایرانی قبول داریم و سلسله های شرقی ("پره داتان" یا پشداد پان و "کویان" یا کمان) را جز "اساطیر و افسانه های دروغین تلقی کرده ایم و حال آنکه مطلب چنین نیست.

آقای دکتر ذبیح اله صفا استاد دانشگاه تهران درباره این سلسله های شرقی و انعکاس آنها در داستانهای حماسی ایران تحقیقات مفصل و جالبی دارد. چندی پیش وی در مقاله ای تحت عنوان "جستجوی حقایق تاریخی در داستانهای ملی ایران" منتشر در مجله دولتی "تلاش" چنین نوشت:

"تاریخ نویسان ما با اکتفا به منابع غربی و مآخذی که از ملل قدیم آسیای غربی و شمال غربی موجود است، تاریخ ایران را تقریباً از همانجا شروع میکنند که هرودوت آغاز کرده است و مطلقاً به اطلاعاتی که از مآخذ قدیم ایرانی بدست می آید اعتنا ندارند. آیا واقعا آنچه نیاکان ما درباره تاریخ اجداد خود نوشته اند باطل است و در برابر آنچه نویسندگان یونانی درباره ما گفته اند ارزش و اعتباری ندارد؟ بعقیده من چنین حکمی فاقد ارزش علمی است و مخصوصاً با اکتشافات چند سال اخیر باستان شناسان سازگاری ندارد. . . . بعقیده من دولت های مادی و هخامنشی چنانچه و در بناله دولت های ایران بودند که قبایل دیگر ایرانی در گاهی پیش از ایشان در نواحی شرقی فلات ایران ترتیب دادند و شمه ای از سرگذشت پادشاهان بزرگ آن دولت ها را از قطعات کهن اوستا بیعده ملاحظه می کنیم."

آقای دکتر صفا سپس مینویسد:

"از میان همین دسته هاست که زردشت پیامبر، سراینده گاناها در حدود اواخر قرن یازدهم یا اوایل قرن دهم قبل از میلاد ظهور کرد. اهمیت سیاسی این دسته در ایجاد حکومت های محلی شرقی و جنگ های متبادی آنها با دیگر مهاجران آریایی و سکائی است که عوامل و مواد اساسی تاریخ داستانی ایران و حماسه های ملی ایران از آنها نشأت گرفته است."

و ادامه میدهد:

"اما این دسته از قبایل و سلاطین مشرق ایران بر اثر بعد مکان، و خاصه در نتیجه آنکه میان آنان و ممالک واقع در آن سوی مرزهای غربی ایران بیابانهای وسیع مرکزی فلات ایران فاصله بود، با ملل غربی مانند بابلیان و آشوریان و بعد از آنها با یونانیان خیلی دیر ارتباط یافتند و قدمت رابطه آنان با ملل مغرب بدینجه ای نبود که در منابع تاریخی آنان بعنوان اولین دسته های تشکیل دهنده سلطنت در ایران ذکر شوند. ولی این عدم اطلاع دلیلی برای انکار وجود تشکیلات و تمدن پادشاهی خاص در ایران شرقی پیش از دوره برخورد دسته غربی ایرانیان با ملل مغرب نمیشود و بنابراین نباید تاریخ پادشاهی را در ایران بدوره ای موقوف ساخت که قبایل غربی ایران در پایان قرن هشتم آغاز کرده اند، بلکه باید آنرا تا بعهدی بالا برد که روایات ملی ایران و حتی روایات ملی و دینی هند و ایرانی ما را بسند آن رهبری میکند."

چنین است بیانات آقای دکتر صفا.

تازه اگر خواهیم سلسله های غربی ایرانی را میدان قرار دهیم، چرا از هخامنشی شروع میکنیم نه از ماد؟ در ۸۳۴ قبل از میلاد سلسله "آریایی" مادها تشکیل شد (۸) در میان سلسله ماد نیز پادشاهان برقدرتی که دامنه و پهنای ملک و شوکت آنها از گروهی کمتر نبوده است وجود داشته اند مانند هوشنگ، مقهورکننده آشور، فاتح کاپادوکیه و دیگران.

این مطالب را برای آن نمی گوئیم که به درازی یا کوتاهی تاریخ سلطنت در ایران توجه داشته باشیم. مسئله بر سر این نیست. مسئله بر سر تشکیل دولت در سرزمین میهن ما است. زیرا بویژه برخی از کشورها که خواستند از جهت منطقی در جشن های دولتی ۲۵۰۰ سالگی شرکت جویند آنرا بمطابق ۲۵۰۰ سال تشکیل دولت و فرهنگ ایران تعبیر کرده اند. اینکه خلق های ایران از کی چنین دولتهایی را (که شکل منحصر آن در آن ایام در آسیا پادشاهی بوده است) در سرزمین کشور ما پدید آورده اند، نموداری است از درجه نضج تمدن این خلقها. از این جهت است که ما سخت در علاقه ایم تاریخ بزبان قدمت تمدن یک ملت سخن نشود. جالب است که در باره دولت ایران که خود را پرچمداران "ناسیونالیسم ایران" میدانند به مسخ کنندگان این تاریخ مبدل شده اند و در واقع به دیرینگی تمدن خلقهای سرزمین ایران اهانت روا میدارند.

سلسله هخامنشی بهیچوجه چنانکه عامیانه میتوان پنداشت سینه دم تاریخ ما نیست. این سلسله زمانی در ایران برقرار شد که دهها و دهها سلسله بزرگ طی هزارها سال در کشور ما حکومت داشت و چنانکه گفتیم در میان آنها شاهانی نیز پدید شدند که از جهت بی پروایی در جهالتگشایی دست کسی از جهالتگشایان هخامنشی نداشته اند.

۲- تاریخ ایران تاریخ ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی نیست

یک دعوی عامیانه دیگر که سختگویان رژیم بمیان می آورند آنست که گویا ۲۵۰۰ سال است در سرزمین ما مستعمران شاهنشاهی حکمرواست. این یک منظره سازی ساختگی است. اگر، چنانکه مبلغان رژیم بنار ایران گذاشته اند، آغاز سلسله هخامنشی را آغاز پیدایش دولت در ایران بدانیم (که خطای فاحش بودن این نکته را در بخش پیشین بمیان نشان داده ایم) تازه باید گفت که از همان مبدأ وقته های بزرگ در تاریخ ما رخ میدهد که نتیجه اشغال بیگانه است و همچنین غالب اوقات در سرزمین ما تفرقه فئودالی حکمروا بود و در مورد این دورانها سخن از وجود شاهنشاهی سخن لغوی است. درباره این نکات نیز مقصد خود را با تفصیل بهتری بیان میداریم:

در ۲۳۵ قبل از میلاد امپراطوری هخامنشی پس از جنگهای "گرانیکوس" و "ایسوس" و "گوگمل" بدست اسکندر مقدونی منقرض شد. دارای سوم شاهنشاه ایران با همه پهنای و فراخای سرزمینهای تحت تصرف و عرض و طول سبزه خود از عهد این جوان جاه طلب سی ساله مقدونی بر نیامد. از آن هنگام ایران بطور ظاهری تا سال ۵۴ قبل از میلاد یعنی مدت ۲۸۱ سال (ولی عملاً قریب صد سال) در اشغال یونانیان و نقد و نیاں باقی ماند و سلسله سلوکیها بر کشور ما فرمانروایی داشتند. سپس سلسله ایرانی اشکانی تشکیل شد، قوت گرفت. ولی این شاهنشاهی نیز سرانجام در اثر ضعف و فساد و تباقتات درونی خود در برابر تزاران امپراطور روم شکست خورد و این امپراطور یکمده دیرینه تخت زمین

(۸) سخن از نژاد خالص آریاسخن یاوه ایست. از همان آغاز اختلاط نیرومندی بین قبایل مهاجر آریایی و ساکنان بومی انجام گرفت که گاه صلح آمیز و گاه همراه با جنگ و ستیز بود. زبان نیز از این اختلاط معین نمائند. در این باره تحقیقات سالهای اخیر نکات فراوانی را روشن کرده است.

شاهنشاهان اشکانی را به روم برد. این بار در ایران سلسله شاهان ساسانی پدید می‌شود که قریب سیصد سال در این کشور حکمرانی میکند ولی قبایل صحرائین عرب مسلمان در ۲۱ هجری قمری این امپراطوری را در جنگهای "قادسیه"، "مداین"، "جولو" و "نهاوند" از پای درمی آورند. هنگامیکه سعد بن ابی وقاص سردار عرب وارد شهر تیسفون پایتخت بسیار کهن امپراطوری شد کاخهای دل انگیز و مجلل سلطنتی را چنان از شاه و شاهزادگان و اشراف گریز پاتهنی یافت که بی اختیار این آیه قرآن بر زبانش جاری شد: "کم ترکوا بن جنایة و عیون؟" (یعنی چه بسیار باغها و چشمه سارها را که ترک کردید؟)

دویمت سال ایران تحت سیطره مستقیم عرب بود. بهمت مردم ایران و تدبیرها و چاره گزین و قیامها و جانفشانی‌های آنها بتدریج درخاور کشور مابری سلسله‌های ایرانی پدید شد. این سلسله‌ها سپس جای خود را به سلسله‌های ترک نژاد غزنوی و سلجوقی دادند. با انحطاط سلجوقیان زمانی رسید که دهها سلسله در گوشه و کنار ایران حکمرانی داشتند. از آن جمله اند: غزنویان، فارس و بغداد و کرمان و اهواز، سلجوقه روم و شام و عراق و کرمان، اتابکان فارس و لرستان، خوارزمشاهیان، قراختانیان، ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل عراق، آل فرخین، آل یاقوت، علویان، شروانشاهان خدایوندان الموت. این سلسله‌ها هر کدام سلطانی یا امیری داشتند که در گوشه‌ای بزرگ و کوچکی و عیاشی و چاپدین مردم مشغول بود. از میان آنها سلطان محمد خوارزمشاه سی این هوس راداشت که ایران را مانند دوران ملکشاه سلجوقی متمرکز کرد ولی در اثر سوء سیاست خود و انواع تناقضات و تباهیهای داخلی در بار و لشکر در مقابل ایلخان مغول (۱۲۱۹ هـ ق) خورد شد و ایران از آن تاریخ تا زمان تیمور و جانشینانش پایمال چکه اسارتگران گردید. در دوران انحطاط تیموریان ماباز با تفرقه فتودالی روبرو هستیم و سلسله‌هایی مانند سیدان، شمشیریان، ایلخانان، قراقویونلو، آق قویونلو و غیره در گوشه و کنار حکمرانی دارند. کوشش با فزون حسن بسیاری ایجاد مرکز بجائی نمیرسد.

صفییه بارد پیکر تمرکز ایجاد میکند ولی بارد پیکر خود این شاهنشاهان صفوی بعزت فساد و ضعف درونی خود ترازی مکرر تاریخ کشور را ایجاد پدید میسازند. در جنگ "گلناباد" ایران در مقابل افغانان غلجائی دچار شکستی فاحش میشود. محمود و اشرف مدتی بر ایران حکمرانی دارند تا آنکه نادرشاه بارد پیکر ایران را متحد میسازد. این اتحادی بود کوتاه مدت و ناپایدار. آقامحمدخان قاجار ایران را به تمن بخش به استعمارگران میفرشد. انقلاب مشروطیت - این عمل بزرگ خلقهای کشور ما تلاشی جانانه بخرج میدهد تا ایران را در رستاخیز عمومی اجتماعی، علمی و فنی از خواب دیرینه انحطاط و عقب ماندگی بیدار کند و بکاروان پیش تازنده تمدن جهانی برساند. ولی سلسله پهلوی کوشید و میکوشد تا وصایای سیاسی و اجتماعی این انقلاب را با خواستههای طبقه رشد یابنده سرمایه داری ایران و سرمایه داری جهانی همساز گرداند، در عصری که محتوی تاریخی آن انتقال از دوران سرمایه داری - سوسیالیسم است.

این چشم انداز سریع نشان میدهد که تاریخ ایران تاریخی است پرفراز و نشیب، رنگارنگ، و تاریخ یک دست و مستمر شاهنشاهی هان نیست. نشان میدهد که چه بسا شاهنشاهان جز مظاهرستم و فساد نبوده اند، ایران را بسا استیلاگران بیگانه رها کردند و بمنافع مردم و مینهن خیانت ورزیدند.

(ه) خاقانی در اشاره بهمین حادثه در قصیده معروف "مداین" میگوید: پرویز بهر خوانی زین تره گستردی / زین تره کو؟ کم گو رو؟ کم ترکوا برخوان

نشان میدهد که در میان شاهان افراد نادری رامیتوان یافت که در کنار مخصصات سفائی و مستگری، دارای مخصصات سیاسی و قدرت مدیره نیز بوده اند و توانستند بلك صدر و وزیرا خرد مگنا که بآنها پاری رسانده اند و بآنکه با احساس مینهن پرستی مردم این پان نقش بشکل عینی مثبت و از جهت شرایط تاریخی ضروری و قابل توجه رادرتشکل فرهنگ و موجودیت ملی ما بازی کنند. مابشاهانی از این قبیل بانظر حرمت می نگریم.

۲- خلقهای ایران خلاق تاریخ کشورند

مردمی که سرزمین ایران مینیستند و یا میزند هرگز از جهت نژادی و زبانی و مذهبی و برخی مخصصات فرهنگ ویژه خود، همگون نبوده اند ولی آنها در بین خود وجوه مشترک و رشته‌های پیوند دارند و در ایجاد تاریخ و فرهنگ مشترک سرزمین ما ایران باید یک یگر همکاری و هم پشتی کرده اند. این شاهان و شاهنشاهان نیستند که تاریخ کشور ما را ساخته اند یا مظهر قوام ملی و موجودیت ما هستند. این خلقهای سرزمین ایرانند که این تاریخ را ساخته اند و موجودیت اجتماعی و فرهنگسی ایران رادرعصارهایم حفظ کرده اند و در این زمینه نقش عمده و اصلی را ایفا نموده اند. برای درک عظمت نقش خلق در تاریخ وناچیزی نقش شخصیت‌های جد آگاهانه مثالی چند بزنیم:

- می گویند اگر دست مرمت گرو سازند و خلقها از کار باز ایستد طی يك یاد و دهه پدید و های عادی طبیعت مانند باد و باران تمدن را نابود میکند.
- اگر بازی کارگرد هقان از کوشش بازمانده جامعه و تمدن در عرض مدتی کوتاه فنا میشود.
- اگر نسلی زبان و فرهنگ را بلك مادران و آموزگاران و استاد کاران به نسل دیگر منتقل نکند درخت تمدن می خشکد.
- اگر قیام و رزم مردم نباشد کسی نمیتواند در جلوی ستم و استیلاگری بیگانه سدی بکشد.
- اگر تلاش روزانه اهل فن و هنر و علم نباشد تکامل مستمر فرهنگ انسانی محال است.

چه تناسبی است بین این نقش عظیم خلق و نقش کوچک شاهان که در بهترین حالات برخی از خواستههای خلق و مقتضیات تاریخ رادراعمال محدود زندگی کوتاه خویش منعکس میکنند و معمولاً حتی بدترین و لایق ترین آنها مقهور هوس و خود پسندی خویشند؟ شاهان می آیند و میروند و خلق جاوید است.

این خلق ایرانست که توانست موجودیت و خود بودگی کشور ما را پس از شکست رسوای اشراف ساسانی در مقابل تازیان برستحیل کند و عرب و اسلام حفظ کند. قیامهای بها فرید، العقیق، سند بساد، استاد سپس، یوسف البرم، اسحق ترك، مازیار، بابک خرم دین یا مقاومت شومیه و خواجه ایرانی، عیاران و قنبریان، زندا قه، اسمعیلیه، قرامطه، شیعه، صوفیه، همراه با تلاشهای سلسله‌های مقاومی مانند طاهریان، آل بویه، صفاریان، سامانیان و غیره توانست ایران را برخلاف بسیاری اقوام دیگر از سرنوشتی که آورا تهدید میکرد حفظ کند.

علیه ایلخانان مغول و تیموریان نیز چنین مقاومت‌هایی روی داده است. کافی است از جنبش سید اران و حروفیه یاد کنیم.

جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش سالهای ۲۰ (جنگل، سپیان، خیابانسی، باوند، لاهوتی) و جنبش توده‌ای و جنبش ملی کردن نفت بنوبه خود تکان بزرگی به تشکل جامعه معاصر ایران، نژادی و پهلای او در دست تکامل داده است و آن اقدامات رفورمیستی که رژیم سدان

دست زده است ، از جمله شمه فشار نیرومندی است که این جنبشها پدید آورده اند .
تاریخ ایران تاریخ مبارزه مردم ایران علیه استیلاگران بیگانه و غارتگران داخلی است و از این
بابت تاریخی است غنی و درخورد افتخار .

۴- غرور ما برزندگان راه عدالت و بسازندگان فرهنگ ایرانست

در سال ۱۹۱۴ هنگامیکه تبلیغات شوینستی چنان سراسر اروپا فرا گرفته بود که حتی سوسیال
دمکراتهای مارکسیست و محترمی مانند پلخانف را در خود غرق کرده بود ، نین در شماره ۳۰ روزنامه
پلشویکی "سوسیال دمکرات" مقاله ای نوشت تحت عنوان "درباره غرور ملی و لیگاروسپا" (۵) . در این
مقاله از جمله چنین می خوانیم :

" آیا ما برلترهای آگاه و لیگاروس از حسن غرور ملی بری هستیم ؟ البته نه ! ما زبان
خود و میهن خویش را دوست میداریم . ما پیش از همه میکوشیم تا خود را از زحمتکش
میهن ، یعنی نه دم نفوس آنرا ، بسطح زندگی آگاهانه دمکراتها و سوسیالیستها
ارتقا بخشیم . برای مادر ناگزیر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگوشی ، سنگری و
اهدائی است که در زخمان تزاری ، اشراف و سرمایه داران میهن زیبای مسکا را
دستخوش آن نموده اند . ما افتخار میکنیم که باین سنگریها از محیط ما و لیگاروسپا
پاسخ شایسته داده شد و ما بخود می یابیم که این محیط افرادی مانند راد پشف ،
دکابریست ها ، انقلاب بیون رازنویچین را در رساله های هفتاد قرن گذشته پرورش داد .
ما افتخار میکنیم که طبقه کارگر و لیگاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها
را بوجود آورد ."

سخن نین برای ما رهنمود منطقی و اخلاقی نیکویش است . ما مارکسیست ها میهن پرستان
پرشوریم . میهن پرستی ما در درجه اول متوجه خلقهایی است که در سرزمین کشور ما بانی فرهنگ مادی و
معنوی آن هستند و آنرا پرورش داده اند و بجلو برده اند و میرند . ما آرزمند سعادت آنها ، رهائی
آنها از انواع بردگی مادی و روحی هستیم .

از میان خلقهای ما بزرگان در رشته های مختلف علم ، ادب ، هنر و نبرد اجتماعی ما هستند
زرتشت ، مانی ، مزدک ، بزرگه ، یارید ، بابک خرم دین ، رودکی ، فردوسی ، ابویحان بیرونی ، اسحاق
موصلی ، ابونصر فارابی ، ابوالفضل بهیقی ، ابن سینا ، زکریای رازی ، غزالی طوسی ، شهاب الدین سهروردی
ناصر خسرو ، خیام ، ابوغلی مسکویه ، صفی الدین آجوبی ، خواجه نصیرالدین طوسی ، نظامی جلال -
الدین مولوی ، سعدی شیرازی ، حافظ شیرازی ، صائب تبریزی ، قطب الدین شیرازی ، صدرالدین
شیرازی ، عبد الرحمن جامی ، بها " الدین عاملی ، بهزاد ، رضاعیسی ، قائم مقام فراهانی ، اسپرچ ،
عشق ، عارف ، محمد قزوینی ، ستارخان ، حیدر عموغلی ، پسیان ، خیابانی ، دهخدا ، بهار و هدایت ،
ارانی ، نیسا ، نوشین ، روزبه و دهبها و مدها شخصیت برجسته شکر بیرون آمده اند . مادر مقابل
این بزرگان سرزمین خود سرتعظیم فرود می آوریم و از اینکه به میهنی متعلق هستیم که در دورانهای
معینی از سازندگان و پیشاتازان فرهنگ جهانی است بخود می بالیم .

(۵) روسها را معمولا به لیگاروس (روسیه کبیر) و مالوروس (روسیه صغیر) تقسیم میکنند . اوکرائینی ها
و بلوروسها جز مالوروس هستند و لیگاروس همانست که ما روس میگوئیم .

مادرین حال به آن عده از رجال سیاسی اعم از شاهان و وزیران و سرداران بنام که در
راه دفاع میهن ما در قیال استیلاگران مقاومت مردانه و مدبرانه نشان داده اند ، پایه تکامل اجتماعی
ما کمک رسانده اند . با نظر حرمت میگیریم . از آنجمله است کوروش و داریوش هخامنشی ، اردشیر بابکان ،
خسرو انوشیروان ، اسمعیل سامانی ، یعقوب لیث ، ضدالدوله دلمی ، شاه اسمعیل صفوی ، شاه
عباس صفوی ، نادر شاه ، کریم خان زند ، سورا سردار اشکانی ، بزرگمهر ، ابوسلم خراسانی ، خواجه
نظام الملک ، خواجه رشید الدین فضل اله ، جلالالدین منگبرنی ، میرزائی خان امیرکبیر و امثال آنان .
ولی اکثریت کسانی که بنام شاه و شاهنشاه و امیر و سلطان در طی هزاران هزار سال در کشور ما
حکمرانند " فریدون فرخ " نبودند بلکه مانند ضحاک ماردوش بر مردم ستم راندند و برای ستم بقبول
فردوسی " میان و کرانه ای " نشناختند ، کیسه های بی تنگ و پایان خود را از زر و سهم غارتی نداشتند ،
در عیش و نوش منهک شدند ، برای حفظ قدرت خود هر بانیگ آزاد ، ای رادر خون خفه کردند و هرگاه
ضرورت انستند میهن و مصالح آنرا برایگان تسلیم زورگویان بیگانه ساختند .

برخورد ما به واقعیات تاریخی معنی برالگوها و احکام و پیشداریهای جامد نیست . ما میدانیم
که هر داری شرايط ، مختصات ، امکانات معینی داشته و دارد و این اشکال حکومتها نیست که مطرح
است ، بلکه محتوی آنها و نقش اجتماعی آنهاست . بهمین جهت قضاوت ماقضواتی است اصیل کسه
میتواند قضاوت وجدانی مردم یک کشور باشد .

سرانجام در پاسخ آن هرزید رایانی که نیروهای مترقی و انقلابی کشور را به نفع میهن و میهن
پرستی متهم میکنند و میگویند آنها نه فقط ایرانی نیستند ، بل انسان هم نیستند میگوئیم : شما که با نام
ایرانی و بازبان ایرانی و بازایچه ایرانی ، بطفیل اکثریت مطلق مردم زحمتکش ایرانی به آلاف و السوف
رسیده اید و از قدرت اقتصادی و سیاسی خود برای سرکوب ارواح نجیب و افکار شریف استفاده
میکنید و چاققان خون آلود و دامنشان آلوده و دستهایتان چرکین است ، اگر چه ما " سفانه ایرانی
هستید ، ولی انسان مسلما نیستید ."

ط

عشق سرشار به مہین از صفات برجسته کلنل بود. در او پسین جنگی که به کشته شدنش منجر گردید یکی از همزمانش میگوید: اگر کسی از شما از این مہلکہ رهایی یافت باخون من روی کفتم کلمه وطن را بنویسد و آنرا نزد مادرم بفرستد.

کلنل از زمره آزاد پخواهانی بود که راه خروجی از گازانہر دو امپریالیسم - تزاری و انگلیس جز دخالت یک نیروی سوم نمیدید و آنرا ہم مانند بسیاری از ہم مسلکانش تنها بدست آلمان میدانست. تنها انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر در روسیہ، پیروزهای ارتش سرخ و اعلام سیاست لنینی حکومت نوینیا د ہیرا متوجہ راه واقعی نجات مہنتش کرد. اکنون دیگر در ہرنامہ سیاست خارجی قیام تنها یک شعار وجود داشت و آنہم ریشہ کن کردن نفوذ انگلستان بود.

ہرنامہ کمیته ملی کہ کلنل در راس آن قرار داشت بہ برانداختن حکومت موجود اشرافی و احیاء اصول واقعی مشروطیت قناعت میکرد.

کلنل علیہ مشروطیتی قیام کرد و بود کہ طرفداران و سولگیہای استبداد د پیروز حامی و طرفدار د آتشہ امروزش بودند. ریشہ کن ساختن دزدی و فساد را کہ در سرتاسر ستگاہ حاکمہ تسلط داشت سرلوحہ مبارزہ خویش قرار داد. ما مہریت بازداشت قوام را با جان و دل پذیرفت. قوام را نمایندہ ہمان طبقہ اشراف و دزد میدانست کہ در بارہ اش میگفت:

گرچہ ان را بسیارش جہان را بخورد
ہر وطن لقمہ نانی شود آنرا بخورد

صفات برجستہ کلنل، قناعت و مناعت طبعش زیانزد مردم خراسان بود. اگر قوام پس از دوران کوتاہ استانداری خراسان باسی و شش رایش اسب ممتاز تازی و غارتی های فراوان از آنجا میرفت، مجموع دارائی کلنل کہ ۶ ماہ فرمانروای مطلق آن استان بود طبق صورت مجلس تهیه شد. پس از مرگش سواى مقداری کتاب عبارت بودہ است از دودست لباس، یک قالیچہ ترکمنی، چند استکان و یک قشوری بند زدہ.

کلنل محبوبیت خاصی بین عناصر آزاد پخواہ، بین نویسندگان و شعراى مترقی زمان خود از قبیل ایرج میرزا، بہار، عارف قزوینی و دیگران بدست آوردہ بود. از ابوالقاسم عارف قزوینی درسوک کلنل است کہ میگوید:

زندہ بخون خواہیت ہزار سیاوش
گردد از آن قطرہ خون کہ از تو زند جوش

درواقع ہم قیام کلنل گرچہ دارای ہرنامہ عمیق اجتماعی نبود ولی با ویژگیہای خود در رد یساف جنبش ہائی است کہ مہر نازد و نی خود را در مجموع جنبش رهایی بخش مردم ایران گذارہ است.

ع . ک .



یادی از کلنل محمد تقی خان پسیان

نہم مہرمہ سال جاری ۵۰ سال از تاریخ شہادت کلنل محمد تقی خان پسیان و پایان قیام خراسان میگذرد.

قیام خراسان کہ در ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ آغاز و در ۹ مہرمہ همان سال بدست حکومت قوام - رضاخان بخون کشیدہ شد یکی از مہترین رویدادہای تاریخ جنبش رهایی بخش کشور ما پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر است.

این قیام ویژگیہائی داشت کہ آنرا از دیگر جنبش های آن دوران متمایز میساخت و موجبات نگرانی بیشتر ستگاہ حاکمہ را فراهم ساختہ بود.

بخست اینکه محور اساسی قیام ارتش منظمی بود کہ یکی از مہترین استانہای کشور را در دست داشت و دوم اینکه یادگان خراسان بخشی از نیروی زائد ارمری بود کہ در آن ہنگام در مجموع خسود اپوزیسیون داخل ارتش را در مقابل نیروهای قزاق کہ نقطہ اتکا ارجاج ایران بودند تشکیل میداد.

زائد ارمری آنزمان آن قطب ارتش ایران بود کہ عدہ زیادی از افسران مہین دوست و آزادی خواہ را مانند کلنل فضل الہ خان، ابوالقاسم لاهوتی، سرہنگ پولادین و غیرہ در صفوف خود گسرد آوردہ بود. کلنل نیز از ہمکاری عدہ ای از این قبیل افسران برخوردار بود - نکته ای کہ انفجار قیام را از داخل نامیسر میساخت.

رفتار کلنل طی دوران فرماندہی در خراسان، شخصیت سیاسی و نظامی وی محبوبیت ویژہای برایش بوجود آوردہ بود کہ این نیز ریشہ های قیام را عمیقتر و استوارتر میساخت.

کلنل بہنگام شہادت بیش از ۳۱ سال تداست، با اینحال از تجربیات وسیع سیاسی و نظامی برخوردار بود. در حزب دمکرات عضویت داشت، در مبارزہ علیہ قرارداد ۱۹۱۹ و در جنگہای چندی علیہ ارتش اشغالی تزار و نیروی قزاق شرکت جستہ بود.

کلنل نمایندہ تپیکہ افکار آن خردہ ہرزواری انقلابی بود کہ در مبارزات دمکراتیک دوران انقلاب مشروطیت و پس از آن از خود تداکارہای بسیاری نشان دادند.

نوشین

د رآغاز مهاجرت شاد روان عبدالحسین نوشین شاعر پرلتاری ایران ابوالقاسم لاهوری با وی آشنائی یافت و در تالیفاتش اشعار زیورین برادر و صف نوشین سرود . ما این اشعار را که نه فقط دارای ارزش هنری ، بلکه دارای ارزش تاریخی نیز هست به نظر خوانندگان ارجمند د نیا می رسانیم .

زمینای سخن ، در بحث دانش ،
 مردم شهد مینوشاند نوشین .
 ز بولد سخن ، در رزم و کوشش ،
 زره برتوبه میپوشاند نوشین .
 ز گرمای سخن ، از عشق مردم ،
 چه دلپاراهه میپوشاند نوشین .
 به نیروی سخن ، در کار بیکار ،
 رفیقانرا چه میپوشاند نوشین !

رو باشد اگر با یار نوشین

شراب دوستی نوشند مردم .

صفا باشد اگر مانند نوشین

به تن رخت وظا پوشند مردم .

مزا باشد اگر باشور نوشین

براه رنجبر جوشند مردم .

بجا باشد اگر در حفظ نوشین

همه با جان و دل کوشند مردم .

برتری سوسیالیسم

سالنامه آماری سازمان ملل متحد برای سال ۱۹۷۰ اخیراً در محل مرکزی سازمان در نیویورک منتشر شد . آمارهای منتشره در این سالنامه بیش از ۸۰۰ صفحه را در بر میگیرد . این آمارها از جمله گواه آهنگ رشد اقتصادی سریع کشورهای سوسیالیستی در قیاس با کشورهای سرمایه دار است . مثلاً در فاصله زمانی بین سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ افزایش تولید ویژه ملی در کشورهای سوسیالیستی اروپائی و نیز اتحاد شوروی برابر ۱۰۸ است ، ولی این افزایش برای همان دوران در مورد کشورهای سرمایه داری و کشورهای رشد پاینده ۵۰ ر ۸۰ بوده است . با اینطریق این کشورها حتی پائین تر از میانگین جهانی (که در سالنامه ۸۵٫۶ قید شد) قرار دارند .

جهش دائمی اقتصادی کشورهای سوسیالیستی که در شوروی تعاون مشترک گرد آمده اند در ارقامی که افزایش تولید صنعتی را مقایسه میکند روشن تر میگردد . مطابق ارقام سالنامه سازمان ملل ، کشورهای سوسیالیستی تولید صنعتی خود را در سالهای ۱۹۵۸ - ۱۹۶۹ بمیزان ۱۵۷٪ افزایش دادند و بالاتر از افزایش تولید صنعتی جهانی در همین دوران که ۱۱۴٪ است ، قرار دارند .

شایان دقت است که کشورهای رشد پاینده و نیز تازید ۱۲٪ در همان زمان از میانگین جهانی تولید جلوتر رفته اند . در مورد کشورهای صنعتی سرمایه داری آمار مندرجه در سالنامه سازمان ملل متحد فقط افزایش ۹۷٪ را نشان میدهد . بدینطریق این کشورها بسی از جهت پویائی رشد تولید صنعتی چه نسبت به کشورهای سوسیالیستی و حتی نسبت به مقیاس جهانی بشکل چشمگیری در سطح پائین تر قرار دارند .

کشورهای سوسیالیستی بر مبنای پویائی تکامل خود بر مبنای خوش در تولید صنعتی جهانی افزوده اند . در حالیکه کشورهای سوسیالیستی در سال ۱۹۵۸ - ۲۵٪ از تولید صنعتی جهانی را تولید میکردند ، در سال پیش (سال ۱۹۷۰) ۳۰٫۷٪ تمام تولیدات صنعتی را در جهان تولید کرده اند .

در همین مدت سهم کشورهای سرمایه داری از ۶۷٪ به ۷۱٪ تقلیل یافته است . فقط سهم کشورهای رشد پاینده و بمقدار ناچیزی تغییر کرده است ، بدینمعنی که از ۷٫۶٪ به ۷٫۱٪ رسیده است .

یکی دیگر از جهات رشد صنعتی در جهان عبارتست از ارتقا مصرف انرژی ، که تنها در ۴ سال از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ بمیزان ۱۱۲٪ بالا رفته است . در همین حال نفت و گاز طبیعی مواد سوختنی سخت (مانند زغال سنگ) رابطه بد اوم بعقب میروند . در سال ۱۹۶۹ تراژنامه انرژی جهانی عبارتست از : نفت ۴۲٪ ، گاز طبیعی ۲۰٪ و مواد سوختنی سخت ۳۶٪ .

کشورهای سوسیالیستی اروپائی با مصرف ۲۹٪ انرژی جهانی در این مورد نیز در مقام اول قرار دارند . جمهوری دمکراتیک آلمان در عداد بزرگترین مصرف کنندگان انرژی در جهان است . کشورهای سرمایه داری اروپای غربی فقط ۱۹٪ انرژی جهانی را مصرف میکنند .

اهمیت اصولی آمارهای فوق که مورد تالیف کارشناسان سازمان ملل متحد است از آنجهت است که پویائی رشد سوسیالیسم و دستاوردهای برجسته آنرا نسبت بسیستم سرمایه داری و معیار نشان میدهد .

جاودان دم نور آفتاب!

این شعرا شاعر فقید ابوالقاسم لاهوتی در
اواخر زندگی خود برای حزب توده ایران
سرود و اینک از روی دستنویس خود شاعر
بچاپ میرسد .

تیره شد فضا ،
ابر پر بلا
بود هر کشید
روی آفتاب .

عدل شد نسگون !
گشت غرق خون
چنگ ارجاع ،
جسم انقلاب .

تا شود اسیر
میهن کبیر ،
دشمنان دهند
شوده راعذاب !

کند باد سخت
شاخی از درخت ،
لیک محکم است
ریشه اش در آب .

اعترافات صریح

ریچارد نیکسن رئیس جمهوری آمریکا روز هفتم ژوئیه ۱۹۷۱ در
شهر "کانزاس سیتی" (ایالت میسوری) در برابر ناشران و
محرران مطبوعات بخش باخترمیانه ایالات متحده آمریکا نطقی
کرد که متضمن اعترافات صریح و مهمی در باره وضع کنونی جامعه
آمریکا، این "بہشت" سرمایه داری معاصر است. وی گفت
که مسائل و مشکلات جامعه امروزی آمریکا با مشکلات جامعه
امپراطوری روم در دوران انحطاط این امپراطوری همانند است.
نیکسن گفت: "امپراطوری روم هر چه بیشتر اراده زمین و کمال
یافتن را از دست میداد، بیشتر دچار انحطاط میشد و سپس
اظهار نگرانی نمود که ایالات متحده آمریکا اکنون دچار چنین
سرنوشتی است یا موافق سخن ریچارد نیکسن: "ایالات متحده
آمریکا اکنون به همین نقطه انحطاط نزدیک میگردد". وی افزود
که مسئله حاد آنست که آیا ایالات متحده طی پنج الی ده سال
آینده خواهد توانست از "بحران اخلاقی" از "بحران اطمینان
بخویش" رهائی یابد یا نه، زیرا اکنون روحیه "شکست طلبی،
منفی بافی، بیگانگی" آنچنان مسائل حادی است که میتواند
آینده آمریکا را بخطراندازد. نیکسن گفت: "مسئله بحران
اخلاقی از حدود و شیوع مواد مخدر تجاوز میکند. روحیه شکست
طلبی تنها ناشی از ناخرسندی نسبت به جنگ ویت نام نیست،
بلکه ناشی از آنست که قشرهای وسیع آمریکائیان ارزشهای سنتی
کشور را ز علالت تردید قرار داده اند".
صرف نظر از آنکه نیکسن از گفتن این بیانات چه هدفی داشت،
بهر جهت ناله و ندبه ی او نشانه ای از بحران عمیق جامعه
آمریکا است.

در شرار و دود
کاملاً گشود
ملتی بزرگ
دیده ها ز خواب .

توده باقی است ،
تیغ حق بدست
زود از ارتجاع
میکنند حساب

زین ستم که وی
بر نهاد ، پی ،
زین گنه که او
کرده ارتکاب .

خلق پرهیز ،
صاحب ظفر ،
کاغذ ظلم را
میکنند خراب .

ابر پر بلا
میشود فنا ،
جاودان دم
نور آفتاب |

تاریخ

چو از مستند بر افکنند م خدا ی آسمانی را
کنن خواهم خدائی ساخت از " تاریخ انسانی " ،
که جوی روح سرگردان ماجوهای دریائی است .
کجا این قایق لغزند ، در طوفان غرند ،
ره خود میگذاید ؟ دیده بان قانون تاریخ است .
همان تاریخ فرتوحی که درد ستان پیر او
سرنخهای بازهاست بر این صحنه عبرت .
در آن بر تو که وی افشاند ، بر این جاده مرموز
ز راهی دور و بس ناسور انسان تا بدین رتبت
شده واصل . بلی ، انسان که خود غرزند تاریخ است
نه مدلولی است ، خلایق است در این عرصه زمین
اگر روزی شنیدی " اتحاد خالق و مخلوق " ،
میجان از ره نغز خرد جان پریشان را :
بیا بنگر ره پیوسته تاریخ و انسان را .
سپاه نسلها اینجا بگرد آب دم اندر
فروشد تا براید نسل نو با توشه ای خوشتر
در این چرخش مینداری که مرگ بی امان شد چیر
نگه کن ! زندگی پیوسته تابان تر ، پراچزاتر
غنی تر ، کامران تر ، نیکتر ، رخشنده تر خاست
با قبال بشره ، کاغذ جهانرا نغز تر آراست .

چو يك قفس بود تاریخ با چشمان افسونگر
بمنتقارش نهان بس نغمه هاشمین و شروار
دو بالش هست : هردو بالها در عرصه ای دیگر
گشاید پر : یکی : در گورگاه سرد " بگذشته " ،
دیگر ، در پهنه موهوم " آینده " کشند شهسپر
بیک معدوم و يك موهوم ، این سپهرخ داستان ساز
هماره بر زمین محکم " اکنون " کند پرواز
ز پروازی نیار امید ، پروازی کند آغاز .
" گذشته " صفر ناچیز است در بنگاه " آینده " ،
هر آنچه بود و شد ، هیچ است اندر جنب آن جنبش
که فردای دگر در عرصه هستی پدید آید .
هنوزش کار يك فرمان نفرجامید ، کز تاریخ

بشر را در سهیل رنج فرمانی جدید آید .
 چو دریا ، کفش بسی موج مکرر میرسد از ره
 ولی دریا بود دریا و جاوید است دورانش
 زند این قلم تاریخ هر دم موج غرنده
 چسان موجی که چون امواج دریاها مکرر نیست
 هر آن موجی که اکنون بود ، بگذراند و دیگر نیست
 شکفتی میزاید آدمی را کو بساحل در
 تماشا میکند این موجهای سخت و سنگین را
 قسون چهره پر از ان این خرگاه رنگین را

خروشی ، نغمه ای ، آوای درد همسرایانی
 در این دیرکین افسانه ای مرموز میخواند
 درون کاخها ، وان معبدی کان قرنهای پانصد
 درون این ستونهایی که در آن زمان خائید
 ز متن کبر قارون
 از نشیب دخمه ارشون
 در این درگاهکند واژون
 بضرپ سبلی گردون

از این نقش و هجائب ، بین خطوط موج و بیرونک
 که نزد و کتند سالها برجهره این سنگ
 از این تلها که خورشید قرون بر آن کشید آتش
 زمین تابوت کش اسرار اعصار است بر آن موج
 خروشی ، نغمه ای ، آوای درد همسرایانی
 بگوش هوش می آید : خروش و نغمه تاریخ
 نرانی بنیم ای انسان رنجور از بلا و قهر
 بزیر پشته خاری خم کنار باروی هر شهر
 به مید انگاه رزم خونفشان در بزم نورانی
 روان چون برده ای در جاده های دور و بارانی
 درون کارگاه سرد ، زیر طاق مکتبها
 بنور شمع لرزان در فرود سایه شبها
 به صبحی نغز و گل بیزان
 ز دار جبر آهنان

بگوشم نعره های شوم و درد آلود می آید
 در این پیچ و خم تاریخ ای انسان رزم آور
 شهید و رهبر و سرباز و سالک ، قهرمان هستی
 گل بریز در این باغ دل انگیز زمان هستی

به پیش یزد تاریخ چو نی زاده آدم ؟
 نگه در دیده او دختی ؟ گردی سرافرازی ؟
 ز رنگ خشم اندر چهره اش خود را نمی بازی ؟
 چینی ؟ پاتنی لرزنده داری ، نیست در چنتا
 بجز خرمهره نیرنگ و خود خواهی نامردی ؟
 براه جنیش تاریخ رفتی ؟ با برغم آن
 بهرجافته ای بودی و هرمو شیوه ای کردی ؟
 کنون این روز رستاخیز : تاریخ است بر موند
 رده اندر رده گردش نشسته لشکر انسان
 یکی از رنگ رنگارنگ بگشوده است و درد قتر
 نوشته نام نامی تکامل را بخطر زرد
 کتاب اینست و قانون این و او جمله را داور
 اگر دینی است دین آدمیزاد است و بهر ریش
 زهی آنکس که میچوید بگیتی فر و غیر ریش
 فرود آویز قلب خویش را از چنگک تاریخ
 بر افشان جان خود در پای این تند پس انسانی
 نیایش را کمر می بندد در این معبد مرموز
 حدت گونه کون بشنو از این دانای پند آموز
 براهی شو که عدل و حق در آن ره نمیشود پیروز
 تن تو میرود بر باد
 جان را دار بر بنیاد
 که جاودانی ارخواهی در این درگاه پر فراست
 در اینجا لشکر ارواح بیحد است و بی مر است

اگر تاریخ تا امروز بهر قوم انسانی
 فراز تخت جباری چو فرعون ستگر بود
 بسان سرنوشتی سرد ، فرمانی مقدر بود
 کنون دیری است تا انسان دمی ناراند از کوشش
 که در خم کند آرد سر این تومن سرکش
 برد آنسوش کش رای جهان بین مید هد فرمان
 بلی "تاریخ" از "تقدیر" بودن دور میگردد
 بسی هموارتر این شنده ناسور میگردد
 کتابش را که سیر جادگ از رنج و حرمان بود
 نظام عقل و زحمت با طرازی نو بهار آید
 چمن را زخس و خار "صادق ها" بهیر آید

اگرچه بوه آراج است و پیکار و طلب دائم
ولی عهدی برائین حقیقت میشود قائم

تقریظ

درباره يك كتاب

بنگاه انتشارات "ناواکا" (دانش) در اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰ کتابی انتشار داد که
مناظره در پرده است. مؤلف کتاب س. ل. آقاییف و عنوان آن "ایران طی دوران
بحران سیاسی ۱۹۲۰-۱۹۲۵" است.

در این کتاب که مشتمل بر سه فصل است مؤلف کوشید که است حوادث سیاسی ایران را در فاصله
بین کودتای سوم اسفند و انقراض قاجاریه مورد تجزیه و تحلیل دقیقتر از آنچه که پیش از انتشار این اثر
انجام شده است قرار دهد و شاید در این زمینه کامیابیهائی هم نصیبش شده باشد. مدارک فراوانی از
منابع شوروی، ایرانی و انگلیسی اعم از رسالات، جرائد و مجلات مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است که
همین امر بخودی خود اثر را جالب توجه میسازد.

تکیه خاصی در اثر مزبور روی سیاست خارجی ایران در دوران مورد تحقیق است که خود از عنوان
فصول کتاب پیدا است: فصل اول - "جهت گیری طبقات ثروتمند ایران در سیاست خارجی در شرایط
بحران رژیم اشغالی انگلیس (۱۹۲۰ - فوریه ۱۹۲۱)"، فصل دوم - "سیاست خارجی کابینه های
ایران در شرایط مبارزه سیاسی درونی (۱۹۲۱-۱۹۲۳)"، فصل سوم - "سیاست خارجی دولت
رضاخان (۱۹۲۳-۱۹۲۵)".

طی این فصول بمنظور نتیجه گیری نهائی، تحلیل قابل توجهی از اوضاع اجتماعی قبل از کودتا و
پس از آن، تناسب و تقسیم بندی نیروهای طبقاتی و مناسبات خارجی ایران با کشورهای همسایه بعمل
آمده است که جنبه های مثبت اثر را تشکیل میدهد.

ولی آنچه نظر نقاد خواننده را در این اثر و در مقالاتی که مؤلف مقدم بر آن نوشته است جلب میکند
و نمیتوان از آن گذشت نتیجه گیریهای است که مؤلف از مجموع تحقیقات خود بدست آورده است. از
نخستین مطالعه اثر و مقالات مزبور و از انتقادی که به آثار دیگر محققین از طرف س. ل. آقاییف
همد است بخوبی پیدا است که مؤلف با پیشداوری خاصی به تألیف اثر خود پرداخته و منظورش آوردن
نکته جدید است مغایر با کلیه تحقیقات محققین ایرانی و شوروی و حتی مخالف آنچه که ناظران حوادث
گواه آن بوده اند و آنهم تجدید نظر در ارزیابی های پیشین در مورد نقش امپریالیسم انگلیس در روی
کار آوردن رضاخان و تقویت حکومت وی است.

از مجموعه مندرجات کتاب و مقاله "ماهیت کودتای سوم حوت" و نقدی که مؤلف به کتاب
"انقراض سلسله قاجار در ایران (۱۹۲۰-۱۹۲۵)" تا "لیف اسداله یف نوشته و در دسترس ماست
نکات زیرین استنتاج میشود:

- ۱) کودتای سوم اسفند و سرکار آمدن رضاخان در واقع پیروزی نیروهای ملی بود است.
- ۲) مناقشه بین رضاخان و سید ضیا الدین مناقشه بین نیروهای ملی و ضد ملی بود که اساساً
انرا مبارزه رضاخان علیه خط مشی سید ضیا که طرفدار انگلستان بود، تشکیل میداد.
- ۳) کوشش رضاخان در راه مرکزیت کشور و تقویت نیروهای نظامی کشور که بطور عینی گامی است
مترقی موجبات نگرانی و ناخرسندی انگلیس ها را فراهم آورده بود است.

خلاصه کلام اینکه س. ل. آقاییف با یک چرخش قلم کلیه نتیجه گیریهای مورخان گذشته را
واژگون کرده و دنیائی از نو گشوده است.

۱ ط

آنچه که من . ل . آقايف رابه اين نتيجه گيري رسانده است اسناد منتشره وزارت خارجه انگليس مربوط به سياست خارجي بریتانیا در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۹ است که از جمله حاوی مکاتبه بين لرد کرزن وزير خارجه وقت و نرمان سفیر انگليس در ايران از ژانويه ۱۹۲۰ تا مارس ۱۹۲۱ میباشد . آنچه نادیده گرفته شده است کليه اسناد و مدارکی است که عکس نظر از پيش اتخاذ شده می . ل . آقايف را ثابت میکند . بطور مثال در میان ۲۰۴ فقره سند و مدرکی که در پایان کتاب بعنوان مدارک مورد استفاده مؤلف ذکر شده حتی به يك مقاله و یا يشریه ای که متعلق به احزاب طبقه کارگر ايران - حزب کمونیست ايران و حزب توده ايران - باشد نمیتوان برخورد . مبارزه چند ساله داخلی حزب کمونیست ايران در موضوع آرزوایی حکومت رضاشاه که به نتيجه مخالف با نظر فعلی من . ل . آقايف رسید نیز در این اثر نادیده گرفته شده است .

من . ل . آقايف در نقد خود به کتاب اسداله یف به بحثی که در نيمه دوم سالهای بيست در مطبوعات شرووی در باره ماهیت حکومت رضاخان - رضاشاه در گرفته بود اشاره میکند و متأسف است از اینکه جزئیات این بحث در بوته فراموشی مانده و بد رستی تعقیب نشده است تا آن زمان نتيجه گیری صحیح بعمل آید . منظور نگارش هاشمی است که بقلم ایرانسکی و ایراندوست در مسئله چگونگی تغییر رژیم در ايران در آن موقع منتشر شده است . ولی خود آقايف فراموش میکند که در آن موقع مقالات دیگری هم در رد نظریات فوق منتشر شده است که حاوی نظر حزب کمونیست ايران و کمینترن بوده است ، از جمله است نوشته های سلطان زاده .

از سلطان زاده در فهرست اسناد و مدارک تنها به سه رساله و مقاله اشاره شده است : « ايران معاصر » - سال ۱۹۲۲ ، « ايران » سال ۱۹۲۴ و « رشد اقتصادی ايران و امپریالیسم انگليس » سال ۱۹۳۰ ، که هیچک از این آثار تاریخ مورد بحث را در بر نمیگیرد و مربوط به پولمیک بين سلطان زاده و مخالفانش نیست .

مهمترین نکته ای که مؤلف نادیده گرفته و شاید هم ندیده باشد اعتراف خود وزارت خارجه انگليس در مورد سياست آن دولت نسبت به رضاشاه است که بشکل سخنرانی آنتونی ایدن در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۲۰ - پس از ورود ارتش انگليس به ايران بشکل يك سخنرانی از راد یو لندن پخش و از طرف سفارت انگليس عليه چاپ و منتشر گردید . این بیانیه موضع انگلستان را در مورد حکومت رضاشاه کاملاً روشن میسازد . در آنجا خطاب به مردم ايران از جمله گفته میشود :

« وجه دوستی ما نسبت به ايران از روی غرض است ولی غرضی است صالح ... در ۱۹۱۹ قرارداد ای با ايران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما میخواهیم ايران را تحت حمایت خود در آوریم ... پس از آنکه دیدیم ملت ايران نسبت به این قرارداد بدبین است و انرا مبنی بر غرض فاسد میدانند قرارداد را لغا کردیم و در عوض از دولت ايران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید . تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سترش این بود (همه جا تکیه آزماست) و باید انصاف داد که ان پادشاه در چند سال اول زمانداری خود به اصلاح امپریالیسم پرداخت و اقداماتی که برای ترقی و پیشرفت ميهن لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم و گمان میکنیم ایرانیهای ميهن پرست هم راضی بودند ... »

(*) عین بیانیه در کتاب " پنجاه سال نفت ايران " تألیف مصطفی فاتح صفحه ۴۶۸ مندرج است .

در اینجا صراحت کافی وجود دارد و آن اینکه وقتی اجرای قرارداد ۱۹۱۹ ناممکن شد دست به اقدام دیگری زدند که عبارت بود از روی کار آوردن حکومت سید ضیا - رضاخان و پس از اعتماد به رضا خان طرد سید ضیا ، الدین که وابستگی بسیار روشنی به انگليس هاداشت . در بهانه ای بدن بد رستی گفته شده است که انگلستان از دولت رضاخان - رضاشاه تقویت کرد که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید . ولی من . ل . آقايف ، برعکس ، معتقد است که همان مرکز کشور و تقویت ارتش بود که موجبات نگرانی انگلستان را فراهم میکرد (رجوع شود به مقاله آقايف در رد نظراسداله یف در مجله ملل آسیا و آفریقا سال ۱۹۲۷) .

این همان اشتباهی است که بموقع خود بسیاری از عناصر مترقی در چارآن بودند و بتصور اینکسه انگلستان همچنان طرفدار سياست سنتی خود مبنی بر تضعیف حکومت های مرکزی و تقویت خوانیسن و فئودالهای محلی است سياست تمرکز و تقویت ارتش را منافی با نظر امپریالیسم انگليس میسردند . تنها يك نکته (و آنهم مهمترين نکته) از نظر نهاد روماند ه بود و آن تاثیر یی بود که پیدایش و سپس نیسرو گرفتن دولت جوان شرووی در اوضاع بین المللی بوجود آورد ه بود . اکنون دیگر ايران از نظر امپریالیسم انگليس ميهاست متحد نیرومندی میشد که ضمن وابسته بودن به سياست انگليس یکی از حلقات محاصره شرووی را تشکیل دهد . چنانکه در عمل هم می بینیم که پس از متحد الشکل شدن ارتش در تقسیماتی که بعمل آمد چهار لشکر از پنج لشکر در مرزهای اتحاد شرووی قرار گرفت و تنها يك لشکر به تمام جنوب (خوزستان ، اصفهان ، فارس ، بلوچستان) اختصاص داده شد که مهمترين نقاط ناامن ايران و همواره مرکز تحریکات انگليسها بوده است .

این چرخش در سياست امپریالیسم چندان هم نامرئی نبود . لزوم چنین جهت گیری تازه ای را رجال و مطبوعات انگليس همواره گوشزد میکردند . مثلاً لرد پارلمور رئیس مجلس لرد هادر مذاکرات ۱۴ مه ۱۹۲۴ این مجلس پس از ستایش از عملیات رضاخان ، از جمله تقویت ارتش و سرکوب قبائل سرکش میگوید که دولت ايران میتواند در این زمینه به روش دوستانه بریتانیا اعم از دولت محافظه کار و یا کارگری مطمئن باشد .

ریژنامه " بلغاست تلگراف " در ۴ اوت ۱۹۲۵ درباره اجرای سياست تمرکز و تقویت ارتش نوشت که دولت ايران در اجرای این سياست از کمک و پشتیبانی بریتانیای کبیر برخوردار خواهد بود الخ البته این به آن معنی نیست که در روش رضاشاه نسبت به انگليسها هیچگونه نوسانی وجود نداشت . ولی این نوسانات در نيمه دوم سالهای سی آغاز میشود - هنگامی که رضاشاه بمشابه بزرگترین فئودال و سرمایه دار ايران و بزرگترین دشمن کمونیسم ، آلمان هیتلری را تکیه گاه محکمتر و نیرومندتری تشخیص میدهد .

علاوه بر این نتيجه گیریهای ناد رست به اشتباهات دیگری هم در مقالات و اثر آقايف بر میخوریم از آن جمله است موضوع وجود تمایلات آزاد پخواهانه در ارتش ايران و روحیه اعتراض آمیزی که در ارتش علیه قرارداد ۱۹۱۹ و دولت های آنکولفیل وجود داشته و در مواردی منجر به خودکشی افسران ميهسن پرست شده است که آقايف در مقاله " ماهیت کودتای سوم حوت " از ملک الشعراي بهار در این مورد شاهد می آورد و خود اظهار نظر میکند که اینگونه جنبش ها کار را بين نیروهای قزاق رخ داده است . و حال آنکه هیچگاه هیچ جنبش آزاد پخواهانه ای میان نیروهای قزاق رخ نداده و برعکس همیشه نیروهای قزاق بوده اند که علیه جنبشهای آزاد پخواهانه بکار برده شده اند . اشاری ملک الشعراي بهار به روحیه اعتراض آمیز و خودکشی هاشمی است مربوط به افسران ميهسن دوست زاندر می (خودکشی کلنل فضل اله خان بمناسبت عقد قرارداد ۱۹۱۹ ، خودکشی برادر و برادرزاده کلنل محمد تقی خلیان پسبان در فارس هنگام اشغال جنوب از طرف انگليس ها ، قیام خود کلنل و غیره) که در رجز پسبان

متحد الشكل ساختن ارتش از طرف رضاخان در مجبوره ارتش ادغام گردید.
گو اینکه نوشته های آقای از نظرا نقادی دانشمندان شوروی در زمانه است، ولی ما نیز که
موضوع مربوط به تاریخ کشور ماست نمیتوانستیم و نمی بایستی از گذاران بگذریم.
ع. کابیش

دو سند مهم از تاریخ حزب کمونیست ایران

«تزه‌ای حیدر عمواغلی»

«برنامه حد اقل حزب کمونیست ایران»

«د نیا» در شماره ۲ سال یازدهم خود (تابستان ۱۳۴۹) تحت عنوان «تزه‌ای درباره وضع اجتماعی و اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران (عدالت)» ترجمه ۶ ترازوهای معروف به «تزه‌ای حیدر عمواغلی» را نشر داد. اخیراً رفیق کهنسال ماعلی امیرخیزی ترجمه کاملتری از این تزه‌ای سیزده گانه را به همراه برنامه حد اقل حزب کمونیست ایران برای ما ارسال داشتند. از آنجا که ترجمه نشر یافته از جانب ما که فقط شش تزار در بر میگرفت نسبت به ترجمه ارسالی رفیق امیرخیزی ناقص تر است، ما این تزه‌ها را موافق ترجمه رفیق نامبرد به بار دیگر منتشر میسازیم.
این تزه‌ها (مورخ ژانویه - مارس ۱۹۲۱) و نیز برنامه حد اقل حزب کمونیست، اسناد معجزی است که موضعگیری کمونیست های ایران را در نیم قرن پیش در مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران نشان میدهد و با وجود برخی نارسائیهها مدرک روشنی بر پیشگامی و پیشاهنگمی کمونیست های ایران در طرح يك سلسله از معضلات اجتماعی و ارائه حل علمی آنهاست. یاد آور میشوم که در رکنار اسنادی که در این شماره نشر میدهم اسناد دیگری مانند «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران» (مصوب کنگره دوم حزب کمونیست منتشر در «د نیا» سال اول - شماره ۴ - ۱۳۳۹)، «خلاصه صورت جلسهی کنگرهی اول حزب کمونیست ایران در شماره تشکیل حزب کمونیست ایران و کنگره اول آن» («د نیا» - سال نهم - شماره ۲، سال ۱۳۳۴)، «سندی ناشناخته درباره حزب سوسیالیست مکررات ایران» («د نیا» - سال نهم - شماره ۲، سال ۱۳۴۵)، «مطالعات راجع به اوضاع بین المللی ایران» تزه‌ای مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران («د نیا» - سال اول، شماره ۴، سال ۱۳۳۹)، «نظامنامه شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین در مشهد» («د نیا» - سال چهارم، شماره ۳، سال ۱۳۴۲)، «بیان نامه و پیشنهادات حتمی لاجرای کمیته ایالتی خراسان - فرقه اشتراکین اکثریون» («د نیا» - سال سوم - شماره ۱ - سال ۱۳۴۱)، اسناد تاریخی دیگری هستند که در «د نیا» نشر یافته و به روشن شدن تاریخ حزب طبقه کارگر در ایران کمک موثر میکنند.

تزه‌ای حیدر عمواغلی

در باره وضع اجتماعی - سیاسی ایران

و در باره تاکتیک حزب کمونیست ایران (عدالت)

۱- ایران فعلاً در مرحله برزخی است در حال عبور از پادشاهی و ایلی و فئودالی بسوی سرمایه داری

۱- ایران فعلا در مرحله برزخی است در حال عبور از پد رشاهی و ایلی و فئودالی بسوی سرمایه داری. ۷۵ درصد اهالی تخته قاپه هستند که اکثریت آنرا دهقانان تشکیل میدهند. و ۲۵ درصد هم عبارتند از ایلیهای کوچک. یگانه طبقه تولیدکننده اساسی همان دهقان زحمتکش یعنی رعیت است که اقتصاد کوچک خود را بدین استثمار دیگری اداره میکند. مالکین فئودال (خانها، آقاها، ملک - داران) که قوای دولتی پشتیبان آنان است دهقان را در واقع در حال وابستگی زمین نگه میدارند و نه تنها بر زمین و اموال منقوله آنان بلکه بر جان آنان نیز تسلط دارند. متصدیان دواپرد ولتی ایران اساسا همان نمایندگان فدی اشراقیت فئودال است. چون وظایف و مقامات دولتی بنا به عادات متداوله که تا حال هم باقی مانده اند خرید و فروش میشود، لذا خریدار مقام یا وظیفه به مرد می که تحت اداره او باید باشند بمثابة باجگزار نگاه میکنند و تمام همش مصروف اینست که حد اعلائی عواید از مردم بدست آرند. ضمنا تمامی سنگینی مالیاتهای بی ترتیب و وحشیانه بار و شدد هفت است که در نتیجه ورشکستش میکنند و از زمین هم میرانند.

۲- ایلات کوچک، که تقریبا زندگی ابتدائی دارند گاه وسایل معیشت و ادانه حیات خود را از راه بیخا و چپاول منظم اهالی تخته قاپه بدست میآورند. اینها برای دهقان باج تعیین میکنند و مجبورشان مینمایند که غذا یا جنسها به اینان مالیات بپردازند. با وجود زیادهای بزرگی که ایلات از راه تاخت و تازید دهقانان آرامش طلب وارد میکنند دولت شاهنشاهی کوچکترین اقدامی برای جلوگیری بعمل نمیآورد. اولاً قدرتی ندارد که برای مقابله اینها بفرستد، ثانیاً برای آنکه در صورت بروز خطر داخلی یا خارجی متوقع پشتیبانی آنان است.

۳- صنایع بزرگ فابریکی در ایران بهیچوجه وجود ندارد. اولین کوششها برای ایجاد صنایع در آغاز قرن بیستم نظر مخالفت انگلیس و روس بعد م موفقیت انجامید.

و همچنین صنایع بزرگ معدنی نیز وجود ندارد، زیرا سرمایه داران انگلیسی و روسی تاجیکسه میتوانستند امتیازات منابع طبیعی را از دولت شاهنشاهی تحصیل کرده و بخود منحصر نموند و قسمت عده آنها را در حال تعطیل نگاهداشته اند. فقدان کامل راه های آهن که بموجب قسرا اردان پولستان (۲) مورخه ۱۸۸۹ بین انگلیس و روس ساختمان آن قدغن شده است در مقابل تکامل و توسعه اقتصاد ایران سد غیرقابل رفعی ایجاد کرده و ایران را در سرحد ورود به نظام سرمایه داری متوقف کرده است.

در نتیجه همین وضع در ایران پراتاریای صنعتی نیز اصلا وجود ندارد. گروههای کارگران صنعتی که هنگام کوشش برای ایجاد صنایع محلی آغاز پیدایش نهادند، پس از تعطیل کارخانه ها قسمتی بخارجه (بطور عمده به پاکو) مهاجرت کردند و قسمتی هم در شهرهای بزرگ سکونت کردند و به قشر لومین پرتاریا بدل گردیدند.

سرمایه داری اروپا از همان آغاز رخنه بایران تقریبا تمامی صنایع پیشه روی را که وقتی رونقی داشت کاملا محو کرد (حالا فقط پنج درصد آنها باقی مانده است) و صد ها هزار پیشه ور را در حجرگه لومین پرتاریا انداخت. طبقه لومین پرتاریا که از کارگران و پیشه وران و صنعتگران سابق تشکیل یافته و دهقانان ورشکسته و بی زمین دائما بآنها علاقه میشوند قسمت مهم اهالی شهرهای ایران را بوجود میآورند.

این طبقه نظر بشرایط غیر قابل تحملی که برای ادامه حیات خود دارد طبقه ایست بسیار انقلابی ولی کاملا غیر متشکل و فاقد آگاهی طبقاتی.

۴- سرمایه تجاری محلی که برای ادامه حیات خود بطور متعادی و پایدار مبارزه کرده است، بالاخره در نتیجه آنکه اعتبارات مالی بانحصار بانکهای خارجی درآمد، سرکوب گشته و اکنون طبقه تجار

ایرانی در سرحد ورشکستگی کامل است. وضع طبقه تجار بویژه در شمال ایران که نظر بانقطاع داد و ستد با روسیه، دهقانان جانی برای فروش محصولات خود ندارند، سخت تر شده است. تجار از یک طرف جنس از جانی وارد نمیکنند، از طرف دیگر چون دهقانان دچار فقر و فلاکت شده اند، لذا اموال تجار خریداری ندارند. این وضع سخت و سنگین تجار کوچک و متوسط بورژوازی ایران تا حدی روحیه انقلابی در آنان ایجاد میکند.

۵- روحانیون در ایران فوق العاده زیادند (این قشر تقریبا دارای سه میلیون نفر است) و در زندگی کشور نقش بزرگی بازی میکنند، زیرا که قدرت قضائی، فرهنگی مردم، و کار ترمین اجتماعی - همه در دست روحانیون است. روحانیون بطور بارز بد طبقه مختلف تقسیم میشوند. قشر فوقانی آن، باصلاح مجتهد ها زمین های وسیعی بدست آوردند و با مالکین بد ل شده اند که دهقان را استثمار و مضعل مینمایند. این قسمت روحانیون تا حد اعلا مرتجعند و کاملا طرفدار دولت شاهند. قسمت دیگر روحانیون که بیشتر شهری هستند، از زمین و از املاک واقعی عوایدی ندارند و لذا از لحاظ منافع اقتصادی خود کاملا به خرده بورژوازی وابسته اند. بعضی از اینها طرفدار اصلاحات دمکراتیک هستند و عملا در انقلاب ۱۹۰۸ شرکت کردند.

۶- صاحبان املاک بزرگ در ایران طبقه حاکمه را تشکیل میدهند (و در حدود سه هزار نفرند) و هر یک از آنها با صد ها و زمین دارند که آنها را بوسیله دهقانان آباد میکنند. البته مطمئن نیستند که اگر رژیم نوی روی کار آید بتوانند موقعیت سیاسی و وضع اقتصادی خود را کاما کان حفظ کنند و از نیروست که تا میتوانند از وضع موجود ارتجاعی دولت شاه و از سلطه امیرالیست های خارجی طرفداری میکنند.

مالکین میفهمند که با سقوط تسلط اشغالگران خارجی ها تسلط آنان نیز از بین خواهد رفت و لذا با هر دو دست به انگلیس متوسلند و با نهایت کوشش سعی میکنند که نفوذ خود را حفظ کنند. هرگونه نهضت انقلابی، ولو نهضت صرقالی علیه انگلستان، با مخالفت مالکین و مقاومت مسلحانه آنان مصادف میشود.

۷- از آنچه که در بالا ذکر شد آشکار میشود که ایران کنونی از لحاظ اقتصادی نه فقط رشد نمی کند بلکه سیر قهرقراضی طی میکند و همین تنزل دائمی شرایط اقتصادی زندگی اکثریت اهالی زمینه مساعد برای انقلاب ایجاد مینماید. در مقابل یگانه طبقه ضد انقلابی مالکین بزرگ طبقات زیرین قرار دارند که بالقوه انقلابی اند:

الف - قبل از همه هزاران صنعتگر و پیشه ور ورشکسته، کارگران کارخانه های بسته شده و دهقانان بی زمین که در جستجوی کار به شهرها روی آورده اند که مجموعا بی چیزان شهرت - نوع لومین پرتاریا را تشکیل میدهند؛

ب - دهقان رعیت چندین میلیونی که نه تنها از حق مالکیت بر زمین آباد کرده خود، بریاغ و احتشام خود محرومند بلکه حق شخصیت نیز ندارند، بیرحمانه از طرف مالکین و خانها و مجتهد ها استثمار میشوند، زیرا با سنگین بهره مالکانه و مالیات دولت مینالند و هیچگونه امیدی ندارند که در صورت ادامه وضع حاضر حال فقر و فلاکت خود را بهبود بخشند؛

ج - طبقه چندین میلیونی کسبه کوچک و متوسط که عده شان به ۳ میلیون نفر بالغ میشود و در سرحد فقر کامل قرار دارند و درک میکنند که در صورت بقای رژیم فعلی و رقابت روز آفسزون سرمایه انگلیسی طبقه تجار و کسبه ایران را محکوم بزوال قطعی مینماید.

۸ - تمامی طبقات نامبرده در بالا ای یک ۱۵ سال است در حال جوش و خروش انقلابی هستند و بد تر

شدن وضع اقتصادی آنان موجب افزایش انرژی انقلابی آنهاست و انفجار انقلابی را ناگزیر میسازد. ضمناً روشن است که مرحله اول نهضت انقلابی باید رنگ رهائی بخش ملی داشته باشد. ملت در چنین شرایطی که در ایران پرتلاطمی صنعتی کاملاً غیرمتشکل است و دهقانان در تاراجی و جها بسمیرینند و کاملاً تحت سلطه خرافات مذهبی قرار دارند و فاند خود آگاهی طبقاتی هستند و مادامکه نفرت به خارجیهایی که در نظر خلق ایران منشاء تمامی این بلاها هستند نظر مشترک همه است (چیز طبقه مالکین بزرگ) تصور اینکه انقلاب در ایران میتواند بر زمینه مبارزات طبقاتی بوجود آید و از همان آغاز زیر پرچم کونیستی برود قطعاً نادرست است.

انقلاب ایران فقط در شکل نهضت آزاد بخش ملی که هدفش رها کردن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد میتواند بوجود آید و پیروز ماندن آن تکامل یابد. چنین انقلابی بوسیله خرد و بهرژوازی تجاری که یگانه طبقه قادر بر رهبری سیاسی در ایران است رهبری خواهد شد.

فقط در جریان بعدی تکامل انقلاب یعنی وقتی که توده های وسیع دهقانی بدان ملحق شوند و این توده ها متشکل گردند و زیر رهبری حزب کمونیست قرار گیرند و زمانیکه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم خارجی که تفریب تمامی طبقات تعدی میکند - مغلوب گردد - فقط در این صورت در ایران تحکیم بهرژوازی، مبارزه عمومی ملی خصلت مبارزه طبقاتی بخود میگیرد و طبقات زحمتکش پرچم انقلاب سوسیالیستی را برافراخته و با از سر راه برداشتن سایر طبقات مخالف تا بهرژوازی نهائی پیش خواهد رفت. جریان تکامل انقلاب ایران با منافع انقلاب اجتماعی جهانی هماهنگی کامل خواهد داشت، زیرا در وهله اول انگلستان را از ایران میراند، قدرت امپریالیسم انگلستان را متزلزل میسازد و سپس ایران را بطور طبیعی و بتدریج بعد از نظام کونیستی سوق میدهد.

شرایطی که وضع سخت و سنگین اقتصادی تمامی طبقات خلق ایران را بوجود آوردند همه نتایج سیاست امپریالیستی انگلیس و روسیه تزاری است. ازینرو طبیعی است که مردم نسبت به انگلیس و همچنین نسبت به روسیه نظر دشمنانه دارند. . . .

۹- از احکام نامبرده در بالا برمیآید که حزب کمونیست ایران (عدالت) در مقابل خود دو همدست نزدیک دارد:

- ۱- فاشیسم اعتلا و گسترش نهضت آزاد بخش ملی که هدف راندن امپریالیست های انگلیس از ایران و در ارتباط ناگزیر با آن سرنگون ساختن حکومت شاه هدفش است . . .
 - ۲- در جریان مبارزه علیه امپریالیست های انگلیس متحد و متشکل کردن دهقانان و مستمندان شهری و ایجاد خود آگاهی طبقاتی در آنان تا پس از بهرژوازی بر امپریالیست های انگلیس بتوان مبارزه ملی را بجایزه طبقاتی و نهضت آزاد بخش ملی رایبه نهضت کونیستی تبدیل کرد.
- موافق این هدف ها حزب کمونیست ایران (عدالت) نزدیکترین وظایف خود را چنین مطرح مینماید:
- ۱- ایجاد عده زیادی کادر محکم حزبی که حزب بتواند بوسیله آنان رهبری مستقیم بر توده های وسیع طبقات زحمتکش را در دست بگیرد.
 - ۲- گرد آوردن همه نیروهای انقلابی کشوری را اطراف حزب زیر پرچم نهضت آزاد بخش ملی بر علیه امپریالیست های خارجی و مبارزه با دولت شاه که بخارجیهها فروخته شده است.
 - ۳- تبلیغ و تهییج وسیع چشم و گوش مردم رایبه نقش امپریالیسم جهانی در ظلم و تعدی نسبت به توده های خلق و همچنین چشم مردم را بسیاست انگلیس در ایران باز کند و بدین ترتیب حتی نفرت آنان را علیه اشغالگران خارجی برانگیزد.

۴- کار تبلیغاتی دامنه دار در میان دهقانان و مستمندان شهری بمنظور ایجاد آگاهی طبقاتی در میان آنان. ولی حزب کمونیست ایران (عدالت) لازم میسازد که در این کار اهمام و خسرافات مذهبی و معیشتی را که در میان توده های دهقانی بی اندازه قوی است باید بحساب آورد و در مبارزه با آن حد اکثر احتیاط را مراعات کرد.

- ۵- کار تشکلهائی وسیع بین طبقات زحمتکش، ایجاد اتحاد به ها و مساعدت به گسترش نهضت سند یگانی و تعاونی و دادن محتوی انقلابی بی بدنهها و رهبری مشی سیاسی آنها.
- ۶- ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه علیه امپریالیست های خارجی و دولت شاه.
- ۷- سرنگون ساختن دولت شاه و ایجاد نظام سیاسی نوینی که از لحاظ سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد، بدون کنار گذاشتن خرد و بهرژوازی. شرکت حزب در اصلاحات دولتی و اجتماعی که بدست دولت انقلابی جدید باید بعمل آید. حزب دولت جدید را باید بجایزه بسا سرمایه داری جهانی سوق دهد.

۱۰- برای حل وظایف ذکر شده در بالا حزب کمونیست ایران (عدالت) از اقدامات فوری در بسا راه اجرای تدابیر خاص کونیستی در ایران امتناع میورزد و تاکتیک نزدیکترین دوره (مبارزه) خود را (تا سرنگونی دولت شاه و طرد انگلیس ها از ایران) بر پایه اتحاد همه طبقات از پرتلاطم گرفته تا بهرژوازی متوسط برای مبارزه علیه فاجار و امپریالیست های خارجی و همچنین بر پایه ارتباط نزدیک با حزب دمکراتهای چپ (گروه شیخ محمد خابانوی) که بیانگر منافع خرد و بهرژوازی و روشنفکران است مبتنی میسازد. حزب کمونیست ایران (عدالت) ممکن و مطلوب میسازد که در دوره مذکور بسا حزب دمکراتهای چپ در انتخابات توافق حاصل کند و با نهادن بلوک انتخاباتی وارد شود. همچنین حزب کمونیست ایران (عدالت) برای خود مطلوب میسازد که با رهبران سرشناس نهضت آزادی بخش ملی از قبیل میرزا کوچک خان و امثال او همکاری کند. حزب کمونیست ایران (عدالت) خود را سباز میدانده در انتخابات مجلس که از طرف دولت شاه اعلام میشود شرکت نماید و همچنین در خود مجلس نمایندگی داشته باشد و ولی نه برای کارزار کنگره در آن بلکه برای استفاده از تریبون مجلس برای مقاصد انقلابی و حزبی.

۱۱- نظر بر اینکه خلق ایران باشکال دمکراتیک حکومت عادت ندارد. حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهد کوشید که نظام دولتی موجود ایران را، ولو بدون محتوی پرتلری، باشکال شوروی حکومت تعویض کند و از تمام اشکال تکاملی "بجایهینی مقامات انتخابی و اداری صرف نظر کند."

۱۲- حزب کمونیست ایران (عدالت) با آنکه کاربست فوری کونیسم و اقدامات کونیستی و از جمله سلب مالکیت از بهرژوازی تجاری را در ایران غیر ممکن میدانند و این قبیل اقدامات رایبه بعد از بهرژوازی نهائی بر امپریالیست های خارجی موقوف مینماید، معیند امکان و مطلوب میسازد که در جریان مبارزه با انگلستان و دولت شاه، برای جلب توده های وسیع دهقانی بدین مبارزه، مسئله ارضی بدون تأخیر و بطور قاطع حل شود و املاک بزرگ مالکین - ملکان اربان بنفع دهقانان مصادره شود. با توجه باین امر که مبارزه بازمیند اربان عده در شرایط مبارزه با انگلیسی های پشتیبان آنان بهر حال کاربست ضروری و مصادره املاک بزرگ بمنافع خرد و بهرژوازی و بهرژوازی متوسط لطمه نمیزند و آنها را از انقلاب دور نمیکند، باید قبول کرد که چنین اقدامی نه تنها نهضت انقلابی را ضعیف نمیکند، بلکه آنرا قویتر هم میکند، زیرا برای شرکت جدید توده های دهقانی در جنبش انقلابی انگلیز و علی بوجود میآورد.

۱۳- حزب کمونیست ایران (عدالت) برای بیرون راندن انگلیس ها از ایران ضمن همکاری نزدیک با احزاب خرد و بهرژوازی و با گروهها و سران نهضت نجات بخش ملی از قبیل کوچک خان هدف های

نهایی خود را از نظر مرد خواهد داشت و تمام مساعی خود را برای برانگیختن آگاهی طبقاتی و تشریح منافع طبقاتی و وظایف دهقانان و مستندان شهری که با وظایف پیروزی تمامیت ملی خاص دارد، پیکار خواهد کرد تا پس از پیروزی برامپریالیست های خارجی خود ه های زحمتکش را مبارزه در راه انقلاب اجتماعی و دست یابی به نظام کمونیستی سوق دهد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت)

ژانویه - مارس ۱۹۲۱

برنامه حداقل حزب کمونیست ایران

(شعبه ایرانی کمیته مرکزی)

بمقام حیدرخان عمواوغلی

حزب کمونیست ایران (بلشویک) نه تنها بیرون راندن امپریالیست های انگلیس را از ایران بلکه نابود کردن قطعی دولت شاه و مالکین رانیز نزد یکترین وظایف خود میداند. برای همین مقصود از همه احزاب و تشکیلاتی که حاضرند در مبارزه قطعی علیه این ستکاران وارد شوند پشتیبانی خواهد کرد. کارگران و دهقانان باید بخوبی بدانند که بدون سرنگون کردن این مفخواران و استثمارگران راه خلاص و نجات برای آنان نیست. ما این مبارزه مشکل را فقط بیاری همه عناصر انقلابی ایران میتوانیم با موفقیت انجام دهیم.

۱- در امور سیاسی

حزب پس از سرنگون کردن حکومت شاه و مالکین اقدامات زیرین را انجام خواهد داد:

- ۱- ایجاد فوری دولت موقت انقلابی در مرکز مرکب از اشخاصی که احزاب و تشکیلات انقلابی نامزد کنند. - بهمین ترتیب ایجاد انجمن هاد مرحله ها.
- ۲- دعوت مجلس مؤسسان در کوتاهترین مدت بر اساس راهی مخفی، مستقیم، مسالمتی و یو همگانی که بلافاصله تمام قدرت حاکمه را در دست خواهد گرفت.
- ۳- دعوت مجلس مؤسسان دولت موقت انقلابی موظف است:
- ۴- بدون تأخیر فرمان آزادی نطق، وجدان، مطبوعات، اجتماعات و اتحادیه ها را صادر کند.
- ۵- ایران را جمهوری خودمختار و واحد غیرقابل تقسیم اعلام کند.
- ۶- دهقانان را از اسارت مالکین آزاد کند و وضع اقتصادی آنان را بحساب مالکین بهبود بخشد.
- ۷- برای مبارزه علیه راهزنان خارجی و دفاع از جمهوری ایران قشون ملی تحت فرماندهی

ایرانیان تشکیل دهد.

۲- در امور اقتصادی

ایران از لحاظ اقتصاد فوق العاده عقب مانده است. همانطور که در کشور های پیشرفته سرمایه داری ده متدرجات تهیه کنند و محصولات کشاورزی برای شهرهای صنعتی نزدیک بود ایران و سایر کشور های مستعمره در جریان رشد سرمایه داری به تهیه کنند و ماده خام برای مراکز صنعتی اروپا تبدیل گردیدند. سرمایه داران انگلیسی و روسی با پنبه و پشم و ابریشم و نفت کشور ما مصنوعات مختلفی بعمل می آورند و آنرا از نو با ایران وارد کرده به ده برابر گرانتر از آنچه که خریدند به ما می فروشند. نظری به تجارت خارجی مایبکنند، خواهید دید که ما بیش از چهل سال است که هر سال ۱۵-۱۰ میلیون تومان بیشتر بصاحبان کارخانه های خارجی می پردازیم. یعنی اگر ایران معادل ۴۰ میلیون تومان اجناس مختلف بخارج صادر میکند از آنها معادل ۶۰-۵۰ میلیون تومان خریداری نمائید. در حساب نهائی همه این سنگینی بدوش دهقان و کارگر و صنعتگر و پیشه ور می افتد که شب و روز کار میکنند فقط برای اینکه قسمتی از پول ناچهارم را که بدست آورده اند بمالک بپردازند و قرص نانی بگیرند و قسمت دیگر را سرمایه داران خارجی در مقابل پارچه و چای و قند و غیره بپردازند. بعلاوه، هر دو مصنوعات ارزان قاپریکی، بخصوص آن مصنوعات که بدست صنعتگران و پیشه وران ما نیز ساخته میشود، محصولات دستی و خانگی را بطور قطعی تار و مار میکند، زیرا برای کارهای دستی رقابت با محصولات ماشینی و قاپریکی میسر نیست. در نتیجه صدها و هزاران صنعتگر و پیشه ور دچار فقر شده با شکم گرسنه راه کوچه و ولگردی پیش میگیرند. صنایع ابریشم و شیشه و فرش و غیره که زمانی در حال شکوفندگی بود اینک دچار بحرانی شده است که نظیرش نه دیده و نه شنیده شده است.

این صنعتگران و پیشه وران که برای همیشه محکوم به مرگ از گرسنگی هستند، لعنت کنان وطن خود را ترک گفته در سرزمین دیگران در قفقاز و باکو و ترکستان و در روسیه در جستجوی راه نجاتند و بد نیال آنان دهها هزار دهقانی که از استثمار و استبداد مالکین و حکام شاه فراری شده اند، بهمین نواحی روی می آورند و همگی با عرق جبین و با خون خود برای ما پر خلیق ها ثروت تولید میکنند. و آنها بیکی استطاعت مسافرت ندارند یا بعد از گدایان ملحق شده و تعداد آنها را با زحم بیشتر می افزایند و بلاخره طعمه مرگ و گرسنگی میشوند و یا از روی احتیاج در اطراف بعضی خانها و یخماگران گرد آمده به راه زنی مشغول میشوند و مردم آرامش طلب را غارت میکنند.

وضع باغد اران و زارعین کوچکی که در وطن باقی میمانند بهتر از آنها نیست. احتیاج بیول بسرای برداخت مالیات سنگین آنانرا پیش صرافان و رباخوارانی هدایت میکند که در سال صدی پنجاه و صدی صد از آنها بابت مبلغی که میدهند سود میگیرند. بدین ترتیب قسمت عمده عواید زمین و باغ و چیب رباخوای بی انصاف سرانبر میشود.

حزب کمونیست ایران بمنظور از میان برداشتن فقر و فلاکت بی نظیر توده های زحمتکش کشور ما اقدامات زیرین را بعنوان نزد یکترین وظیفه خود بعمل خواهد آورد:

- ۱- ایجاد فوری راه آهن میان مراکز عمده ایران که در نوبت اول تبریز و تهران را به خلیج فارس و خلیج فارس را به بحر خزر متصل کند. مخارج ساختن راهها باید از دارائی دولت تأدی شود.
- ۲- ایجاد اعتبار برای اصلاح اراضی در تمام کشور تا دهقانان و باغد اران کوچک بتوانند از دارائی دولت وام ارزان بدست آورند.
- ۳- تأسیس بانکهای تعاونی برای ایجاد شبکه وسیعی از تعاونی های مصرف و تولید و تسامین

صنعتگران و پیشه وران از حیث اعتبارات ارزان ؟
 ۴- ایجاد فوری یکرشته ساخته های آبیاری و نهر و چاه برای سهولت رساندن آب بنواحی که اندک احتیاج راد آرند . بدون چنین اقدامی صد ها هزار جریب زمین کشور ما بیرو بهیابند و میمانند ؟
 ۵- مساعدت از طرف دولت برای ایجاد و توسعه صنایع ملی و درنوبت اول چنان رشته های تولیدی که در کشور ما تمهین آنها از حیث مواد خام آسانست مثلا پارچه بافی ، شیشه گری ، فلزکاری و سایر رشته های صنعتی ؟

۶- بهره برداری از معادن نفت و نمک و انحصاری کردن آن از طرف دولت (ایران یکی از غنی ترین کشورهای نفتی است) . در جنوب استخراج نفت در دست انگلیس هاست که همه ساله ۱۰-۱۲ میلیون تومان نفع بر مید آرند ؟

۷- بهره برداری از منحصی فلزات اساسی با وسایل دولتی از قبیل آهن ، مس ، طلا ، زغال سنگ ، فولاد و غیره که در معادن کشور ما مقدار یرهنگونی از آنها میتوان پیدا کرد ؟

۸- مقامات حزبی برای دفاع از منافع خود و های زحمتکش باید به تشکیل اتحادیه در هر یک از رشته های تولیدی و ایجاد اتحادیه کارگران و کارمندان دولت ، اتحادیه شاگردان پیشه وران شهری ، اتحادیه مستعدان روستائی مسلح کنند و آنها را در شورای اتحادیه های ولایتی متحد سازند .

۳- مسئله ارضی

آن ناعدالتی خشنی که در ایرانست در هیچ کجای دنیا نیست . بهترین قطعه های زمین در دست مالکین است . بطور کلی نصف مملکت مامتعلق به سه هزار نفر مالک عدده است . میان آنان کسانی هستند که بیش از یک هزار پارچه قصبه و ده دارند (مثلا ظل السلطان) که در این دهات بیش از یک میلیون نفر مستعدان کار میکنند . حزب کمونیست ایران سعی میکند که این مفتخواری آشکار را از بین ببرد و برای ایجاد اقدامات زیرین تلاش خواهد نمود :

- ۱- ملی کردن املاک مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره زمینهای ملی از این املاک .
- ۲- واگذاری املاکی که بیش از حد تصاحب معینی است بمالکیت کامل دهقانان نیازمند .
- ۳- بد دهقانانی که در نتیجه عدم تقاب املاک خصوصی زمین نرسیده باشد باید از زمینهای متعلق بدولت قطعه زمین لازم داد و شود .
- ۴- تمام ایلات و عشایر کوچ نشین کشور ما را نیز باید از لحاظ زمین تامین نمود .

۴- امور اجتماعی

حزب در همین حال برای بهبود وضع دشوار مردم زحمتکش از دولت خواهد خواست که بحساب خود بلا فاصله اقدامات زیرین را بعمل آورد :

- ۱- تأمین نوبتخانه برای یتیمان و معلولین که قدرت کار را از دست داده اند .
- ۲- پرداخت مدد معاش بتمام بیخردان و بیوزنان مسن تراز پنجاه ساله .
- ۳- تعلیم اجباری و مجانی کودکان اعم از دختر و پسر .
- ۴- تشکیل صندوق تغافل برای کارگران و دهقانان .

۵- در امور مسائی

در قسمت مالی حزب خواستار اقدامات زیرین است :

- ۱- تأسیس بانک ملی دولتی و ایجاد شعب و بجاه عمومی آن در تمام ایالات و ولایات و شهرستانها .
 - ۲- سبک کردن بار سنگین مالیات کارگران ، دهقانان ، صنعتگران و پیشه وران .
 - ۳- الغاء کامل عوارض سرانه و مالیات از دامهای خانگی .
 - ۴- اخذ مالیات بر حسب ثروت و درآمد .
 - ۵- تجدید نظر و ابطال تمام قوانین و امتیازاتی که امکانات مالی کشور را محدود میکند .
- حزب کمونیست ایران (بلشویک) بر آنست که همه این مطالبات در چارچوب نظام بورژوازی - دموکراتیک قابل اجراست و در راه انجام فوری آنها به قاطعترین نحو خواهد کوشید .
- ما با انجاء این تدابیر فقط مرحله اول مبارزه در راه برانداختن کامل استثمار انسان را به پایان میرسانیم . پس از آن حزب ما مبارزه خود را با نیروی خلیل ناپذیر در راه پیروزی آرمانهای بزرگ سوسیالیسم که بدون آن خلقهای عقب مانده قادر نیستند از سیستم سرمایه داری جهانی آزاد گردند ، ادامه خواهد داد .

ژانویه - مارس ۱۹۲۱

*** نشریات توده ***

بنابیتقاضای خوانندگان و با ابراز تشکرات ایشان که
 آمدگی خود را برای پرداخت بهای نشریات توده
 اعلام داشته اند، بدینوسیله بهای نشریات موجود
 با اطلاع همگان میرسد. ضمناً از خوانندگان گرامی
 خواهشمندیم که نکات زیر را رعایت فرمایند:

- ۱) بهای نشریات را بحساب بانکی اعلام شده بپردازند.
- ۲) خوانندگان مقیم خارج از کشور معادل ریالی بهای نشریات را بپول کشور محل اقامت خود بپردازند.
- ۳) خوانندگان گرامی بابت نشریاتی که تاکنون دریافت داشته اند هر قدر میتوانند کمک کنند.
- ۴) رسید نشریات و مبلغ ارسالی را کتباً نیز با اطلاع دهند.

بها	نام نشریه
۱۰ ریال	ماهنامه مردم
۴۰	مجله دنیا
۲۰	مجله مسائل بین العلی
۴۰	مانیتست
۴۰	سرمایه جزوه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ هر جزوه
۸۰	انقلاب اکتبر و ایران
۲۰	برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی
۴۰	یادداشت‌های فلسفی و اجتماعی
۴۰	هجد هم پرور لویی بناپارت
۱۰	خان و دیگران
۲۰	یادنامه شهیدان
۸۰	جهان بهی هار و جنبشهای اجتماعی در ایران
۲۰	توده ایپادرد آدگاه نظامی
۱۰	القبای مبارزه
۲۰	اسناد کفرانس مسکو
—	گواهی دوستان
۵۰	زندگی و آموزش لنین
۳۰۰	منتخبات لنین جلد اول قسمت دوم
۱۲۰	سالنامه توده
۲۰	دفاع روزیه
۵۰	روزنامه آذربایجان
۴۰	مجله آذربایجان
۲۰	آخرین دفاع روزیه بزبان آذربایجانی
۲۰	متن دفاع آرتی بزبان آذربایجانی
۴۰	کتاب شهیدان بزبان آذربایجانی در جلد هر جلد ۴
۱۰	اشعاری در باره لنین بزبان آذربایجانی
۳۰	لنین و ایران بزبان آذربایجانی
۸۰	واژه های سیاسی و اجتماعی

حساب بانکی ما :

Sweden

Stockholm

Stockholms Sparbank

Et:0 400 126 50

Dr. Takman

بامابه آدرس زیر مکاتبه کنید :

Sweden

10028 Stockholm 49

P.O. Box 49034

D O N Y A

Political and Theoretical Organ
of the Central Committee of the

Tudeh Party of Iran

Price: 50 Cents

Druckrei "Salzland"

325 Stassfurt

مجله "د نیا"

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی

حزب توده ایران

چاپخانه "زالنس لاند" ۳۲۵ شتاسفورت

دوره دوم - سال دوازدهم - شماره دوم

تابستان ۱۳۵۰

بهادر ایران ۴۰ ریال